

امام نووی رحمۃ اللہ علیہ

نگاہی به احوال، آثار و افکار امام یحییٰ بن شرف
نووی
(امام نووی)

تألیف:

عبدالغنی الدقر

ترجمہ:

عبداللہ پاسالاری

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه مترجم	۹
امام نووی در آئینه بزرگان	۱۳
مقدمه مؤلف	۱۵
عصر نووی	۲۱
خانواده و زادگاه و محل رشد و نموّ امام نووی	۲۷
نوا:	۲۷
اسم و لقب و نسب امام نووی	۲۸
پدر نووی	۲۹
تاریخ و محل تولد	۳۰
چگونگی رشد و نموّ امام نووی	۳۰
مسافرت به دمشق و تحصیل علم	۳۱
رسیدن به دمشق:	۳۱
آغاز تحصیل:	۳۲
مدرسه رواجیه:	۳۳
فریضة حج:	۳۵
علاقه و تلاش در جهت دانش‌اندوزی:	۳۶
اساتید نووی	۴۵
اساتیدش در فقه:	۴۵

- ۴۹..... اساتید امام نووی در حدیث:.....
- ۵۱..... اساتیدش در علم اصول:.....
- ۵۱..... اساتید امام نووی در نحو و لغت:.....
- ۵۳..... علمی که نووی در آنها درخشید و آثاری از خود بر جای نهاد.....**
- ۵۳..... نووی و فقه.....
- ۵۹..... نووی و علم حدیث:.....
- ۶۶..... نووی و فقه حدیث:.....
- ۶۷..... کسانی که از او حدیث سماع نمودند:.....
- ۶۸..... مذهب نووی در عقیده:.....
- ۶۹..... نووی و ادبیات عرب:.....
- ۷۲..... نووی و علم پزشکی:.....
- مدارسی که امام نووی در آن ساکن شد و یا سرپرستی آنها را بر عهده گرفت و یا به
- تدریس در آنها پرداخت..... ۷۶
- مدرسه اقبالیه:..... ۷۷
- الفلكیه و الرکینه:..... ۷۷
- دارالحدیث الأشرفیه:..... ۷۸
- اختلافات نووی با تاج‌الدین فزاری..... ۸۱
- ۸۷..... زهد و خدایی بودن امام نووی.....**
- عبادتش:..... ۸۷
- زهد و ورع امام نووی:..... ۸۸
- مهربانی امام با مردم در صحنه قیامت:..... ۹۲
- کرامات امام نووی:..... ۹۲
- دیدار خضر با نووی:..... ۹۴

۹۴.....	شیخ نووی در طریقت:
۹۷.....	امر به معروف و نهی از منکر:
۱۰۱.....	ایستادگی در مقابل پادشاهان و ردّ نظر آنان
۱۰۲.....	نمونه‌ای از برخوردش با پادشاه بیبرس:
۱۳۰.....	تمجید علماء از او:
۱۳۷.....	بزرگ دانستن و قدردانی کردن از او:
۱۳۸.....	تمجید نووی از علماء:
۱۴۱.....	چگونگی معیشت وی و برخی اخبار وارده در این خصوص
۱۴۲.....	خوردن و آشامیدن:
۱۴۴.....	نووی و ازدواج:
۱۴۶.....	اشعاری که به وسیله آنها مثل زده است:
۱۴۸.....	سفرش برای زیارت قبر امام شافعی:
۱۴۹.....	مدت اقامت او در دمشق:
۱۴۹.....	تألیفات نووی:
۱۵۲.....	شرح صحیح مسلم
۱۵۴.....	الروضة (روضة الطالبین)
۱۵۹.....	المنهاج
۱۶۳.....	ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین
۱۶۴.....	الأذکار المنتخبة من کلام سید الأبرار
۱۶۵.....	التبیان فی آداب حملة القرآن
۱۶۶.....	التحریر فی ألفاظ التنبيه
۱۶۶.....	العمدة فی تصحیح التنبيه

- ١٦٧..... اةيضاح فى المناسك
- ١٦٨..... اةرشاد و التقريب
- ١٦٨..... الأربعين النووية
- ١٦٩..... بستان العارفين
- ١٦٩..... مناقب الشافعى
- ١٦٩..... مختصر أسد الغابة
- ١٦٩..... المسائل المنتورة
- ١٧٠..... أدب المفتى والمستفتى
- ١٧٠..... مختصر التذنيب
- ١٧٠..... دقائق الروضة
- ١٧٠..... تحفة طلاب الفضائل
- ١٧١..... الترخيص فى اةكرام والقيام
- ١٧١..... مختصر آداب الاستسقاء ورؤوس المسائل
- ١٧٢..... المجموع شرح المهذب
- ١٧٣..... تهذيب الأسماء واللغات
- ١٧٤..... شرح الوسيط
- ١٧٤..... شرح البخارى
- ١٧٥..... شرح سنن ابوداود
- ١٧٥..... اةملاء على حديث الأعمال بالنيات
- ١٧٥..... كتاب الأمالى
- ١٧٦..... الخلاصة فى أحاديث الأحكام
- ١٧٦..... طبقات الفقهاء

۱۷۷.....	التحقیق.....
۱۷۷.....	تحفة الطالب النبیہ.....
۱۷۷.....	جامع السنة.....
۱۷۷.....	مهمات الأحكام.....
۱۷۷.....	الأصول والضوابط.....
۱۷۸.....	شاگردان امام نووی:.....
۱۸۰.....	کسانی که از نووی اجازه دریافت نمودند:.....
۱۸۱.....	افسانة آموزش دیدن جنیان نزد نووی:.....
۱۸۳.....	وفات نووی و اخبار وارده در این زمینه:.....
۱۸۶.....	رثاء نووی <small>رحمته</small>
۱۹۷.....	خاتمه
۱۹۹.....	این کتاب

مقدمه مترجم

الحمد لله نحمده ونستعينه ونتوب إليه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، اللهم اجعل عملي هذا خالصاً لك اللهم إني أسألك أن تنفع به وأن تثبيني عليه، وصل اللهم على سيدنا محمد معلم الخير وعلى آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان.

بستایم آن خدایی را که دیباچه همة کتاب‌ها از تحمید او آرایش گیرد و مطلع همة خطابه‌ها از ذکر او زینت پذیرد و تنعم نیکبختان در فردوس اعلیٰ به حمد او باشد و تسلی بدبختان به ذکر او بود. خوشبختانه بار دیگر دم گرم صفای دل یاران هنرشناس به تن رنجور و جان پرشورم نشاط و نیرویی تازه بخشید؛ نیرویی که بر اثر آن اندکی از رنج تلخکامی‌هایم هموار شد و اندوه دوران‌هایم کاستی گرفت. با عزم استوار و دل امیدوار چند روزی مصاحب بزرگمردی از سرزمین عالم خیز شامش دم تا سرانجام به جهان اندیشه وی راه یافتم و تشنگی دیرپای پریشانی خویش را از زلال فرح‌بخش افکار انسانی و عرفانی وی تا حدی فرو نشانیدم. این بار دل‌باخته مردی از سرزمین عالم‌پرور شام، دیار فقهاء. جاودانه مردی که به سال ۶۳۱ ق به این جهان خاکی گام نهاد و پس از چهل و پنج سال زندگی که بیشتر آن توأم با رنج و شور دانش‌اندوزی و نوآوری و شاگردپروری بود، سرانجام در اوج وارستگی و پارسایی و برخورداری از شهرت و شرافت علمی، نغمة دل‌انگیز ﴿أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾ [الفجر: 28]^(۱) گوش دلش را نواخت و با اطمینان، گونه بندگی بر خاک زادگاهش نهاد.

نووی به سال ۶۳۱ ق در قریة نوا متولد شد و در کنف پدری صالح، تربیت یافت و فراست و دیانت شیخ مراکشی سبب شد که او برای تحصیل و سیراب کردن جسم، جان

^۱ - ترجمه: «خشنود خدا پسند به سوی پروردگارت باز گرد».

و روحش جلای وطن کند و به شهر عالم‌پرور دمشق، [دمشق در آن روزگار مرکز علماء و مجمع فضلاء به حساب می‌آمد و بیش از ۳۰۰ مدرسه دینی در آنجا وجود داشت] برود و در حلقه تدریس علمای بزرگی همچون شیخ عبدالرحمن بن ابراهیم فرکاح و ... حضور یابد و از دریای علوم آنان سیراب گردد و از اساتید خود در علم و دیانت و تقوا و زهد پیشی گیرد. وی پس از امام ابوشامه ریاست دارالحدیث اشرفیه را در سال ۶۵۵ ق تا دم وفات به عهده گرفت و آنجا را طوری اداره کرد که بعدها عالمانی همچون سبکی ناله‌ها سر داده و سروده‌اند که ای کاش می‌شد جای پای نووی را در صحن آن مدرسه با صورتهای خود لمس کرد! وی دارای ذهنی قوی و حاضر جواب بود و در وقت لزوم، اصطلاحات و مفاهیم بر ذهنش جاری می‌شد و در مطالعه به ظواهر اشیاء اکتفاء نمی‌کرد؛ بلکه به مطالعه دقیق آن می‌پرداخت و تا رسیدن به عمق مطلب از تلاش و کوشش باز نمی‌ایستاد و این حافظه قوی و خدادادی، او وی را بر علوم چیره ساخته بود؛ زیرا علم و دانش، موهبت و نوری از جانب خداست که تنها به افراد پاک‌طینت هدیه داده می‌شود. او در کسب علم و دانش، هدف و غرضی الهی داشت و برای به دست آوردن جاه و مال و شهرت و انحصارطلبی دنبال آن نبود. دوری از حسد و ریا و خودبینی و تحقیر مردم [درست چیزی که امروزه علماء و مردم را تارومار کرده]، هر چند از وی در منزلت فروتر بودند، سرلوحه کارش بود و خدا را در سر و آشکار مدنظر داشت و به خوبی این نکته را دریافته بود که تغذیه شدن از لقمه حلال چه تأثیری در روح و روان آدمی دارد و همواره حلال خورد و حق گفت و به دنیایش برای عمران آخرتش کمترین توجهی نکرد. نووی از بزرگان مذهب شافعی چه در شناخت مذهب و چه در نقل آن سرآمد فقهای مذهب می‌باشد، هر چند که دنباله‌رو مذهب شافعی می‌باشد ولی استقلال فکری خود را نیز حفظ نموده است.

از کجای زندگی این تئورسین بزرگ مذهب شافعی باید گفت؟! از فقاہتش، زهدش، یا ورعش و یا از محدث و لغوی و ادیب بودنش و یا از شجاع و نصایح حکیمانہ‌اش و

یا...؟ تنها چیزی که خلاصه کلام در مورد او می‌تواند باشد قول سبکی است، که «بعد از تابعین تمام خصلت‌های نیکی که همه افراد داشتند، نووی به تنهایی داشت» و یا اینکه بگوییم: هرکس هر چه بخواهد در دکان او یافت می‌شود؛ اگر خواهان فقه و فقهت باشی، المجموع و منهاج چون در و مرواریدند و اگر خواستار فهم حدیث رسول خدا هستی باید به سراغ شرح مسلم رفت و اگر کسی طالب زهد و ورع باشد باید در سیرتش سیر کند و اگر می‌خواهیم شجاعت و تنها خوف از خدا را تجربه کنیم، باید از نامه‌هایش به ملک ظاهر پند بگیریم و اگر خواهان تأدیب و رهایی روح و جان از تشویش‌ها باشیم باید به تذکراتی که به طالبانش در المجموع داده بنگریم و اگر خواهان قدر و منزلت علمی او هستیم باید به بالاتر از ثریا بنگریم؛ زیرا مجموع تألیفاتش - که فقهاء قرن‌هاست آن را بردیده می‌گذارند - خود نشانگر آن است و بالآخره اگر قرن هفتم را قرن رونق و شکوفایی علم و دانش به شمار آوریم؛ نووی در میان علمای آن تک ستاره‌ایست که به شهادت علمای دورانش تا قرن‌ها بعد، چشمی آن را ندیده و گوشی فراتر از او نشنیده است. نووی این قول رایج را که هر کسی با نام شهر خودش مشهور می‌گردد معکوس ساخت و این «نوا» است که با نام نووی مادام که فقه شافعی پابرجا است، زنده است.

از آنجائی که عمر انسان کفاف تجربه همه راه‌های موجود را جهت رسیدن به خدا نمی‌دهد باید از تجربه‌های گذشتگان بهره گیرد و خود تجربه کند تا راه آیندگان تسهیل گردد؛ لذا زیرک کسی است که در این دنیای پرتلاطم، الگویی نیک برای خود برگزیند تا در مسیر چراغی برای جمع‌آوری توشه داشته باشد. شیخ نووی یکی از آن الگوهای نیکی است که هر کس در مسیرش گام نهد پشیمان نخواهد شد؛ زیرا او گام در راه رسول خدا و صحابه کرام و تابعین نهاده است و شرح سیره او از جایگاه ویژه و از اهمیت و فوائد فراوانی برخوردار است، و اکنون جای بسی شادمانی است که توانستم کتاب مجمل و مفید سیره این رادمرد بزرگ علم و زهد و اخلاص و تقوا و علم قرن هفتم را با قلم استاد عبدالغنی الدقر جهت تسهیل خوانندگان فارسی زبان به این زبان ترجمه کنم. امیدوارم

این ترجمه بتوان خلاء فقدان چندین قرن سیره او - به عنوان کتابی مجزا به زبان فارسی - را جبران سازد. در خاتمه بر خود لازم می‌دانم که از تلاش تمامی افرادی که در به ثمر نشستن این کتاب مرا یاری دادند به ویژه همسر مهربانم، رقیه نعمتی، که در تمام لحظات یاورم بود و همچنین از برادر عزیزم، فاروق نعمتی، که در فهم برخی مطالب کتاب مصدع اوقاتش شدم و از دکتر نعمتی که همواره مشوق من بوده و همچنین از برادر ایمانی عزیزم، جناب آقای عبدالرحمن یعقوبی، که ترجمه کتاب را پیشنهاد کرد و از حسن انتخابشان، نهایت تشکر را دارم و امیدوارم که پروردگار، ایشان و تمام مسلمین را در جنت الفردوس با صالحان و شهدا محشور گرداند و از خداوند منان خواهانم که این اثر را باقیات الصالحاتی برای اینجانب و پدر و مادر و اساتیدم و همه دعوتگران و مجاهدین سنگر عشق و ایثار ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ [الشعراء: 88-89] قرار دهد.

عبدالله پاسالاری

۱۱ جمادی الثانی ۱۴۲۷ هجری قمری

۱۶/۴/۱۳۸۵ هجری شمسی

فرامرزان - دهنو خواجه

امام نووی در آئینه بزرگان

○ امام ذهبی می‌گوید: نووی پیشوایی فرهیخته، حافظی پرهیزگار، و فقیهی عابد، مجتهدی ربّانی، شیخ‌ا‌سلام، و بهترین مردمان است.

○ امام ابن کثیر می‌گوید: امام نووی، پیری پیشوا، علامه‌ای حافظ و فقیهی برجسته است که روحی تازه در مذهب دمید و در کل نگارنده، پیراینده، و ترتیب‌دهنده مذهب است. یکی از علمای عابد و زاهد است که در کسب علم و دانش و تلاش و زهد و پارسایی سهم به‌سزایی داشت؛ به گونه‌ای که در زندگی‌اش چنان اعتدالی و در هنگام خشم چنان صبری و دارای چنان تقوایی بود که چه در زمانش و چه قبل از وی تا مدت‌های طولانی، چون او سراغ نداریم.

○ علامه محمد به‌علّان صدیقی می‌گوید: امام نووی شیخ‌ا‌سلام، سرآمد علماء، برترین علمای عامل و اولیای صالح، نور چشم محققین، پناهگاه فقهاء و محدثین، و شیخ الحفاظ و دارای حافظه و قوه نگهدارنده محکمی بود.

○ امام یافعی یمینی می‌گوید: امام نووی، عالمی با عمل، محقق سخاوتمند، سروری بزرگ و فرزانه، دارای سیرتی نیکو، فضائل فراوان و تألیفات ارزنده می‌باشد؛ وی کسی است که بر تمام بزرگان دوران خود پیشی گرفت و الگویی بارز در فضائل و خصائل نیکو گردید و آوازه و شهرتش در اطراف و اکناف پیچید.

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين وأفضل الصلاة والسلام على أشرف النبيين محمد النبي العربي الأمين،
وعلى آله وأصحابه والتابعين.

عربی بادیه‌نشین و ژنده‌پوش با ظاهری آشفته و عبایی فرسوده بر معاویه وارد شد و معاویه به دیده تحقیر در وی نگریست. آن مرد که از حالات او پی به مسئله برده بود، گفت: ای امیر! لباسم با تو سخن نمی‌گوید بلکه کسی که لباس را پوشیده سخنگو می‌باشد. امیر او را نزد خود فرا خواند و با دیدن جوشش فصاحت و بلاغت در کلامش او را از افراد نزدیک خود گردانید.

شگفت‌انگیزتر آن که: ملک ظاهر بیبرس که مغولان و صلیبی‌ها را با قدرت و شجاعت و جنگیدن، مات و مبهوت کرد، علماء دورانش را برای امضای فتوایی^۱ فرا خواند. گروهی از آنان که منفعتی عایدشان می‌شد دین را به نرخ دنیا فروختند و امضاء کردند و گروهی دیگر نیز از ترس فتوا را تأیید کردند و برخی که امتناع ورزیدند، مورد خشم سلطان قرار گرفتند و به آخرت چشم دوختند. بیبرس گفت: آیا کسی دیگر هم باقی‌مانده است؟ گفتند: آری! شیخ محیی‌الدین نووی! چون او را خواست مردی با جثه‌ای نحیف و لاغر و لباسی وصله‌دار بر تن و عمامه‌ای کوچک بر سر در برابرش حاضر شد. ظالم با دیده تمسخر و تحقیر به او نگریست و گفت: ای شیخ! بر این فتوی مهر تأیید بزن! امام نووی - رحمت خدا بر او باد - به آن نگاهی انداخت و گفت: نه بر آن چیزی می‌نویسم و نه تأییدش می‌کنم. سلطان با خشم و غضب گفت: چرا؟ امام گفت: برای اینکه این کار ظلمی کمرشکن و اسفناک می‌باشد. بیبرس بسیار خشمگین شد و گفت: از تمام

۱- این داستان در بخش امر به معروف و نهی از منکر بیان خواهد شد.

مسئولیت‌هایش خلعش کنید، گفتند: او پست و مقام و متاعی ندارد، تصمیم به قتلش گرفت و چون خداوند مانع شد و از این کار منصرفش کرد. از او پرسیدند. تعجب می‌کنیم! چه شد که صید در صیدگاه بود و او را شکار نکردی؟ گفت: به خدا قسم هیتش به حدی مرا فرا گرفت که در تصمیم مردد ماندم!

آری! این چنین بود حال و احوال نووی رحمته که وقتی بیننده‌ای او را می‌دید گمان می‌کرد که پیرمردی از فقرای ساکن دهکده می‌باشد و به او توجهی نمی‌کرد و در خیالش هم نمی‌گنجید که او فردی مهم و قابل ذکر باشد؛ ولی به هنگام استماع تدریس، نقل حدیث و یا سخنرانی‌اش از اینکه این ژنده‌پوش بی‌تکلف، چنین گوهری نفیس و نابغه‌ای نایاب در علم و زهد و تقوا بود، دهانشان باز می‌ماند و چشمانشان از تعجب از حدقه بیرون می‌زد.

شگفتی‌ای وجود ندارد؛ چرا که طلای ناب در دل خاک آرمیده است. اما شکل و شمایل و ظاهربینی، مردم را در هر زمانی و مکانی فریفته است؛ آن گاه که شکل و قیافه آراسته را می‌دیدند او را احترام و بزرگ می‌داشتند، قبل از آنکه بفهمند پشت این سیما و چهره چیست! در حالی که ممکن است پشت این سیما مغزی ناتوان و ناقص و فکری راکد و قلبی سرگردان وجود داشته باشد.

ترو ن بلوغ المجد أن ثيابكم يلوح عليكم حسننها وبصيصها
وليس العلي درّاعة ورداؤها ولا جبة موشية وقميصها

«و شما تصور می‌کنید که زیبایی و زینت لباس، شما را به بزرگی و عظمت می‌رساند و حال آنکه به بالاپوش و عبا و جبة و پیراهن دارای نقش و نگار نیست»^۱.

کار امام نووی انسان را به شگفتی وا می‌دارد. وی از «نوا» برای تحصیل علم و دانش به دمشق رفت؛ اما باز هم در این کار او شگفت و تعجبی وجود ندارد؛ زیرا در گذشته و

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

۱- تن آدمی شریف است به جان آدمیت

حال بسیاری از طالبان علم و دانش چنین کاری انجام داده‌اند، ولی شگفتی آن است که این جوان «حورانی» فقیر، چنان کارش را شروع کند که با این اندام نحیف و لاغر عرصه را بر طلاب تنگ سازد و از آنان سبقت گیرد، و همواره با کسانی که در علم، شهرت داشتند رقابت کند تا اینکه آنان را پشت سر بگذارد. و با علمای بزرگ زمانش به ویژه بعضی از اساتیدش به رقابت بپردازد و گوی سبقت از آنان برآید. نسل‌ها و تاریخ دو شاهدی هستند بر آنکه احدی در سرزمین اسلامی چه عالم و چه عامی وجود نخواهد داشت که از امام نشنود و وی را به بهترین ثنایا مدح و تمجید نکند؛ اما از علمای بزرگ معاصر وی را کسانی جز اندکی که دنبال بحث‌های خاص باشند، نمی‌شناسند؛ زیرا در دل کتاب‌ها مدفون مانده‌اند.

با این همه نووی بیشتر از چهل و پنج سالگی زندگی نکرد و از خود کتاب‌های گرانبهای تحقیقی محکمی بر جای گذاشت که اگر آن‌ها را روزهای حیاتش تقسیم کنیم، سهم هر روز تألیفش دو کتابچه و یا بیشتر می‌شود و کافی است که یکی از تألیفات او در زمینه فقه و یا حدیث یا لغت را مشاهده کنی تا حجتی کامل و محکم و شناختی همراه با دلیل عایدت شود.

علما و مذاهب بر اعتماد بر وی و نقل و قول از گفتارش اجماع کردند و مشتاق و شیفته‌اش گردیدند و در تمام زندگی‌اش عملی نیافتند که نه تنها به دینش بلکه بی‌حرمتی و تهدیدی برای تقوایش باشد؛ همچنان که امام ذهبی می‌گوید: تقوی در او موج می‌زد، مهار نفسش را در اختیار داشت و آن را نه تنها از محرمات و شب‌هات باز می‌داشت بلکه نسبت به مباحات نیز بسیار احتیاط به خرج می‌داد؛ چون ترس از خداوند وی را وادار کرده بود که مبادا طمع و حرص نفس وی را از مباحات به شب‌هات بکشاند و یک باره مرزها را بشکنند و مهار از دستش رها شود و وارد مرزهای حرام و منهیات خداوند گردد!

امام نووی تعلیم و تعلم و تألیفی را که فقط به خاطر خدا انجام می‌گرفت عبادت و ذکر و طاعت می‌دانست و خود نیز به آن عمل می‌کرد؛ به حدی که هر گاه عملش فزون‌تر می‌شد، نزدیکی‌اش به خدا زیادتر می‌گشت و هر گاه به خدا نزدیکتر می‌گشت، علمش افزایش می‌یافت و این قول خدای تعالی در وی محقق شد:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: 28].

«تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا ترس آمیخته با تعظیم دارند.»

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمِكُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«از خدا بترسید (و اوامر و نواهی او را پیش چشم دارید) و خداوند (آنچه را که به نفع شما یا به زیان شما است) به شما می‌آموزد.»

امام - که رحمت خدا بر او باد - تنها به عبادت و ذکر عالمانه اکتفا نکرد، بلکه اکثر اوقات روزه‌دار بود و بر آن مواظبت می‌نمود و همیشه زبانش با قرائت قرآن مشغول بود، بعید می‌دانم که او ذکری از اذکار روزانه ثابت شده از رسول خدا را ترک کرده باشد. و عالم عامل خواهان رضایت پروردگار، کسی است که می‌داند چگونه نماز و ذکر را به جای آورد. هر گاه شناخت زیاد شد پرستش نیز زیاد می‌شود و هر گاه پرستش زیاد شد قرب و عزت شامل حال بنده عالم می‌شود. اما جاهل ذکرش توأم با ادب نیست و خداوند را بدون خشیت و خوف یاد می‌کند و آن ذکر برایش تبدیل به لهُو می‌شود که شیطان از آن سود می‌برد و او از پروردگارش غافل می‌شود و چیزی جز دوری از پروردگار عایدش نمی‌گردد.

اکنون مثالی از عبادت پاک و بی‌شائبه و خالی از رای وی - که عبادتی همچون عبادت سلف می‌باشد - به نقل از محمود بن أبوالفتح بعلی حنبلی بیان می‌کنیم: وی می‌گوید: در اواخر شبی از شبها در مسجد جامع دمشق شیخ را در حالی دیدم که در کنار ستونی در تاریکی به نماز ایستاده و این گفته خداوند را:

﴿وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [الصافات: 24].

«آنان را نگه دارید که باید بازپرسی شوند (و از عقائد و اعمالشان پرسیده شود ... قفوه‌م: نگاهشان دارید ... مسئولون: بازخواست شوندگان)».

به اندازه‌ای بارها با غم و اندوه و خاضعانه تکرار می‌کرد که در من نیز بسیار تأثیر گذاشت. والله اعلم به! این تمام بضاعت و توان ما بود؛ اما به راستی این مقدمه و این کتاب نمی‌تواند تمام زوایای زندگی و شخصیت امام را به تصویر بکشد^۱. و این همان چیز است که علمای دورانیش نیز از بیان آن عاجز مانده‌اند و این سخن شاگردش، علاءالدین بن عطار رحمته که می‌گوید: از وی کارهای مفید زیادی دیدم که اگر نگاشته شود هزار من مثنوی می‌شود، خود گواهی بر صحت این ادعاست. با تمامی این احوال شرح حال وی را در یک کتابچه‌ای کوچک به صورت فشرده آن را گرد آوردم.

بعد از وی کسی نیامده که شرح حال رجال را بنویسد و از او یادی نکنند، به ویژه امام ذهبی که به «شیخ التراجم والجرح والتعديل» مشهور است در هیچ تألیفی از تألیفاتش چه در «التراجم» و چه در «الطبقات» نیست که از او یادی نکرده باشد، و به بهترین وجه وی را نستوده باشد، و امام ذهبی نیز کسی بود که در مدح و ثناء گفتن بسیار بخیل بود و جز برای مستحق و آن هم به اندازه استحقاقش ثناء نمی‌گفت. از جمله کسانی بود که به طور خاص در یک کتاب به شرح حال امام نووی پرداخته‌اند، سخاوی رحمته می‌باشد که در نوشته‌اش مطالب زیادی از ابن عطار، شاگرد امام، نقل کرده ولی این کتاب نیز نسخه‌ای ناقص است.

سحیمی و سیوطی نیز رساله‌ای به نام «المنهج السوی» در این رابطه دارند. اما شیوة ما در این کتاب این است که شرح حال وی را از کتب سیره به اندازه‌ای که در دسترس بوده جمع‌آوری کنیم و سعی بر این بوده که آن را مرتب و منظم کرده و مقدمه آن حاشیه‌ای مناسب در حدّ توان خود بر آن بنگاریم. و قصد ما نیز این بود که به

۱- آب دریا دگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

شرح حال تمام علمای دورانش به اندازه‌ای که امکان داشته باشد ولو اینکه یک سطر هم باشد، بجز شرح شاگردانش یا رجال سند، در این کتاب بگنجانیم.

و بالآخره امام نووی رحمته از همه لذات و شیرینی‌هایی که در دنیا وجود دارد بجز اندکی که بتواند زندگی‌اش ادامه یابد - آن هم در پائین‌ترین سطح - استفاده نکرد و بقیه آن را برای روزی گذاشت که به پروردگارش ملحق می‌شد و لحظه‌ای از زندگی‌اش را جز در راه افزایش علم و دین و تقوی صرف نکرد. کم و نایابند مدعیان عالم، که صبر و منهج و راه و روشی همچون او داشته باشند و چیزی نگذشت که آوازه او در اُفقها و کران‌ها پیچید و در علم و زهد و تقوی و ذکر، ضرب‌المثل دوران شد.

دمشق شام ۱ / جمادی الثانی ۱۳۵۹ هـ

۱۰ / ژوئن / ۱۹۷۵ م

عبدالغنی الدقر

عصر نووی

امام نووی رحمته الله در اواخر عصر ایوبیان و تمام دوران حکمرانی ملک ظاهر^۱ بیبرس، پادشاه ممالیک، می‌زیسته است که این دوره نسبت به دوران دیگر از جهانی به دوران آرامش و ثبات مشهور است؛ ولی با وجود این تعاریف باز هم در این دوره نیز بحرانهایی وجود داشت. زمانی که دو نیروی صلیبیون و مغولان - نیروی شرک، کفر و سرکشی - به شام حمله‌ور شدند و نورالدین^۲ «سلطان شهید» و صلاح‌الدین^۳ با نصرت و یاری خداوند، پیشروی و خشونت صلیبیون را درهم شکستند و پس از این دو بیبرس شجاع و دوراندیش و جنگجو آماده‌ی مقابله با این دو نیروی مهاجم شد و عظمت و هیبت آنان را از بین برد و صفوفشان را درهم شکست و بسیاری از سرزمینهای اشغال شده را باز پس گرفت و به راستی اگر وی نبود، حال و روزگار سرزمین شام بسیار دهشتناک می‌شد؛ البته شام - خصوصاً دمشق - از یک آرامش نسبی همراه با ثبات و جهشی به آینده بهرمند شد که اگر آن را با دوران ماقبلش - آخر دوره ایوبیان - و با دوران بعدش مقایسه شود اگر با بعضی از بلاها و گرفتاریها دست و پنجه نرم نمی‌کرد - این برهه، برهه مبارک و میمونی بود.

این بود مختصری از زندگی سیاسی امام نووی.

اما از نظر علمی، این عصر و عصر بعدش - قرن‌های هفتم و هشتم هجری - از شکوفاترین دوران علمی بود و علمای توانمند زیادی که تألیفات مفید و کاملی از خود بر جای گذاشتند، در این دوران ظهور کردند.

۱- اضافه مترجم: صفحه ۱۹۹ کتاب رجال من التاریخ تألیف علی طنطاوی.

۲- ص ۱۸۱ مرجع سابق.

۳- ص ۱۹۱ مرجع سابق.

ما نمی‌خواهیم از قرن هشتم سخن بگوییم؛ ولی با قرن هفتم مواجهیم که حداقل نووی نصف قرن و بسیاری از علمای دیگر در بسیاری از علوم را نیز باید مدنظر داشت که در این قرن زندگی کرده‌اند و می‌توانند آینه تمام نمای وضعیت فرهنگی این عصر باشند. از جمله آنان در علوم دینی: همچون ابن صلاح، پرچمدار محدثین و رافعی از بزرگان فقه‌های شافعیّه در قزوین و نووی از بزرگان فقه‌های شافعیّه و پرچمدار محدثین در سرزمین شام و اسماعیل بن عبدالکریم معروف به ابن معلم از بزرگان احناف در دوران خویش و عبدالرحمن بن محمد بن عساکر برادرزاده حافظ ابوالقاسم که فقیه دوران خودش بود، و عبدالکریم بن شهرستانی از خطبای دمشق، فرکاح فزاری استاد امام نووی و در آنجا بسیاری دیگری از علماء وجود داشتند که ما فقط به عنوان مثال تعدادی نام بردیم.

از میان آنان در علوم و ادبیات عرب می‌توان ابن‌یعیش، شارح المفصل زمخشری، و استاد ابن مالک و ابن قفطی که از بزرگان این قرن و عالم به تمام علوم از جمله لغت، نحو، فقه و حدیث و علوم قرآنی و اصول و منطق و نجوم و هندسه و تاریخ بود، نام برد. و از میان آنان در علم تاریخ و سیره‌نویسی می‌توان ابن عدیم مؤلف تاریخ حلب، و ابن خلکان قاضی القضاة و مؤلف کتاب وفيات الأعیان، و یاقوت حموی رومی جغرافی‌دان، مؤرخ جهانگرد، مؤلف کتاب معجم البلدان و معجم الأدباء، و ابن قفطی که قبلاً درباره آن سخن رانده شد و علامه أبوشامة مؤلف کتاب الروضتین نام برد.

و در زمینه علم هندسه، ابراهیم بن غنائم مؤسس مدرسه ظاهریه جوانیه، و نجم الدین بحیی بن لبودی صاحب دارالهندسه که او عالم به حکمت و هندسه و حساب بود می‌توان نام برد.

و در زمینه پزشکی و حکمت می‌توان پزشک ادیب ابن أبو أصیبه دمشقی، عبدالمنعم جلیانی مشهور به حکیم دوران و علامه در طب و چشم پزشکی و ادبیات، سیف‌الدین علی ثعلبی آمدی که باهوش‌ترین افراد دورانش و متخصص‌ترین آنان در علوم حکمت

بود، شمس‌الدین خوینی عالم در حکمت و شریعت و پزشکی، و بدرالدین پسر قاضی بعلبک دانشمند علم پزشکی نام برد.

و از میان آن‌ها در زمینه تصوف می‌توان شیخ دوران‌ش محیی‌الدین بن عربی اندلسی که در فلسفه تصوف به درجه بالایی رسیده بود که از جمله تألیفات او الفتوحات المکیة و الفصوص می‌باشد، نام برد.

همة این‌ها در دوران امام نووی زندگی کردند و مثال‌هایی که ما عنوان کردیم نسبت به آنچه که استحقاق این قرن می‌باشد بسیار کم است و اگر بخواهیم تمام این افراد را نام ببریم بحث به درازا می‌کشد، زیرا آن‌ها صاحبان تخصص‌های گوناگون بودند.

لب مطلب راجع به این دوره از نظر علمی آن است که: اگرچه این عصر همچون عصرهای اجتهاد عصر ابداع و نوآوری نبود ولی در کل با تمام علوم و دانشش می‌توان آن را عصر ترجمه و شرح و نقل هماهنگ و متناسب و تقلید آگاهانه همراه با احتیاط و زیرکی و تحقیق و پژوهش و نگارش و تصحیح و تهذیب و بلکه آن را می‌توان به عنوان عصر اجتهاد مقید آزاد نام برد. زیرا عصرهای اجتهاد طبق قاعده [ماترك الأول للآخر^۱] و یا براساس گفته عنتره: [هل غادر الشعراء من متردم^۲] در میدان علوم جز اندکی جولانگاه

۱- منظور این است که گذشتگان چیزی را برای بعد از خودشان باقی نگذاشته‌اند و همه را انجام داده‌اند.

۲- عنتره بن شداد العبسی از شعرای دوره جاهلی عربی به سالها قبل از اسلام می‌زیسته است. وی در جوانی سال ۵۲۵ میلادی در بلاد نجد متولد شد. پدرش از اشراف عرب، و مادرش کنیزی حبشی به نام زبیه بود که در سال ۶۱۵ در حدود سن ۹۰ سالگی وفات یافت. وی دیوانی دارد که بالغ بر ۱۵۰۰ بیت شعر می‌باشد و نخستین بار در بیروت در سال ۱۸۶۴ به چاپ رسیده و اشعار او بیشتر فخر و حماسه و ذکر وقایع و غزل است. مشهورترین قصائد او معلقه‌ی اوست که با این مطلع آغاز می‌شود. از قرائن معلوم مطلع به این خاطر با این بیت آغاز نموده که به وی گفتند که برای ما بسرا، وصف کن گفت :

هل غادر الشعراء من متردم
أم هل عرفت الدار بعد توهّم!

برای آیندگان باقی نگذاشتند. به عنوان مثال علم حدیث: در قرن‌های دوم و سوم و به دنبال آن در قرن چهارم توسط پیشوایان این فن جمع‌آوری شدند و احادیث ضعیف را از صحیح جدا کردند و روایان احادیث را در میزان جرح و تعدیل قرار دادند. پس در قرن هفتم تقریباً چیز کاملی از حدیث در اختیار علماء قرار داشت و محدث در این عصر قبل از هر چیزی می‌کوشید تا ارتباط خود را از طریق آثار و تألیفات پیشوایان این علم در زمینه روایت راویان و الفاظ حدیث با حفظ تمامی شئوناتش حفظ نماید و در آثار خود آن‌ها را بدون هیچ کاستی بیان نماید. و در عصر اجتهاد علم فقه در طراز اول بود و پس از آن فقهاء و مجتهدین مذهب قرار داشتند که شاگردانشان بعدها آراء و نظریات ایشان را به گونه‌ای تصحیح و تنقیح نمودند که آراء و نظریات و ادله‌های اجتهادی قدما را حقیقت دانستند و از آن‌ها پیروی نمودند. اما علمای قرن هفتم تسلیم نظریات و آراء اجتهادی گذشتگان نشدند و در این رابطه به بحث و مناظره پرداختند و رساله‌ها نوشته شد و گروهی ادله‌های اجتهادی قدما را صحیح دانسته و پیروی نمودند و گروه دیگر آن را ضعیف دانستند. تمام این مناقشه‌ها و ردّ و قبولها همراه با ارائه ادله و برهان بود و در این رابطه کسانی که کتاب‌های رافعی و نووی را خوانده‌اند به وضوح آن را دریافته‌اند.

اما در زمینه فقه جایز نیست که گفته شود سخن سخن قدما است، زیرا برای هر عصری قضایا و اموری جداگانه هست و شایسته است که هر عالمی عصر خویش را به همراه تحولات و دگرگونی‌هایش درک کند و آراء و نظریات جدید با در نظر گرفتن اصول ثابت کتاب سنت برای عصر خویش ارائه دهد. این معنی همان معنای اجتهاد پویاست که فقهای قرن هفتم آن را تأیید نمودند و بر اساس آن عمل کردند.

چه بسرایم؟ مگر شعراء سخنی باقی گذاشته‌اند؟ «درباره‌ی هر موضوعی سخن گفته‌اند و هیچ موضوعی برای ما باقی نگذاشتند که درباره‌ی آن شعر بگوییم» از این بگذریم آیا بعد از جستجو و تحقیق، خانه یار را شناختی؟ «۱ و ۲ اضافه‌ی مترجم». تاریخ ادبیات دکتر شوقی ضیف و حنا الفاخوری.

و علم نحو که ابن مالک و هم عصرانش آن را رهبری می‌کنند، بجز اندکی و آن هم بسیار ساده و پراکنده که تعدادش از چند صفحه بیشتر تجاوز نمی‌کند بر آنچه سبویه و بسیاری از بصیری‌ها نوشتند اضافه نمودند ولی ابن مالک رحمته نوشته‌ها و گفته‌های قدمایی همچون سبویه و بسیاری از نحویین دیگر را تصحیح و ترتیب و روشن نمود تا حدی که آثارش در نحو مرجع علماء و طلاب علم در عصر خودش و عصرهای بعد تاکنون گشته است و بقیة علوم همچون علمی بوده‌اند که ما در ابتدای این کتاب بیان نمودیم. اما وضعیت تمام علوم در این عصر نیز این گونه بوده است که ما به خاطر ترس از طولانی شدن مطلب فقط بخشی را به عنوان مثال بازگو نمودیم.

در کل این عصر از تمامی علمی که مسلمانان به آن دست یافته بودند و با تحقیق و تعلیق و تصحیح و فهم جدید چیزهای زیادی به آن افزوده بودند موج می‌زد.

چیز واضح و روشنی که در علمای این عصر نمی‌توان نادیده گرفت این است که بجز گروه اندکی از آنان، حریص بودن بر علم همراه با عمل و رهبریت تقوی و محرک ورع، و روزانه به عبادت زیاد مشغول بودن سرلوحه کارشان قرار داده بودند. همچنین آنان می‌کوشیدند که عبادتی براساس سنت انجام دهند و خالی از این هم نمی‌باشد که از ایشان کسانی هم بوده که گرفتار قصور و کوتاهی شده‌اند بلکه کسانی هم وجود داشته‌اند که دینشان برایشان نان‌آور بوده است. البته تعداد آن‌ها نیز بسیار کم می‌باشد که از خداوند خواهانیم که آن را نادیده گیرد.

[ان شاء الله]

این خلاصه‌ای از عصر امام نووی بود که نیازمند جایگاه وسیعی می‌باشد نه یک مقدمه کوچک در یک کتاب، ولی آنچه که ما می‌خواهیم از آن سخن بگوییم سیره نووی رحمته می‌باشد نه سخن گفتن از عصر نووی.

خانواده و زادگاه و محل رشد و نموّ امام نووی

نوا:

مردم برای اینکه شناخته و مشهور گردند از نام زادگاه خویش کمک می‌گیرند اما قضیه و سرنوشت امام نووی برعکس دیگران می‌باشد و این بار این خود زادگاه است که با نام او مشهور می‌گردد بلکه نام نوا را تا زمانی که در سرزمین اسلامی و تا زمانی که فقه شافعی و علمای این مذهب وجود دارند بر سر زبان‌ها همیشه جاریست.

هزاران عالم فقه شافعی و علمای حدیث نه اسم او و نه کُتبه و لقب او بلکه نسبت او را بر زبان می‌آورند و می‌گویند: النووی أو النووی، و خود وی نیز با دست خط خود النووی را می‌نوشت^۱: و در وصف نوا نووی، ابوحفص بن الوردی رحمته چه زیبا می‌گوید:

لقیّت خیراً یانوا	وحرست من ألم النوی
فلقد نشابک زاهد	فی العلم أخلص مانوی
وعلی عده فضله	فضل الجوب علی النوی

«ای نوا، تو خیر را ملاقات نموده‌ای و از بیماری و درد تنهایی و افسردگی نجات پیدا کردی.

در تو زاهد رشد و نمو کرده که در علم خالص‌ترین نیت را دارد.

و فضل وی بر سایرین همچون فضل دانه بر هسته می‌باشد».

۱- اضافه‌ی مترجم: در دفتر زمانه فتد نامش از قلم

هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

«فرخی یزدی»

نوا در سرزمین «حوران» از توابع دمشق^۱ پایتخت شام (سوریه) قرار داشت که در عصر امام نووی جایگاه اوتراق چادرنشینان و بدویان بود. و بر طبق عادت عرب «حزام» جدّ اعلاّی نووی که در آجا اوتراق می‌نمود رحل اقامت افکند و خداوند در ذریه و نسل وی برکت نهاد و تعداد آنها زیاد شد^۲.

اسم و لقب و نسب امام نووی

او أبوزکریا یحیی بن شرف بن مری^۳ بن حسن بن حسین بن محمد بن جمعه بن حزام الحزامی النّوای الشّافعی می‌باشد که پدرش شیخی زاهد و پرهیزگار و محبّ خدا بود.

در آنجا کسانی بودند که گمان می‌کردند نسبت «حزامی» به حزام أبو حکیم الصحابی می‌رسد، که خود نووی آن را تصحیح نموده آنجائی که ذکر می‌کند بعضی از اجدادش که گمان می‌کرده‌اند نسبت آنها به حزام أبو حکیم الصحابی رضی الله عنه^۴ می‌رسد گفته آنها نادرست می‌باشد^۵. اما لقبی که امام به آن شهرت داشت محیی‌الدین بود. وی آن لقب را دوست نداشت و آن را ناپسند می‌دانست و این هم یا به خاطر تواضعی بود که به خاطر

۱- تحفة الطالبین مؤلف ابن العطار مصور «۳-أ». یاقوت حموی درباره آن می‌گوید که: دهکده کوچکی از توابع حوران بوده و بعضی می‌گویند که: آنجا یک قلعه نظامی بوده است و منزل ایوب رضی الله عنه در آنجا بوده است. و به گمان و زعم آنها قبر سام بن نوح نیز آنجا بوده است.

۲- سیره نووی تألیف سخاوی «۳».

۳- زبیدی در تاج العروس (مری) را به کسر میم و قصر آورده و در شرح الأربعین النوویة تألیف ابراهیم بن مرعی (مری) بضم میم و کسر راء آورده و بسیاری دیگر به ضم میم و کسر راء مشدد آورده‌اند.

۴- حکیم بن حزام بن خویلد بن أسد، صحابی از قریش، که او پسر برادر خدیجه ام المؤمنین از بزرگواران قریش در جاهلیت و اسلام بود، که در سال ۵۴ هجری وفات یافت.

۵- تحفة الطالبین تألیف ابن العطار.

خدا داشت و یا اینکه معتقد بود که دین خدا زنده و ثابت قدم و همیشگی است و نیاز به کسی ندارد که آن را زنده کند تا حجتی آشکار و پابرجا برای کسانی که باشد که در مورد آن قصور و کوتاهی و یا نسبت به آن بی‌اعتنائی نموده‌اند. لخمی^۱ می‌گوید: به طور صحیح از او روایت شده که او گفته: نمی‌توانم ببخشم کسی را که چنین لقبی به من داده است.^۲

پدر نووی

از زندگی اجدادش چیزی در دسترس نیست و روشن است که آن‌ها زندگی معمولی و عادی داشته‌اند، زیرا اگر آن‌ها اهل علم و ریاست و جاه و مقامی بودند سیره‌نویسان از ذکر آن‌ها غافل نمی‌ماندند. اما پدرش شرف بن مری، در نوا مغازه‌ای^۳ داشت که در آن مشغول خرید و فروش بود. علاءالدین بن عطار^۴ یکی از شاگردان نووی این گونه او را توصیف می‌کند: وی شیخی زاهد و پرهیزگار و با تقوا و دوستدار خداوند بود.^۵ ذهبی نیز وی را این گونه توصیف می‌کند: او شیخی بزرگوار و بابرکتی بود.^۶ و هنگامی که در سال ۶۸۵ هجری وفات یافت بر او نماز جنازه غایب^۷ خوانده شد که این خود بر صالح و

۱- او احمد بن فرح بن احمد الأشبیلی محدث و صاحب منظومه گرامی صحیح فی المصطلح متوفی سال ۶۹۹ می‌باشد.

۲- زندگی‌نامه نووی تألیف سخاوی «۴».

۳- مرجع قبلی.

۴- او علی بن ابراهیم پدرش عطار و پدرزرگش طیب بود. به حدی به نووی نزدیک بود، که به او مختصر نووی گفته شده و در سال ۷۲۴ هـ وفات یافت.

۵- تحفة الطالبین چاپ «۲-ب».

۶- زندگی‌نامه نووی تألیف سخاوی «۷۶».

۷- زندگی‌نامه نووی تألیف سخاوی.

نیکو بودن و شهرت او دلالت دارد، و روشن و آشکار است که وی پس از فرزندش نه سال زندگی کرده و عمرش از مرز هفتاد سال نیز گذشته است.

تاریخ و محل تولد

وی در دهه دوم و به گفته بعضی در دهه اول محرم سال ۶۳۱ هجری در نوا متولد شده است.^۱

چگونگی رشد و نمو امام نووی

نووی در کنار پدر و تحت سرپرستی وی زندگی کرد. پدرش دنیایی نیک و ساده دارای روزی با برکت بود. نووی در پناه خیر و نیکی باقی ماند و مدتی در مغازه پدرش همان‌گونه که ذهبی می‌گوید: با قناعت و ساده‌زیستن زندگی را پشت سر گذاشت. گویی خداوند از آغاز کودکی و جوانی‌اش وی را برای حمل میراث سنگین نبوی در علم و تقوا و تزکیه آماده می‌کرد و این همان چیز است که بعضی از صالحین بزرگ به آن اشاره نموده‌اند^۲، آنجا که گفته‌اند: نووی هنگامی که کودک بود در زمرة صالحین نوشته شده است و این نیز از آنجا به اثبات رسیده که هنگامی که نووی هفت ساله بود، در شب ۲۷ رمضان که در کنار پدرش آرمیده بود نیمه‌های شب بیدار می‌شود. پدرش می‌گوید: مرا بیدار کرد و گفت: ای پدر، این نوری که تمام خانه را در بر گرفته چیست؟ و تمام اهل خانه را بیدار نمود اما هیچ چیزی دیده نشد. پدرش گفت: همان دم دانستم که وی لیلة القدر را دریافته است.^۳

۱- تحفة الطالبین چاپ «۱/۳».

۲- سخاوی «۳۴».

۳- الطبقات الکبری تألیف سبکی «۳۹۶/۸».

امام نووی هنگامی که به سن ده سالگی^۱ رسید پدرش او را در مغازه مشغول به کار کرد اما خرید و فروش سبب نشد که وی قرآن را رها کند^۲، و این نیز مصادف با ورود شیخ یاسین بن یوسف مراکشی [مشهور به اسم سرزمینش] در سال ششصد و چهل و اندی هجری^۳ به قریه نوا بود. شیخ در حالی نووی را دیده که ده ساله بود و بچه‌ها او را وادار می‌کردند که با ایشان بازی کند و او به خاطر اجبار آنان از دستشان فرار می‌کرد و در حال فرار گریه می‌کرد و در این حالت نیز قرآن را تلاوت می‌نمود. شیخ یاسین می‌گوید: محبتش به دلم نشست بی‌درنگ نزد کسی رفتم که به او سپرده بود تا به او قرآن یاد بدهد. به او گفتم: امید می‌رود که این کودک، عالم‌ترین و باتقواترین مردم دورانش گردد و مردم از او نفع فراوانی ببرند. او به من گفت: آیا تو منجم هستی؟ گفتم: خیر! اما خداوند این را نشان می‌دهد که او از شاگردی کردن در دکان پدرش دست کشیده و برای یادگیری علوم اندکی که نزد مشایخ آن زمان که سرآمد اهل و دیارش موجود بوده روی آورده است.

مسافرت به دمشق و تحصیل علم

رسیدن به دمشق:

آنچه که تاریخ‌نگاران و در رأس آنها شاگردش ابن عطار^۴ بر آن اتفاق دارند این است که پدرش او را سال ۶۴۹ هجری در سن ۱۸ سالگی به دمشق آورد.

۱- زندگی‌نامه نووی تألیف سخاوی «۳۴».

۲- تحفة الطالبین «۳/ب».

۳- اضافه مترجم: از آنجائی که النیف شامل ۱، ۲ و ۳ می‌شود در ترجمه اندی را عنوان نموده‌م و لفظ عربی آن چنین بوده است: فی سنة نيف وأربعين وستمائة: مراجعه شود به معجم النجو تألیف عبدالغنی الدقر.

۴- تحفة الطالبین چاپ ۳/ب؛ السخاوی: ۵؛ الدارس ۲۸۶/۱؛ البداية والنهاية ۲۷۸/۱۳. این اجماع و توافق کسی با آن مخالف نبوده مگر آنچه که در مفتاح السعادة تألیف طاش کبری زاده ۳۹۸/۱ آمده که نووی

دمشق در آن زمان دارالعلمی بود که طالبان علم از اقصی نقاط سرزمینهای اسلامی برای کسب علم و دانش به آنجا روی می‌آوردند.

برای اثبات این قضیه کافیهست که نظری به تاریخ دمشق تألیف مؤرخ بزرگ حافظ ابن عساکر ببندازیم: [در مورد یک سرزمین این بزرگ‌ترین تاریخی است که نوشته شده است و بالغ بر ۸ جلد می‌باشد].

مؤلف در این تاریخ شرح حال تمام علماء و ادباء و شعراء و امیران سرزمین شام که آنها را ملاقات کرده و یا با آنها برخوردی نموده و یا از آنها چیزی شنیده، آورده است.

و دیده نشده که عالمی علمش را تکمیل کرده باشد و در یکی از پایتخت کشورهای اسلامی به تحصیل پرداخته باشد و تک ستاره این پایتختها در آن زمان دمشق بوده که نه تنها در علوم شریعت و عربی بلکه در تمام علوم آن عصر سرآمد بوده است.

تیزی و فراست شیخ پرهیزگار مراکشی سبب شد که به نجابت و پاکی و اخلاص و علاقمندی به علم و دانش در جوان روستایی به نام نووی پی ببرد و پدرش را وادارد که فرزندش را روانه دمشق جهت کسب علم از محضر علمای بزرگ کند. در کجا اقامت گزید؟ درس خواندنش چگونه بود؟ و نزد کدام شیخ کارش را شروع نمود؟ و بسیاری از این گونه مسائل در فصل‌های آینده از آن سخن خواهیم گفت:

آغاز تحصیل:

اولین اقدام نووی پس از رسیدن به دمشق یافتن عالمی بود تا علاوه بر درس خواندن نزد وی جایی نیز برای مسکن و مأوایش پیدا کند. و چون عادت مسافران در آن زمان پس از ورود به شهر این بود که ابتداء به جستجوی مسجد می‌پرداختند پس واضح و روشن است که نووی پس از ورود به دمشق به اولین مکانی که سر زده مسجد جامع

سال ۶۵۰ هجری در حالی که ۲۹ ساله بوده به دمشق رفته است. اما طبق آنچه گفتیم این نظریه نادرستی است.

بزرگ اموی دمشق بوده، زیرا کسی در آن ایام یادی از دمشق نمی‌کرده مگر اینکه در کنار آن یادی از مسجد جامع بزرگ اموی نیز می‌شده است. و امام نووی پس از ورود به دمشق با اولین کسی از علماء که ملاقات کرده، خطیب و امام مسجد جامع بزرگ اموی، شیخ جمال‌الدین عبدالکافی بن عبدالملک پسر عبدالکافی ربعی دمشقی^۱ بود. وقتی امام نووی هدف و علاقه‌اش به علم و دانش را به او شناسانید وی او را با خود به حلقة تدریس مفتی شام تاج‌الدین عبدالرحمن بن ابراهیم بن ضیاء الفزازی معروف به فرکاح^۲ - رحمت خدا بر او باد - که اولین شیخ امام نووی نیز بوده است، برد و امام نووی دروسی را نزد وی گذرانید و مدتی در محضر او شاگردی نمود.

مدرسه رواحیه:

دوره‌ای که نووی نزد شیخ فرکاح سپری نمود جایی برای سکونتش همچون سایر طالبان علم در مدارس مختلف دمشق نداشت و این امر وی را بر آن داشت که از استادش مکانی جهت اسکانش درخواست نماید ولی در دست استاد جز مدرسه صارمیه^۳

۱- سخاوی ۸. وی فقیهی فاضل که مدتی قاضی و عهده‌دار قضاوت بود که آن را نیز رها نمود و به خطابه و امامت مسجد جامع اموی دمشق اکتفاء کرد و در سال ۶۸۹ هجری وفات نمود.

۲- فرکاح: فقیه اهل شام همانطوری که سبکی می‌گوید وی فقاہت را نزد عز بن عبدالسلام آموخته و در سال ۶۹۰ وفات یافته است و بنوالفرکاح: قبیله‌ای در شام می‌باشد.

۳- صارمیه: مدرسه‌ای داخل باب جاییه جنوب قلعه در کوچه‌ای که به کوچه سیدی عمود مشهور بود قرار داشت که بنیان‌گذار آن صارم‌الدین جوهر بود که از زمانهای دور در آن تدریس می‌شد و بعدها منزل مسکونی گشت و کوچه سیدی عمود فرانسویان در دوران انقلاب سوریه سال ۱۳۴۴ تمام آن را سوزاندند و اکنون به آن مکان الحریقه گفته می‌شود.

و حتی خانه‌ای کوچک نیز نبود. فرکاح وی را نزد شیخ کمال اسحاق مغربی^۱ در مدرسه رواجیه^۲ فرستاد امام نووی به آنجا رفت و در خدمت ایشان مشغول به تحصیل شد.^۳ این شیخ بزرگوار نیز در این مدرسه اتاقی کوچک و بسیار ساده^۴ به او واگذار نمود و امام نووی نیز تا پایان عمر مبارکش در آنجا ماند.

یافعی می‌گوید: از افراد زیادی شنیدم که امام نووی فقط مدرسه رواجیه را برای سکونت انتخاب نمود، زیرا شب‌ها کمتری از نظر حلال بودن مکان و درآمد در آن وجود داشت.^۵ و این مدرسه در آن زمان از بنای بعضی از تجار بود و غذایش در آن مدرسه بجز نانی که توسط مدرسه بین طلاب تقسیم می‌شد نبود^۶ که برخی از آن نیز به عنوان صدقه صرف می‌نمود که بعدها آن مقدار گرفتن غذا را از مدرسه نیز رها کرد.^۷

۱- او اسحاق بن احمد مغربی دانش‌آموز و خلیفه «معید» برجسته ابن صلاح محدث بزرگ در رواجیه وی از مشهورترین فرد در علم و تقوی بود و نزد او افراد زیادی فقه و فقهات را آموختند و در سال ۶۵۰ هجری وفات نمود.

۲- مدرسه رواجیه، جایگاه این مسجد در شرق مسجد ابن‌عروه قرار داشت که متصل به جامع اموی از سمت دروازه‌ی شرق شمال جیرون. بدران می‌گوید: جای این مدرسه را دیده‌ام و دیده‌ام که تبدیل به خانه‌ای شده است. به سخن وی در مسامرات بدران و الدارس تألیف نعیمی مراجعه شود.

۳- سخاوی «۸».

۴- از سخنان تاج‌الدین سبکی در طبقات الشافعیه ۳۹۷/۸.

۵- مرآة الجنان ۱۸۳/۴.

۶- تحفة الطالبین ۳/أ.

۷- سخاوی «۵» به نانی که بین طلاب جهت قوتشان تقسیم می‌شد امام ذهبی در التذکره از آن به نام الجرایه نام برده است.

فريضة حج:

امام نووی پس از دو سال اقامت در دمشق به همراه پدرش عازم حج شد. وی می‌گوید^۱: در سال ۶۵۱ هجری به همراه پدرم فريضة حج که عرفات آن سال مصادف با روز جمعه بود به جایی آوردم. حرکت ما به سوی مکه اول رجب آغاز شد و حدوداً یک ماه و نیم در شهر رسول خدا اقامت نمودیم.

همچنین ابن عطار می‌گوید: پدر امام رحمته به من گفت که: وقتی ما از نوا حرکت نمودیم فرزندان دچار بیماری «تب» شدیدی شد که تا روز عرفات ادامه داشت ولی وی هیچ وقت از دردش شکایتی نمود و در ادامه افزود که وقتی مناسک حج به جای آوردیم و به نوا و سپس به دمشق رسیدیم خداوند درهای رحمت علم خود را بر روی فرزندان گشود و او همواره مشغول یادگیری علم و دانش گردید و چنان غرق در عبادت، نماز و روزه و زهد و تقوی گردید که گویی پیشگویی‌های آن شیخ بزرگ مراکشی^۲ به حقیقت پیوسته بود، چون لحظه‌ای از لحظات عمرش تا هنگام وفات جز در راه کسب علم و برگرفتن توشه آخرت صرف ننمود.

کسانی نیز^۳ وجود داشته‌اند که گفته‌اند: امام نووی دو بار فريضة حج را به جای آورده و این را نیز سخنان کمال دمیری دریافته‌اند که گفته است: او بار دیگر نیز به حج رفته است. و باز عماد ابن کثیری در تاریخش تصریح نموده که او در طول اقامتش در دمشق به حج رفته است و هنگامی که از زیارت زیارتگاه مسلمانان «خانه کعبه» برگشت همان گونه که ذهبی در سیر اعلام النبلاء به آن اشاره دارد پس از بازگشت از این سفر تحولات و بیماری روحی عجیبی در وی به وجود آمده بود آثار پاکی و فهم و تدارک توشه آخرت به کمک خداوند و برکت رسول خدا در او نمایان گشته بود.

۱- تحفة الطالبین ۴/أ.

۲- منظور از شیخ مراکشی، شیخ یاسین بن یوسف مراکشی است که قبلاً درباره او صحبت شد.

۳- السخاوی «۶».

علاقه و تلاش در جهت دانش اندوزی:

امام نووی در مدرسه رواجیه اقامت گزید و در پناه مسجد مدرسه قرار گرفت با تلاشی خستگی‌ناپذیر و بی‌وقفه شروع به علم آموز نمود و با تمام تلاشی که در راه تحصیل علم صرف نمود باز هم عطش این علاقه‌اش خاموش نشد و دیری نپایید که ضرب‌المثل و شگفتی دورانش و بعدها گردید. خود وی می‌گوید: دو سال^۱ گذشت و پهلوهایم را بر زمین نگذاشتم^۲.

ذهبی نیز می‌گوید^۳: نووی در توجه و عنایت شبانه‌روزی به علم و دانش و دوری از خواب مگر به اندازه رفع کسالت و به کار گرفتن وقتش در خدمت درس و نوشتن و مطالعه و استفاده از اساتیدش^۴ ضرب‌المثل گشته است.

و از قطب‌الدین یونینی^۵ نیز نقل شده که گفته است: امام نووی در شبانه‌روز لحظه‌ای وقتش را جز در راه طلب علم صرف نمی‌نمود حتی در مسافرت‌هایش نیز مشغول تکرار محفوظاتش یا مطالعه می‌شد و او ۶ سال این گونه اقامتش را سپری نموده است^۶.
از بدر ابن جماعه^۱ روایت شده که او از امام نووی در مورد چگونه خوابیدنش سؤال نموده است امام در جواب وی عنوان کرده که هنگامی که خواب بر من غلبه می‌نمود

۱- در الدارس لفظ سنین عنوان شده و در بقیه مصادر آنچه که نوشته شده به ثبت رسیده است.

۲- الدارس ۳۶۸/۱.

۳- او شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان ترکمانی محدث و مؤرخ و شیخ جرح و تعدیل می‌باشد که در سال ۷۴۸ هـ وفات یافته است. اضافه مترجم: در مورد جرح و تعدیل به کتاب علوم حدیث و اصطلاحات آن اثر دکتر صبحی صالح ص ۸۴ مراجعه شود.

۴- السخاوی «۷».

۵- او موسی بن محمد یونینی بعلبکی قطب‌الدین أبو الفتح مؤرخ، که در سال ۷۲۶ هـ در دمشق وفات نموده است.

۶- السخاوی «۱۱-۱۲».

لحظه‌ای بر روی کتاب چشمانم را برهم می‌گذاشتم و سپس بیدار می‌شدم.^۲ و در مفتاح السعادة^۳ نیز بیان شده که امام نووی در طلب علم و عمل متحمل شب زنده‌داریهای فراوانی گشته است.

چرا چنین نباشد در حالی که در اسلام چیزی بعد از ایمان مقدس‌تر از علم از نظر معنوی و شأن و مرتبه وجود ندارد و در قرآن کریم لفظ علم بیشتر از ۹۰ بار در معانی زیادی که همه آن‌ها به یقین در هر چیزی که ذکر شده است بر می‌گردد؛ از آن جمله این فرموده‌های خداوند است که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: 28].

«از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند».

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: 9].

«آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند».

و باز در سوره دیگری می‌فرماید:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱].

«تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گرداند».

در احادیث نبوی و اقوال وارده از صحاب و تابعین کرام نیز در ستایش علم و عالم^۱ مطالب زیادی بیان شده، از جمله سخن رسول خدا است که در بخشی از یک حدیث

۱- او قاضی القضاة محمد بن ابراهیم بن سعدالله بن جماعة الکنانی حموی که در سال ۷۳۳ هـ در مصر وفات یافته است.

۲- السخاوی «۳۶».

۳- «۳۶۱/۱»

می‌فرمایند: «وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَعْيُنَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِمَا يَطْلُبُ» «فرشتگان خداوند بال‌های خود را برای طالب علم به خاطر رضایت از کاری که طلب می‌کنند، می‌گسترانند».

و در مقدمه شرح المذهب تألیف امام نووی در فضل علم و دانش احادیثی و اقوالی از بزرگان صحابه بیان شده است؛ از آن جمله سخن حضرت علی رضی الله عنه است که می‌فرمایند: «العالم أعظم أجراً من الصائم القائم الغازي في سبيل الله» «پاداش عالم بزرگ‌تر از روزه‌دار شب زنده‌دار مجاهد در راه خداست».

همچنین ابوذر و ابوهریره رضی الله عنهما می‌فرمایند:

«باب من العلم نتعلمه أحب إلينا من ألف ركعة تطوع، وباب من العلم نعلمه - عمل به أولم يعمل - أحب إلينا من مائة ركعة تطوعاً» «یادگرفتن بابی از علم نزد ما دوست‌داشتنی‌تر از هزار رکعت سنت (مستحب) می‌باشد و یاد دادن یک باب علم چه به آن عمل شود و چه به آن عمل نشود نزد ما برتر و بهتر از هزار رکعت مستحبات می‌باشد».

این دو از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که: «سمعنا رسول الله يقول: إذا جاء الموتُ لطالب العلم وهو على هذه الحالة مات وهو شهيداً»^(۲). از رسول خدا شنیدیم که می‌فرمود:

۱- ناجی غریق

صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه	شکست صحبت اهل طریق را
گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود	که اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد	وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

استاد شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی

(اضافه مترجم)

۲- بزار و خطیب و ابن نجار بر ضعیف بودن این حدیث حکم نموده‌اند. (مصحح)

«اگر مرگ طالب علم در حالی که مشغول به علم آموزی است فرا رسید وی در زمره شهدا می‌باشد».

امام نووی در مقدمه شرح مسلم می‌گوید: علم آموزی از برترین وسایل قرب به خدا و عالی‌ترین طاعات و مهم‌ترین انواع خیرات و روشن‌ترین عبادات است. و شایسته‌ترین چیزی می‌باشد که ارزش دارد اوقات گرانبها برای آن صرف شود.

انسان‌های پاک طینت برای دست یافتن به آن کمر همت می‌بندند و پیشی گیرندگان در خیرات و صدقات شایسته است که به آن اهتمام ورزند و انسان‌های صاحب کرامت در زینت دادن خودشان با آن از یکدیگر سبقت بگیرند.

همچنین امام نووی در مقدمه شرح مذهب^۱ می‌فرماید: ... و در کل ایشان بر آن اتفاق دارند که مشغول شدن به علم آموزی بهتر و برتر از مشغول شدن به نوافلی همچون روزه و نماز و تسبیح و امثال آنها از عبادت بدنی می‌باشد و علت آن بجز آنچه قبلاً عنوان نمودیم آن است که منفعت علم آموزی به خود عالم و عامه مسلمین می‌رسد ولی نوافلی که قبلاً از آنها نام بردیم اختصاص به خود شخص دارد.

و علم همچون طبیبی اصلاح‌گر می‌باشد که عبادات دیگر محتاج و نیازمند او هستند ولی عکس آن امکان ندارد و علماء میراث بران انبیاء علیهم‌السلام می‌باشند ولی عابدان به چنین صفتی متصف نمی‌باشند و عابد پیرو عالم است و به او اقتداء می‌نماید و مقلد او می‌باشد. در عبادت و چیزهای دیگر اطاعت از او را بر خود واجب می‌داند ولی عکس آن امکان ندارد و اثر علم پس از مرگ عالم باقی است^۲ ولی نوافل با مرگ صاحبش قطع می‌گردد و به این دلیل می‌باشد که علم صفتی از صفات خداوند متعال و فرض کفایه می‌باشد.

۱- «۳۷/۱».

۲- قال رسول الله:

رواه المسلم عن ابی هریره: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» «فرزند آدم آنگاه که مرد عملش قطع می‌گردد جز به سه چیز: ۱- صدقه جاریه ۲- علم نافع ۳- فرزند صالح که برای او دعا کند».

امام الحرمین جوینی^۱ می‌فرماید: فرض کفایه^۲ برتر و بهتر از فرض عین^۳ می‌باشد از این جهت که فاعل فرض کفایه چشم‌انداز وسیعی دارد و امتی را نجات می‌دهد و حرج و سختی را از او دور می‌کند ولی فرض عین چشم‌انداز و جولانگاه کوتاهی دارد.

بالآخره خود امام نووی می‌فرمایند: بدان که هدف ما از آنچه در فضل و برتری طالب علم ذکر کردیم آن است که وی فقط علم‌آموزی را برای رضای خدا بخواهد نه هدف دنیایی. و هر کس که هدفش دنیا و قدرت‌طلبی و ریاست و پست و مقام و جاه و شهرت و یا خواهان دست‌بوسی مردم و یا خواهان پیروزی و شکست حریفان در مناظره‌ها و یا غیره باشد پس تلاش و کار او زشت و ناپسند و نکوهیده می‌باشد.^۴

این دیدگاه امام نووی به علم و دانش بود که ثمرات و نتایجش از همان سال‌های اول تحصیل پدیدار گشت به طوری که کتاب التنبیه ابو اسحاق شیرازی را در حدود چهار ماه و نیم و ربع عبادات از کتاب المهدب او را نیز در باقی مانده همان سال حفظ نمود^۵ و حفظ کتاب التنبیه را در سال ۶۵۰ هـ بر ابن رزین^۶ عرضه نمود و محمدبن حسین بن رزین شافعی نامه‌ای به همراه درود و تحیات و طلب غفران برای او نوشت. سخاوی

۱- او عبدالملک بن عبدالله بن یوسف جوینی به امام الحرمین از دانایان متأخرین و از اصحاب امام شافعی می‌باشد که در سال ۴۷۸ هـ وفات یافته است.

۲- به اصول فقه عبدالکریم زیدان ص ۳۶ مراجعه شود. «اضافه مترجم».

۳- به اصول فقه عبدالکریم زیدان ص ۳۶ مراجعه شود. «اضافه مترجم».

۴- اضافه مترجم: اما امام محمد غزالی رحمته در مورد علم و دانش دیدگاه وسیع‌تری دارد و معتقد است که انسان برای هر هدفی خواهان علم باشد علم از او راضی نمی‌شود مگر اینکه برای خدا باشد آنجا که می‌فرماید: طلبنا العلم لغير الله فأبى إلا أن يكون لله. مراجعه شود به کتاب احیاء علوم الدین ترجمه مؤید الدین خوارزمی، ص ۱۷.

۵- سخاوی «۵».

۶- او محمدبن حسین بن رزین قاضی القضاة سرزمین مصر می‌باشد که در سال ۶۸۰ هـ وفات یافته است.

می‌گوید^۱: نوشته‌ای بدین مضمون از بدرالدین^۲ جماعه خواندم که وی گفته بود: به نوشته‌ای به خط حافظ عقیف الدین ابوالسیادة المطری^۳ دسترسی پیدا کردم که وی نسخه‌ای از کتاب التنبیه که دوست فقیه امام نووی امام بدرالدین ابن الصائغ دمشقی شافعی^۴ کپی برداری نموده بود مشاهده نموده که مطالب ذیل در آن درج شده بود:

سپاس و ستایش مخصوص خدایی است که الحق و اذنیاف هیچ کس جز او شایستگی چنین ستایشی را ندارد: أبو زکریا یحیی بن شرف بن مری نووی از اول کتاب التنبیه در فقه تا آخرش بر من عرضه نمود و در جاهایی حفظش را مورد آزمایش قرار دادم که الحق حفظی بسیار قوی و بر آن احاطة کامل داشت و من نیز وی را ترغیب به تکرار و ادامه حفظ و پرداختن به آن و تحصیلش و علاقه‌مندی به آن موفق گرداندم و این کار در مجلسی که هفت روز از ماه ربیع الأول سال ۶۵۰ هجری یعنی یک سال پس از آمدنش به دمشق گذشته بود اتفاق افتاد.^۵

او اولین دانشجویی بود که روزانه دوازده درس نزد اساتید مختلف می‌خواند، و به شرح و تصریح آن‌ها می‌پرداخت. دو درس از کتاب الوسیط، درس سوم از کتاب مهذب،

۱- او محمد بن عبدالرحمن بن محمد شمس‌الدین سخاوی مؤرخ توانمند که در سال ۹۰۲ هجری وفات یافته است.

۲- از قاضی القضاة محمد بن ابراهیم بن سعدالله بن جماعة الکنائی الحموی که در سال ۷۳۳ هجری در مصر وفات یافته است.

۳- در الدرر الکامنة نوشته شده است الطبری و در طبقات الشافعیة المطری ذکر شده همانطوری که ما بیان نموده‌ایم: او عبدالله بن محمد بن احمد طبری سپس المکی عقیف الدین برهان از محدثین که در سال ۷۶۵ هجری در شهر مدینه وفات یافته است.

۴- او محمد بن عبدالرحمن بن علی بن ابوالحسن الزمردی معروف به ابن صائغ است. وی در علم لغت و نحو سرآمد بوده و در سال ۷۷۶ هجری وفات یافته است. در الدرر الکامنة ملقب به شمس‌الدین می‌باشد.

۵- این نمونه از اجازه نامه نووی نیز می‌باشد.

درس چهارمش جمع بین مسلم و بخاری (جمع بین الصحیحین)، درس پنجم در صحیح مسلم، درسی از اللمع تألیف ابن جنی^۱ در نحو، درسی از کتاب اصلاح المنطق تألیف ابن سکیت^۲ در لغت، درسی در صرف، درسی از اصول فقه جمع بین اللمع ابواسحاق^۳ و المنتخب فخر رازی^۴ یعنی یکبار اولی و بار دیگر کتاب دوم را، درسی در اسماء الرجال که به اصطلاح امروز بیوگرافی رجال علم و ادب و راویان حدیث و آثار می‌باشد، و درسی در اصول دین که توحید بود. امام نووی می‌گوید: من بر تمام آن نوشته‌های مبهم و مشکل و شرح عبارتهایی که در حاشیه نوشته شده بود حاشیه می‌نوشتم و خداوند در این راه در وقت و توان و اراده‌ام به من کمک و برکت عنایت فرمود^۵.

هر روز دوازده درس نزد اساتید خواندم از نظر شرح و تصحیح و تعلیق نوشتن بر تعلیقات از شرح موارد مشکل گرفته تا واضح نمودن عبارت و موشکافی لغت حداقل در روز نیازمند دوازده ساعت وقت می‌باشد و مرور کردن آنچه که نیازمند مراجعه به آن می‌باشد و حفظ آنچه که نیازمند حفظ کردن می‌باشد خود نیز حداقل به دوازده ساعت وقت نیاز دارد! حال شبانه‌روز بیست و چهار ساعت بیشتر نمی‌باشد پس کی می‌خواهید؟ و کی غذا می‌خورد؟ و چه زمانی عبادت می‌نمود؟ و تهجد شبانه‌اش را در چه وقتی از شب انجام می‌داد در حالی که مشهور است که او در طاعت و عبادت واجب و نوافق

۱- او عثمان بن جنی ابوالفتح نحوی، از برجستگان علمای نحو و صرف که در سال ۳۹۲ هجری قمری وفات یافته است.

۲- او یعقوب بن اسحاق ابویوسف بن السکیت، نحوی و لغوی مشهور که در سال ۲۴۴ هجری قمری وفات یافته است.

۳- ابراهیم بن علی فیروزآبادی شیرازی مفتی امت و عالم آن در دوران خودش که در سال ۴۷۶ هـ وفات یافته است.

۴- او محمد بن عمر بن الحسن ستاره زمانش در اللهیات که در سال ۶۰۶ هـ وفات یافته است.

۵- تذکرة الحفاظ: ۴/ ۱۴۷۰ و السخاوی «۶».

سرآمد روزگارش بوده است؟ حال این سؤال مطرح است که با این وقت این همه فایده بردن چگونه امکان دارد در حالی او تنها در پژوهش و درس خواندن و مراجعه و حفظ به ۲۴ ساعت وقت نیاز دارد! این است برکت و لطف و بخشش خداوند برای کسی که او برایش اراده خیر کرده باشد. خداوند چنان برکتی در وقت و توانش نهاده بود که کاری که دیگران برای انجامش به دو روز وقت نیاز داشتند وی در یک روز انجام می‌داد و آنچه که دیگران در دو سال انجام می‌دادند، او در یک سال انجام می‌داد. با این تفاسیر این الطاف خداوند بود که وی در چیزی حدود کمتر از ۱۰ سال تبدیل به عالمی از بزرگ‌ترین علمای دورانش گشت. این مسئله می‌توان از تألیفات نفیسیش که در دوره‌ای که از ۲۵ سال تجاوز نمی‌کند فهمید و حتی این زمان تمام عمرش بود که در آن به یادگیری و آموزش و تألیف پرداخته بود.

اساتید نووی

اعتماد به علم عالم در گرو شناخت اساتیدی است که نزد آن‌ها شاگردی نموده است برای اینکه استاد نسبت علم و عالم بودن است.

امام نووی رحمته در این زمینه می‌فرماید:

«این - یعنی ذکر اساتید و سلسله مراتبشان - از نیازها مهم و ارزشمند و گرانقدری می‌باشد که شناخت آن‌ها بر شاگرد و استاد لازم می‌باشد، و عدم شناخت از آن‌ها زشت و ناپسند است، زیرا استاد در آموزش همچون پدران دینی برای آن‌ها می‌باشد و رابطشان بین او و بین خداوند جهانیان هستند. حال این سؤال مطرح است که چگونه عدم شناخت از استادی که رابط بین او و خداوند بزرگ است و وی مواظب به دعاکردن برای استاد و نیکی کردن به او و یاد نیک‌هایش و سپاس و تشکر از اوست^۱، زشت و ناپسند نمی‌باشد.»

اساتیدش در فقه:

امام نووی در بدو ورودش به دمشق با اولین کسی که از علماء ملاقات نمود، خطیب مسجد جامع اموی دمشق شیخ جمال الدین عبدالکافی بود که در نزد وی شاگردی نکرد فقط وی نووی را به حلقه درس مفتی شام تاج‌الدین الفزاری معروف به فرکاح^۲ راهنمایی نمود که امام مدتی در نزد وی مشغول یادگیری شد و او اولین استاد نووی می‌باشد.

۱- تهذیب الأسماء «۱۸/۱» و السخاوی «۶۳».

۲- در صفحات قبل در مورد آن سخن گفته شده است.

سپس فرکاح وی را به حلقه درس استاد کمال اسحاق مغربی که امام نووی بیشترین علوم و منفعتش را از وی^۱ آموخت، راهنمایی کرد که امام نووی کمال اسحاق مغربی را از جمله اولین اساتیدش به شمار می‌آورد و همیشه از سود بردن از علوم او و از تشویقها و توانش چنین می‌گفته است:

«نزد استادم شیخ کمال اسحاق مغربی شروع به شرح و تصحیح نمودم و همواره با او بودم و وی را به تعجب واداشتم هنگامی که تلاش و کوشش و عدم اختلاطهای بیهوده با مردم را از من دید. وی بسیار مرا دوست می‌داشت به گونه‌ای که مرا معید^۲ حلقه تدریس خود برای بسیاری از افراد قرار داد^۳. پس از اسحاق مغربی اساتید امام نووی به ترتیب در فقه مفتی دمشق عبدالرحمن بن نوح و عمر بن أسعد اقربلی و ابوالحسن سلار بن الحسن الأربلی بودند. امام نووی درباره ذکر اساتیدش در فقه و سلسله آنان تا امام مذهبش شافعی و نهایتاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌گوید^۴: من فقه فهم و تصحیح و استماع و شرح حاشیه‌نویسی را از جماعت زیادی از علماء آموختم^۵ که اولین آنها دو شیخ بزرگوار یکی امامی که بر علم و زهد و ورع و کثرت عبادتش و بزرگواری و فضیلتش در انواع مختلف مورد اتفاق همه بوده است یعنی شیخ ابو ابراهیم اسحاق بن احمد بن عثمان المغربی^۶ «المقدسی» - که خداوند از او راضی است و او نیز از خدایش راضی

۱- همانطوری که آسنوی می‌گوید «الدارس ۲۵/۱».

۲- مُعید: به کسی می‌گویند که درس استاد را برای دانش‌جویان در روز بعد بازگو می‌کند. «اضافه مترجم»

۳- السخاوی «۶» و الدارس «۳۵/۱».

۴- تهذیب الأسماء «۱۸/۱».

۵- من در اینجا به ذکر اسامی آنان اکتفا می‌کنم، زیرا مجال بیشتر سخن گفتن در این زمینه وجود ندارد.

«مؤلف»

۶- از مشهورترین کس در علم و تقوی بود که امام نووی سالها در خدمت ایشان تلمذ نمود. وی در سال

۶۵۰ هـ وفات یافت.

گشت و خداوند من را و او و تمام دوستانمان را در خانه رحمتش با رسول گرامی‌اش محشور گرداند! - بود، و دیگری ابومحمد عبدالرحمن بن نوح بن محمد بن ابراهیم بن موسی دمشقی^۱ (المقدسی) که وی نیز امامی عارف، زاهد و عابدی کامل که دارای ورعی بسیار ارزشمند و مفتی دمشق در زمان خودش بود. پس از وی از محضر استاد ابو حفص عمر بن أسعد بن أبو غالب الرعبی الأربلی که فردی بزرگوار بود.^۲ - خداوند از او راضی باد! - استفاده نمودم. پس از ایشان نزد استاد ابوالحسن سلار بن الحسن الأربلی^۳ که دانش او در مذهب سرآمد روزگارش بود - خداوند از او راضی باد! - شاگردی نمودم. سه تا از اساتیدی که در ابتدا از آن‌ها نام برده شد یعنی (مغربی ...) فقه را نزد استاد امام أبو عمر و عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان معروف به ابن صلاح آموختند که وی نیز نزد پدرش به درجه فقاہت رسیده بود. پدرش نیز «از طریقه شافعیان عراق» نزد ابوسعید عبدالله بن محمد بن هبة الله بن علی بن ابو عصرون الموصلی به درجه فقاہت رسیده بود و ابوسعید نیز نزد قاضی ابوعلی الفارقی فقاہت نموده بود و فارقی نیز نزد شیخ ابو اسحاق شیرازی و ابواسحاق نیز نزد قاضی ابوالطیب طاهر بن عبدالله الطبری و ابو طیب نزد ابواحسن محمد بن علی بن سهل بن مصلح الماسرجسی و وی نیز نزد ابو اسحاق ابراهیم بن احمد مروزی و ابو اسحاق نیز نزد ابو العباس احمد بن سریق و ابن سریق نیز نزد ابوالقاسم عثمان بن بشار الأنمطی و وی نیز نزد ابو ابراهیم اسماعیل بن یحیی المزنی و مزنی نیز نزد ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی - خداوند از او راضی باد - به درجه فقاہت

۱- از مشهورترین مذهب شافعی و از نخبگان حلقه تدریس ابن صلاح بود که در سال ۶۵۴ هجری وفات یافته است.

۲- بیشتر از این چیزی درباره‌اش گفته نشده، تاریخ وفاتش نیز مشخص نیست و در کتابهای دیگر نیز چیزی نیافتیم «مؤلف».

۳- وی به دمشق و حلبی نیز شهرت داشته در سال ۶۷۰ هـ وفات یافته. امام نووی راجع به او می‌گوید: او پیشوای مذهب شافعی در زمان خودش و محل رجوع مردم برای حل مشکلات بوده است.

رسیده بود. امام شافعی نیز نزد جماعتی از علماء از جمله ابو عبدالله مالک بن انس امام مدینه و مالک از ربیع که ربیع نزد انس و نزد نافع که نافع نیز از ابن عمر کسب فیض نموده بود و هر دوی آنها یعنی انس و ابن عمر از رسول الله صلی الله علیه و آله کسب علم نمودند. فقیه دومی که امام شافعی نزد آنها به کسب علم مشغول شده بود استاد سفیان بن عیینه است که وی نیز از عمرو بن دینار که عمرو نیز از ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهما کسب علم نموده بود. سومین استاد شافعی ابو خالد مسلم بن خالد، مفتی مکه و پیشوای قومش بود که مسلم نیز نزد ابو الولید عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریر و ابن جریر نیز نزد ابو محمد عطاء بن أسلم ابو ریاح و عطاء نیز نزد أبو العباس عبدالله بن عباس که ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمر ابن خطاب و علی و زید بن ثابت و جماعت دیگر صحابه، خداوند از ایشان راضی باد! - که آنها نیز از رسول خدا کسب علم نمودند - آموخته بود. اما طریقه شافعی‌های خراسان در فقه را و استاد مذکور فرا گرفتم که این سه نفر فقه خود را از ابو عمر و وی نیز از ابوالقاسم بزری جزری و او نیز از ابوالحسن علی بن محمد بن علی الکیا اهراسی و وی نیز از ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله بن یوسف بن عبدالله مشهور به امام الحرمین که او نیز از پدرش، ابومحمد و وی نیز از ابوبکر عبدالله بن احمد قفال مروزی صغیر که وی پیشوای طریقه خراسانیان در فقه بود آن را از ابوزید محمد بن احمد بن عبدالله بن مروزی و ایشان هم از ابو اسحاق مروزی و وی هم از این سربج - همانطور که قبلاً بیان شد - فرا گرفت.

استاد ابوالحسن سلار نیز که یکی دیگر از اساتید می‌باشد نزد علمای زیادی از جمله ابوبکر ماهانی که ایشان نیز ابن البربری - همان گونه که قبلاً بیان شد - کسب علم نمود. این مختصری از سلسله اساتیدی بود که نزد آنها فقه را آموخته بودم.

امام نووی رحمته می‌گوید: «کاملاً واضح و معلوم است که هر یک از آنها نزد علمای زیادی علم آموخته بودند ولی به خاطر اختصار خواستم که برای هر یک از آنها نام یک استاد مشهور و مهم ذکر کنم».

اساتید امام نووی در حدیث:

در ادامه بحث از این کتاب از جایگاه نووی در علم حدیث و از علومی که آن را فرا گرفت و بر دیگران عرضه نمود و در آن تخصص حاصل نمود در بخش علوم نووی از آن سخن خواهیم گفت. اما در اینجا به ذکر نام اساتیدش که علم حدیث را از آنها شنیده و یا نزد آنها تلمذ نموده است، اکتفا می‌کنیم.

از میان اساتیدی که امام نووی در نزد آنان برای فراگیری علم حدیث تلمذ نموده، یکی ابراهیم بن عیسی المرادی الأندلسی^۱ می‌باشد که امام نووی درباره وی می‌گوید: حدود ده سال در خدمت ایشان بودم که هرگز در این مدت از او چیزی که مرا برنجانند ندیدم.^۲ دیگری، ابواسحاق ابراهیم بن ابو حفص عمر بن مضر الواسطی، که امام نووی تمام صحیح مسلم بن الحجاج را از وی شنیده است - که بعداً با ذکر سندش در مسلم از طریق شیخ بزرگوارش بیان خواهم کرد.^۳ - و دیگری، شیخ زین‌الدین ابو البقاء خالد بن یوسف بن سعد النابلسی.^۴ و دیگری، رضی بن برهان، و دیگری، شیخ مشایخ^۵ عبدالعزیز

۱- امام نووی درباره وی می‌گوید: او انسانی دارای حفظی قوی بود و محقق منظم و زهد و ورعی بسیار بالایی داشت که هرگز نمونه او در زمان خودم ندیدم. و به القاب دیگر از جمله ابراهیم بن عیسی المرادی الدمشقی (المصری) نیز مشهور است. وی در سال ۶۸۸ هجری در مصر وفات نمود. از کتاب الطبقات ۱۲۲/۸ با اندکی تغییر.

۲- الطبقات «۱۲۲/۸».

۳- امام نووی این چنین او را توصیف می‌کند: او امانتدار و عادل و دوست‌داشتنی بود. همچنین شرح مسلم ۸/۱.

۴- ذهبی درباره وی می‌گوید: او امامی ارزشمند، محدث و حافظ و صاحب تبحر و فهم و شناخت و علم بود. و وی مورد اعتماد بزرگی بود که در سال ۶۳۳ هجری وفات نمود. از التذکرة ۱۴۴۷ و الدارس (۱۰۶).

۵- در التذکرة و الطبقات.

بن محمد بن عبدالمحسن الأنصاری الحموی الشافعی^۱ و دیگری زین الدین ابو العباس بن عبدالدائم المقدسی، و دیگری ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوعمر محمد بن احمد بن محمد بن قدامة مقدسی^۲. دانش آموز ابن عطار می گوید: او از برجستگان اساتیدش بود^۳، و دیگری قاضی القضاة عمادالدین ابوالفضائل عبدالکریم ابن عبدالصمد بن محمد الحرستانی خطیب دمشق^۴، و دیگری تقی الدین ابومحمد اسماعیل بن ابو اسحاق ابراهیم بن ابو الیسر التنوخی^۵، و دیگری جمال الدین ابو زکریا یحیی بن ابو الفتح الصیرفی الحّرانی و دیگری ابوالفضل محمد بن محمد بن البکری الحافظ و دیگری الضیاء بن تمام الحنفی - که اسمش همان گونه که در پاورقی الجواهر المضیقة آمده این گونه می باشد که - ابوبکر محمد بن نصرالله بن عبدالعزیز بوده^۶، و دیگری مفتی جمال الدین عبدالرحمن بن سالم بن یحیی الأنباری الدمشقی^۷ الحنبلی و دیگری شمس الدین بن ابو عمرو و دیگرانی از این سنخ بوده اند^۸.

-
- ۱- در الطبقات این گونه او را توصیف می کند که: وی باهوش ترین آدمیان بود که در فقه و شعر تخصص داشت که آثار زیادی در این رابطه از او بر جای مانده است وی در سال ۶۶۲ هـ وفات یافت.
 - ۲- از امامان حدیث در دوران خودش که در سال ۶۸۲ هـ وفات یافته است.
 - ۳- تحفة الطالبین.
 - ۴- از بزرگان محدثین که در سال ۶۶۲ هـ وفات یافته است.
 - ۵- ذهبی در تذکره چنین او را توصیف می کند که: وی بزرگ محدثین و امام تقی الدین تکیه گاه آنان می باشد که سال وفاتش ۶۷۲ هـ می باشد.
 - ۶- در جواهر او این گونه توصیف می کنند که: وی امامی بزرگ و محدث ولی از وفاتش ذکری به میان نیامده است.
 - ۷- سال ۶۶۱ هـ وفات نموده همانطور که در تذکره بیان شده است.
 - ۸- اسمهای همه این اساتید امام نووی از التحفة اثر شاگردش ابن عطار و التذکرة و الدارس و الطبقات الکبری و سیرة النووی تألیف سخاوی استخراج نموده ایم.

اساتیدش در علم اصول:

شاگردش ابن عطار می‌گوید^۱: او علم اصول را نزد جماعتی از علماء فرا گرفت که مشهورترین و برجسته‌ترینشان علامه قاضی ابوالفتح عمر بن بندار ابن عمر بن علی بن محمد التفلیسی الشافعی^۲ رحمته می‌باشد که المنتخب امام فخر رازی و قسمتی از کتاب المستصفی غزالی^۳ را نزد وی خوانده است و غیر از این دو کتاب، کتاب‌های دیگری را نزد علمای برجسته دیگری خوانده است.

اساتید امام نووی در نحو و لغت:

امام نووی، نحو را نزد شیخ احمد بن سالم المصری و افراد دیگری خوانده است^۴. و نزد ابن مالک^۵ کتابی از تألیف وی خواند که تعلیقی نیز بر آن نوشته است^۶. و نزد الفخر المالکی، اللمع تألیف ابن جنی و نزد شیخ احمد بن سالم المصری به تحلیل و تفحص در کتاب اصلاح منطق تألیف ابن سکیت پرداخته است و همچنین کتابی در صرف نیز نزد وی خوانده است. امام نووی راجع به او وی می‌گوید: من درسی را نزد وی خواندم که

۱- تحفة الطالبین مصور ۷۵/.

۲- در الطبقات الکبری: یکی از علمای مشهور می‌باشد که همنشین ابوعمر و ابن الصلاح بوده و از او استفاده‌های بسیاری برده و نزد تاتار حرفش خریدار داشته که برای مسلمانان خیر و برکت فراوانی حاصل نموده و در سال ۶۷۲ هجری وفات یافته است.

۳- حجة الإسلام و فیلسوف بزرگ فقهاء و متصوفه اسلامی که نام او محمد بن محمد غزالی الطوسی می‌باشد. وی در سال ۵۰۵ هجری وفات یافته است.

۴- او ابوالعباس احمد بن سالم المصری النحوی اللغوی التصریفی که امام ذهبی درباره وی می‌گوید: وی در علم عربی و تحقیق علوم عربی بسیار ماهر بوده است و در سال ۶۶۴ هجری وفات یافته است.

۵- او ممدبن عبدالله بن عبدالله بن مالک العلامه جمال الدین ابو عبدالله الطائی الجیانی امام نحو و لغوی بزرگ که در سال ۶۷۲ هجری وفات یافته است.

۶- تحفة الطالبین مصورة ۷/ب.

البته شاگردش ابن عطار که از نووی این مطلب را نقل نموده درباره درس مذکور میان کتاب سیبویه^۱ و یا کتابی دیگر شک کرده است.

۱- او عمرو بن عثمان بن قنبر الحارثی ملقب به سیبویه، امام نحو که در سال ۱۸۰ هجری در سن ۳۲ سالگی وفات یافته است.

علمی که نووی در آنها درخشید و آثاری از خود بر جای نهاد

نووی و فقه

نووی جز برای تقرب به خدا و وسیله‌ای که به خود و خلق خدا نفع برساند به دنبال فقه نبود. فقه دارای ارزشی بزرگ و منفعتی شایسته و منزلتی والاست که علمای صالح به خاطر ترس از مخالفت باخدا و رسول و از موقف روز حساب به آن اهتمام می‌ورزند. فراگیری فقه خود ذکر و عبادت می‌باشد. ابودرداء در این رابطه می‌گوید: ^۱ «اگر سخنان فقهاء نمی‌بود، ما هم نبودیم!» و عطاء ^۲ می‌گوید: «مجالس ذکر «فقه» همان مجالس حلال حرام می‌باشد، چگونه در آن می‌خری و می‌فروشی، و نماز می‌خوانی و روزه می‌گیری، نکاح می‌کنی و طلاق می‌دهی، و حج می‌کنی و نظایر آن از این قبیل» ^۳.

منظور ما اینجا از فقه تعصب برای مذهب خاصی نیست، بلکه منظور ما، فهم و توان استخراج احکام فقهی از نصوص شرعی کتاب و سنت صحیح و سپس قیاس جلی و اجماع حقیقی است.

اما کسی که به این توان دست نیافت می‌تواند از مذهبی از مذاهب اهل سنت تبعیت کند همچنان که امام نووی در المجموع می‌گوید: «شیخ ابو عمرو ^۴ گفت: هر فقیهی

۱- ابودرداء: او عویمر بن مالک بن قیس الصحابی الأنصاری الخزرجی از حکمای سوارکار و قاضی است که در سال ۳۲ هـ در شام وفات یافته است.

۲- او عطاء بن أسلم بن صفوان: تابعی و از بزرگان فقه و مفتی مکه و محدث آنان است که در سال ۱۱۴ هـ وفات یافته است.

۳- این کلمات از کتاب المجموع (۳۵/۱ و ۳۶) می‌باشد.

۴- ابو عمرو بن الصلاح، و نام او عثمان بن عبدالرحمن بن موسی الکردی الشهرزی، یکی از امامان مسلمان از نظر علم دین است که در سال ۶۴۳ هـ وفات یافته است.

شافعی اگر حدیثی یافت که مخالف مذهبش بود نگاه کند اگر وسیله اجتهاد در وی به طور مطلق و یا در آن باب و یا در آن مسأله وجود داشت می‌تواند مستقل عمل کند و اگر چنین نبود و مخالفت با حدیث بعد از بررسی و پژوهش زیاد و نیافتن جواب وافی و کافی برای مخالفتش سخت بود می‌تواند به حدیث مذکور عمل کند به شرط اینکه امامی غیر از شافعی به آن عمل کرده باشد و اینجا او عذری برای ترک مذهب امامش را دارا می‌باشد. امام نووی بعد از آن می‌گوید: این چیزی که او گفته است نیک و واجب می‌باشد»^۱.

اکنون به عنوان مثال به شیوة نقد امام نووی در خصوص بعضی از متعصبین اشاره می‌کنیم. وی در مورد شیرازی که شیخ المشایخ در مذهب شافعی می‌باشد می‌گوید: بدان که صاحب مهذب در مورد ابو ثور زیاده‌روی نموده و انصاف را رعایت نکرده است: او می‌گوید: ابو ثور این چنین گفت و اشتباه گفته است. و این گفته‌اش را در مورد وی بارها تکرار نموده در حالی که چه بسا گفتار ابو ثور قویترین دلیل در بسیاری از مسائل در مذهب شافعی می‌باشد. شیرازی در استعمال این عبارت «ابو ثور اشتباه گفته» بسیار افراط نموده و حتی در مورد عبدالله بن مسعود صحابی رضی الله عنه نیز که جایگاه بزرگی در فقه و انواع علوم دارد و حتی از صحابه به خصوص در علم فرائض نیز کم هستند که به پای او برسند تا چه رسد به دیگران، نیز زیاده‌روی نموده است؛ از او حکایت شده که در مورد باب جدّ و اخوه که در مذهب ابن مسعود مشهور به مریحه ابن مسعود می‌باشد باز هم گفته او اشتباه است ولی این الفاظ را در مورد غالب یاران شافعی ما که آرائی^۲ غیر از نظر شافعی دارند و آن‌ها کسانی هستند که حتی به پای ابو ثور هم نمی‌رسند و چه بسا آرایشان، ضعیف و بی‌اساس هم می‌باشد به کار نبرده است، و حال آنکه ابو ثور تمام

۱- المجموع ۱/۱۰۵.

۲- أصحابنا الوجوه: کسانی که نزد آنها آراء و نظراتی می‌باشد به غیر از آراء و نظرات امام شافعی ولی خودشان شافعی مذهب بوده‌اند.

ناقلین علم، بزرگی و امامتش در فقه و حدیث و تألیفات گرانها و ارزشمندش را مورد تمجید قرار داده‌اند. امام نووی در مورد آراء و اقوال بعضی از مذاهب از جمله مذهب شافعی می‌گوید: حدیث چنین می‌گوید و پیروی از حدیث، شایسته‌تر و والاتر می‌باشد؛ به عنوان مثال در مورد روزه گرفتن به جای میت قول قدیم^۱ را ترجیح می‌دهد و می‌گوید^۲: امام شافعی در این مسأله دو قول مشهور دارد که قول جدید آن است که گرفتن روزه به جای میت صحیح نمی‌باشد و از گردن او ساقط نمی‌گردد و قول قدیم آن است که ولی میت می‌تواند به جای او روزه بگیرد تا روزه از گردن میت ساقط گردد. این قول همان قول صحیحی است که ما به آن اعتقاد داریم و این همان چیزی است که دوستان محقق جامع بین فقه و حدیث ما آن را به خاطر اینکه احادیث صحیح صریح در مورد آن وجود دارد صحیح دانسته‌اند. و در صحیح مسلم احادیث قضاء روزه از میت موجود می‌باشد و بسیاری مسائل دیگر که اینجا جای بحث کردن از آن نمی‌باشد.

۱- حدیث ابن عباس رضی الله عنهما قال: قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّي مَاتَتْ، وَعَلَيْهَا صَوْمٌ شَهْرٍ، أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا قَالَ: «نَعَمْ» - قَالَ - فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى. أخرجه البخاری فی: ۳۰- کتاب الصوم! ۴۲- باب من مات وعليه صوم.

ح ۷۰۵- ابن عباس می‌گوید: یک نفر نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! مادرم مرده است، و روزه یک ماه را بر گردن دارد، آیا من روزه این ماه را برای او قضا نمایم؟ پیامبر فرمود: «آری، (روزه قضای دین و طلب خداست» و دین خدا سزاوارتر است که اداء شود تا دین دیگران».

«علماء راجع به قضای روزه رمضان برای مرده اختلاف نظر دارند: شافعی دو نظر دارد که مشهورترین آنها این است که روزه مرده قضا نمی‌شود (قول جدید) ولی قول دوم آن ک امام نووی آن را ترجیح می‌دهد و می‌گوید: روزه فوتی واجب بر مرده به وسیله وارث و نزدیکان او قضا می‌شود. (قول قدیم شافعی).

«اضافه مترجم - حدیث به نقل از اللؤلؤ و المرجان باب الصیام»

۲- شرح مسلم ۲۵/۸.

امام نووی رحمته فقه شافعی را همان طور که در ذکر اساتیدش دیدیم از علمای بزرگ دورانش فرا گرفت. وی در مدت کوتاهی فقه را آموخت و اصول و قواعد آن را فرا گرفت و در شناخت أدله‌های فقهی تخصص حاصل نمود و به گسترش و بسط آن پرداخت و به وسیله آن بین خواص و عوام مشهور و پرچمدار مذهبش و پشتوانه‌ای محکم برای گفتار اساتیدش گردید تا جایی که بعضی از مسائل اختلافی را به آنان گوشزد نمود لذا شایسته ایشان می‌باشد که مزین به لقب احیاگر مذهبش گردد. نام نیک او در اقصاء نقاط عالم اسلامی می‌پیچید و طلاب و علماء به تألیفات او روی آوردند و از آن‌ها منافع زیادی کسب نمودند و تاکنون مردم از کتاب‌های او منفعت عایدشان می‌گردد و تحت تأثیر افکار و آراء او قرار می‌گیرند. در اینجا لازم است که ما به بخشی از توصیفات علماء در مورد فقاہت او اشاره نماییم: أسنوی^۱ در طبقاتش^۲ می‌گوید: نووی احیاگر و تهذیب و تصحیح‌کننده مذهب شافعی می‌باشد که نام او در همه جا ورد زبان و در جهان قدر و منزلت او والا و بالاست.

ابن کثیر^۳ نیز درباره او می‌گوید: وی شیخ مذهب شافعی و از بزرگان فقهای عصر خود می‌باشد^۴. امام ذهبی می‌فرماید: او در شناخت مذهب شافعی و در رأس همه قرار دارد. و قاضی صفد محمد بن عبدالرحمن عثمانی در الطبقات الکبری^۵ در قسمت سیره امام نووی می‌گوید: وی شیخ اہ اسلام و مایة برکت شافعیان و احیاگر و تصحیح‌کننده مذهب شافعی و کسی است که قول راجح در بین فقهاء قول او قرار گرفت.

۱- او عبدالرحیم بن حسن بن علی الأسنوی الشافعی فقیه أصولی از علماء عربی می‌باشد که در سال ۷۷۲ هـ وفات یافته است.

۲- ص ۴۷۶ جلد دوم.

۳- او اسماعیل بن عمر بن کثیر حافظی مؤرخ و فقیهی مفسر که در سال ۷۷۴ هـ وفات یافته است.

۴- البدایة والنہایة ۲۷۸/۱۳.

۵- السخاوی (۶۱ و ۶۲).

شهاب ابوالعباس بن الهائم^۱ در مقدمة البحر العجاج شرح المنهاج می‌گوید: نووی امام، علامه، حافظ و فقیهی شایسته و احیاگر و تصحیح‌کننده و نظم‌دهنده مذهبش می‌باشد. و شاگردش ابن عطار می‌گوید^۲: امام نووی حافظ قواعد و اصول و فروع مذهب شافعی و مذاهب صحابه و تابعین و اختلاف علماء و اتفاق و اجماع و آنچه که بینشان مشهور و آنچه که از آن دوری می‌جستند بود که در همه آنها شیوة سلف را دنبال می‌کرد.

در سخنان ادفوی^۳ در «البدر السافر»^۴ آمده است که: یک بار با نووی در مورد نقل از الوسیط منازعه شد وی گفت: در مورد الوسیط با من منازعه می‌کنید در حالی که من چهارصد بار آن را مطالعه نموده‌ام!! امام نووی و امام رافعی که قبل از او به شهرتشان در فقه و تحقیق و پژوهش در مورد مسائل فقهی در عصر خودشان و بعد از آن تا جایی رسید که محمدبن علی بن عبدالواحد از علمای قرن هشتم، تقلید مردم از این دو امام را این گونه آماج تیر نقدش قرار می‌دهد که: «مردم امروز رافعی هستند نه شافعی و نووی می‌باشند تا نبوی»^۵.

۱- او احمد بن محمد بن عمادالدین، شهاب الدین الهائم، از بزرگان علماء ریاضی که در فقه نیز دستی داشت وی در سال ۸۱۵ هـ وفات نمود.

۲- تحفة الطالبین مصور (۹/ب).

۳- او جعفر بن ثعلب بن جعفر الأدفوی، مؤرخ که در علم فقه و ادبیات و موسیقی نیز حرفی برای گفتن داشته است وی در سال ۷۴۸ هـ وفات یافته است.

۴- تألیف سخاوی (۳۶).

۵- الدرر الكامنة (۷۳/۴) منظور از این عبارت این است که برای مردم این دو امام به حدی مورد اعتماد می‌باشند که فتوای آنان آنها را از رجوع به آراء امام شافعی و یا رجوع به کتاب و سنت و یافتن دلیل از آنها بی‌نیاز می‌کند و این گونه عمل نمودن گرچه در مورد عوام جایز می‌باشد ولی شایسته نیست که علماء نیز این گونه تقلید کنند.

امام نووی با علم و دانش وسیع و قوه استدلال قوی‌ای که داشت هیچ گاه از او جدال دیده نمی‌شد و دوست نداشت که اطرافیانش از او روی گردان شوند و همیشه از هیاهو و جدال لفظی فقهاء و از دادکشیدنشان^۱ در بحث دوری می‌کرد و بالآخره او آنچه که داشت می‌خواست با وقار و آرامش ارائه دهد. امام ذهبی^۲ در سیر أعلام النبلاء می‌گوید: «او در دانش بی‌همتا بود، جدل را صحیح نمی‌پنداشت، و در بحث از مبالغه‌کردن دوری می‌جست. از کسی که جدل می‌کرد بیزار بود و از او دوری می‌کرد».

در جایی دیگر^۳ می‌گوید: هیاهو و جنجال‌های^۴ فقهاء در بحث تأثیری در رفتار او نداشت بلکه او همواره با متانت و وقار سخن می‌گفت.

امام نووی دارای علمی وسیع و نژادی اصیل و اخلاق و ادبی والا بود. در مورد فقاہت امام نووی علمای زیادی شهادت داده‌اند که ما در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم برآوردی به طور مفصل در بخش - مدح علماء درباره او - در این کتاب ذکر می‌کنیم.

اما مسأله‌ای که در اینجا باقی می‌ماند این است که وقتی بین نووی و رافعی^۵ اختلافی باشد کدام یک ترجیح داده می‌شود؟ از فقهاء کسانی هستند که در بعضی از موارد قول رافعی را ترجیح می‌دهند، از آن جهت که گفته‌های وی به قواعد و اصول مذهب نزدیک‌تر است. و بسیاری از فقهای شافعی نیز وجود دارند که قول امام نووی را ترجیح

۱- نزد سخاوی: عن ألقاظ الفقهاء و غیاطهم ... بیان شده که از جدال لفظی فقهاء و تندوی و خشونت ایشان

...

۲- السخاوی «۳۶».

۳- السخاوی.

۴- در سخاوی: لفظ الفقهاء و غیاطهم آمده که قبلاً بیان شده است.

۵- او عبدالکریم بن محمد بن عبدالکریم از بزرگان فقهای شافعی است که در سال ۶۰۳ هـ وفات یافته است.

می‌دهند، زیرا قول او به سنت صحیح نزدیک‌تر و او عالم به علم حدیث بود. علامه مورخ یافعی^۱ شافعی می‌فرماید: چیزی که باورم را نسبت به او تقویت نمود این بود که هر وقت به حدیث صحیح در مورد مطلبی اشاره شد قول امام نووی در مورد آن در صدر قرار داشت به خصوص اینکه از خود امام شافعی رحمته الله روایت شده که فرمودند: (هر گاه به حدیث صحیح برخورد کردید آن، مذهب من می‌باشد).

و همچنین هنگامی که از حدیث کمکی گرفته نشد ولی أدله کافی بود، قول نووی ترجیح داشت برای اینکه موافق با اصل مطلب و تأییدکننده‌تر و با برکت‌تر و محکم‌تر بود.^۲

و کم اتفاق افتاده که قول امام نووی در کتابی از کتاب‌هایش با کتاب دیگر تفاوت داشته باشد، زیرا براساس قاعدة «آخرین^۳ قول، قول گذشته را منسوخ می‌کند» مشخص می‌شود که قولی که محل رجوع به آن می‌باشد همان قول آخرشان است.

نووی و علم حدیث:

چیزی که علمای اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند این است که بهترین علم بعد از قرآن، علم حدیث می‌باشد، زیرا بسیاری از مطالب در قرآن از جمله احکام به طور خلاصه و مجمل بیان شده است و خاص و عام بودن و ناسخ و منسوخ بودن آن جز با احادیث رسول الله تبیین نمی‌شود؛ لذا در این رابطه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: 44].

۱- او عبدالله بن اسعد بن علی یافعی مؤرخ متصوف از علماء شافعی در یمن و صاحب کتاب مرآة الجنان است که در سال ۷۶۸ هـ وفات نمود.

۲- مرآة الجنان ۴/۱۸۵.

۳- أن المتأخر ینسخ المتقدم «مترجم».

«و این قرآن را به سوی تو فرو آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی امید است که آنان بیندیشند».

حدیث یعنی تفسیر و قانون که بعد از کتاب خدا بزرگ‌ترین ابزار برای فقیه و اهل علم کلام و واعظ و کسی که می‌خواهد علوم عربی را بیاموزد می‌باشد.

در این زمینه نیازی به تفصیل سخن نیست، چرا که خورشید روشن‌تر از آن است که تفسیر گردد.

از همان سده اول، محدثین تلاشی در خور ستایش برای جداسازی حدیث صحیح و حسن از ضعیف و معتدل و موضوع به کار گرفتند؛ به عنوان مثال بخاری^۱ احادیث صحیح را که بالغ بر چهار هزار حدیث بدون تکرار از انبوه احادیثی که در حدود ششصد هزار حدیث بود استخراج نمود و مسلم^۲ نیز این گونه عمل نمود. امام احمد^۳ نیز سی هزار حدیث را از بین هفتصد و پنجاه هزار حدیث در مسندش به عنوان حدیث صحیح ذکر نموده است اما با این وجود مسندش خالی از احادیث ضعیف نیست.

در هر برهه‌ای از زمان محدثانی پیدا شدند که به گونه جدیدی از نظر استدراک یا شرح یا تصحیح آن بر روی احادیث وقت صرف نمودند. و در سده میانه عصرهای

۱- او محمد بن اسماعیل بن ابراهیم أبو عبدالله البخاری جوهر اسلام و صاحب کتاب الجامع الصحیح است که در سال ۲۵۶ هـ وفات یافته است.

۲- او مسلم بن الحجاج بن مسلم قشیری، حافظی از امامان محدثین است که در سال ۲۶۱ هـ وفات یافته است.

۳- او احمد بن محمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی و یکی از امامان مذاهب چهارگانه است که در سال ۲۴۱ هـ وفات یافته است.

اسلامی افرادی چون ابن صلاح، نووی و مزی و ذهبی^۱ و دیگر بزرگانی چون حافظ ابن حجر^۲ شارح بخاری پا به عرصه وجود گذاشتند و امام نووی از میان آنها در اینکه فقیه امت بود از دیگران ممتاز بود. کم اتفاق می افتد که عالمی پیدا شود که هم در فقه و هم در علوم حدیث مهارت و تبحر داشته باشد. شاگردش ابن عطار می گوید^۳: او، صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود^۴ و ترمذی^۵ نزد اساتیدش سماع نموده و سنن نسائی^۶ نیز با قرائت استادش سماع نموده است و موطأ مالک^۷ و مسند شافعی^۸، مسند احمد بن

۱- سیره همه آنها بجز مزی قبلاً بیان شده: او یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف جمال‌الدین بن زکی کلبی مزی محدث سرزمین شام در دوران خودش است که در سال ۷۴۲ هجری قمری در دمشق وفات یافته است.

۲- او احمد بن علی بن محمد العسقلانی شهاب‌الدین بن حجر، امام در حدیث و تاریخ است که در سال ۸۵۲ هجری وفات یافته است.

۳- تحفة الطالبین ۸/أ، ب.

۴- او سلیمان بن الأشعث بن اسحاق الأزدی سجستانی است پیشوای اهل حدیث در زمان خودش که در سال ۲۷۵ هجری وفات یافته است.

۵- او محمد بن عیسی بن سوره سلمی ترمذی از بزرگان حفاظ و علمای حدیث است که در سال ۲۷۹ هجری وفات یافته است.

۶- او احمد بن علی بن شعیب نسائی، صاحب سنن و علامه در حدیث است که در سال ۳۰۳ هجری وفات یافته است.

۷- مالک بن انس، امام دارالهجرة و استاد اساتید در حدیث و یکی از امامان مذاهب چهارگانه است که در سال ۱۷۹ هجری وفات یافته است.

۸- او محمد بن ادریس بن العباس شافعی یکی از پیشوای مذاهب چهارگانه است که در سال ۲۰۴ هجری وفات یافته است.

حنبل و سنن دارمی^۱ و ابو عوانة الأسفرايينی^۲ و ابویعلی الموصلی^۳ و سنن ابن ماجه^۴ و الدار القطنی^۵ و بیهقی^۶ و شرح السنة تألیف بغوی^۷ و همچنین معالم التنزیل در تفسیر وی و کتاب الأنساب تألیف زبیر بن بکار^۸ و الخطب النباتیه و رسالة القشیری^۹ و عمل اليوم واللیلة تألیف ابن السنی^{۱۰} و کتاب آداب السامع و الراوی تألیف خطیب^۱ و چیزهای زیاد

-
- ۱- او عثمان بن سعید بن خالد دارمی سجستانی محدث هرات است که دارای مسند می‌باشد، وی در سال ۲۸۰ هجری وفات یافته است.
 - ۲- او یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم نیشابوری پدر عوانة از بزرگان حفاظ حدیث است که داری مسند می‌باشد. وی در سال ۳۱۶ هجری وفات یافته است.
 - ۳- او احمد بن علی بن المثنی ثمیمی موصلی، ابویعلی محدث موصل است که بیشتر از ۱۰۰ سال عمر نمود و در سال ۳۰۷ هجری وفات یافته است.
 - ۴- او محمد بن یزید ربعی، قزوینی، یکی از امامان حدیث است که در سال ۲۷۳ هـ وفات یافته است.
 - ۵- او علی بن عمر بن احمد أبو الحسن الدار القطنی شافعی، امام زمانش در حدیث و اولین کسی که قرائتها را تصنیف نمود. وی در سال ۳۸۵ هجری وفات یافته است.
 - ۶- او احمد بن الحسین بن علی ابوبکر از امامان حدیث است و کسی همچون او یاریگر مذهب شافعی نبوده است. وی در سال ۴۸۵ هجری وفات یافته است.
 - ۷- او عبدالله بن عبدالعزیز ابوالقاسم بغوی حافظ و عالم، که در سال ۳۱۷ هجری وفات یافته است.
 - ۸- او زبیر بن بکار بن عبدالله قرشی از نوادگان زبیر بن عوام عالم به علم أنساب و أخبار عرب که در سال ۲۵۶ هجری وفات یافته است.
 - ۹- او عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک از بنی قشیر بن کعب زینت اسلام و شیخ خراسان از نظر زهد پرهیز و علم در زمان خودش بود که در سال ۴۶۵ هجری وفات یافته است.
 - ۱۰- او ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق بن ابراهیم معروف به ابن سنی حافظ و امام مورد اطمینان است که در سال ۳۶۴ هجری وفات یافته است.

دیگری از این قبیل در حدیث و غیره سماع نموده است که شاگردش، ابن عطار می گوید: تمام آنها را از دست نوشته‌های وی نقل کرده‌ام.

امام نووی مشهورترین این کتاب‌ها را با سند صحیح از خود نویسندگان روایت نموده است و این سندش که به امام مسلم می‌رسد. وی در مقدمه شرح مسلم می‌گوید: تمام صحیح مسلم را از ابو اسحاق ابراهیم^۲ بن ابی حفص عمر بن مضر الواسطی - که خداوند را غریق رحمتش گرداند - در مسجد جامع دمشق شنیدم وی نیز گفته آن را نزد امام ذوالکنی، ابوالقاسم، ابوبکر، ابوالفتح منصور بن بعدالفرای آموخته‌ام و ایشان نیز فرموده که آن از امام فقیه حرمین ابوجدی ابو عبدالله محمد بن الفضل الفرای شنیده است که وی نیز گفته آن را از ابوالحسنی عبدالغافر فارسی آموخته که ایشان نیز بیان نموده که آن را از ابواحمد محمد بن عیسی جلودی شنیده است که وی نیز فرموده آن را ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سفیان فقیه آموخته‌ام که وی نیز نزد امام ابوالحسین مسلم الحجاج رحمته تلمذ نموده است.

همچنین امام نووی رحمته در مقدمه شرح مسلم در ارتباطش نسبت به کتاب‌های اربعه بعد از آنچه که درباره مسلم گذشت می‌فرماید: به لطف خداوند میان ما و مؤلفین این کتاب‌ها یعنی کتاب‌های پنجگانه، صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی که تمام برنامه‌های اصول اسلام در آنها نهفته شده نیز همین تعداد افراد وجود دارد. همچنین در مورد مسند امام احمد بن حنبل و ابن ماجه نیز می‌فرماید: همین تعداد افراد بین ما و بین مسند دو امام بزرگوار: عبدالله احمد بن حنبل و محمد بن یزید یعنی همان ابن ماجه وجود دارند. و در مورد موطأ مالک می‌گوید: کتابی برتر از کتاب‌های ذکر

۱- او احمد بن علی بن ثابت بغدادی یکی از حفاظ و تاریخ نگاران قدیمی است که در سال ۴۶۳ هجری وفات یافته است.

۲- وی در سال ۵۹۳ متولد شده و در سال ۶۶۴ هـ ۱۱ ماه رجب در اسکندریه وفات یافته است. مقدمه شرح مسلم ص ۱۵۱ و ۱۵۵ (مترجم).

شده - گرچه آنها نیز بسیار معتبرند - موطأ امام ابو عبدالله مالک بن انس می باشد که در سلسله بین ما تا او ۷ نفر وجود دارد و او استاد تمام اساتید مذکور می باشد.^۱

ابن عطار می گوید: از جمله کتاب های دیگر که نزد اساتیدش به سماع آن پرداخته و من آنها را به صورت دست نوشته دیده ام (خط وی همیشه برای من دارای تبرک می باشد). کتاب الأربعین تألیف حاکم^۲ نزد شیخ خالد نابلسی و بخشهایی از کتاب المستقصى فی فضل المسجد الأقصى تألیف محمد القاسم بن علی ابن عساکر^۳ نزد تقی اسماعیل بن ابراهیم بن ابو السیر در سال ۶۶۶ ه در مسجد جامع دمشق بوده است.

اکنون وقت آن رسیده که سخنان متأخرین در باره او ذکر کنیم: امام ذهبی^۴ گوید: نووی آقا و پیشوای این گروه می باشد، و ابن عطار در میان سخنانش در مورد امام نووی می گوید:...

حافظ حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلط به تمامی آنها اعم از صحیح و ضعیف و آنهایی که الفاظ غریب دارند و آنهایی که دارای معانی صحیح می باشند گرفته تا استنباط فقهی از آنها، بود.

ذهبی^۵ می گوید: علی رغم جهاد با نفس و عمل کامل به زهد و پارسایی و مراقبت از آن و دور داشتن نفس از شائبه ها و از بین بردن اغراض و امیال نفسانی، او حافظ و مسلط به فنون و علم رجال و صحیح و ضعیف احادیث رسول خدا بود.

۱- مقدمه شرح صحیح مسلم.

۲- او محمد بن عبدالله حمدویه نیشابوری مشهور به حاکم از بزرگان حفاظ حدیث و مؤلفین آن است که در سال ۴۰۵ هجری وفات یافته است.

۳- از محدثین و مؤرخین در دوران خودش، و او پسر مؤلف کتاب تاریخ دمشق می باشد که در سال ۶۰۰ هجری وفات یافته است.

۴- التذکرة ۴/۱۴۷۲.

۵- التذکرة ۴/۱۴۷۲.

اکنون وقت آن رسیده که گفته‌های امام نووی را در مورد مهم‌ترین نوع از انواع علوم حدیث بیان کنیم:

وی در مقدمه شرح مسلم پس از^۱ بیان فضیلت علم و دانش در مورد شناخت مهم‌ترین انواع علوم حدیث می‌گوید: از مهم‌ترین انواع آن تحقیق جهت شناخت احادیث رسول خداست. منظور من، شناخت از نظر متن، صحیح و حسن و ضعیف بودن آن متصل و مرسل و منقطع و مقلوب و مشهور و غریب و عزیز و متواتر و آحاد و افراد و معروف و شاذ و منکر و معلل و مدرج و ناسخ و منسوخ و خاص و عام و مجمل و مبین و مختلف و موارد دیگری از این قبیل می‌باشد.

همچنین اهتمام به شناخت در مورد سند احادیث «علم الأسانید» که منظور من شناخت حال رجال و صفات شایسته آنها و ضبط نام و نسبت و تاریخ و محل تولد و تاریخ و محل وفات و امثال آن می‌باشد، و دیگری شناخت تدلیس^۲ و مدلسین و روش تأمل و اندیشیدن پیاپی و شناخت حکم اختلاف راویان در سند و متن و وصل و ارسال و وقف و قطع و انقطاع و زیاده الثقات می‌باشد، و دیگر، شناخت صحابه و تابعین و تابع تابعین و تابع تابع تابعین و کسانی که بعد از آنها بوده‌اند، - خداوند از ایشان و سایر زنان و مردان مؤمن راضی باد! - می‌باشد.

این همان علوم حدیث می‌باشد که محدث موثق ناچار به فراگیری آن می‌باشد و نووی نیز همچون مهارت محدثین زمانش در این علوم تبخّر حاصل نمود. و دلیل آن نیز تألیفات مبسوط و گسترده وی در فقه و حدیث و آنچه که در علم مصطلح حدیث همچون «اارشاد» که خلاصه شده کتاب «علوم الحدیث» ابن صلاح شهرزوری و «والتقريب^۳ والتيسير في معرفة سنن البشير والنذير» و شرح مقدمه صحیح مسلم در

۱- مقدمه شرح مسلم چاپ دارالفکر با اندکی تغییر از جانب مؤلف (اضافه مترجم).

۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب علوم حدیث و اصطلاحات آن تألیف صبحی صالح مراجعه شود (مترجم).

۳- کتاب الإرشاد را بعدها خلاصه نمود و این نام را بر آن نهاده (اضافه مترجم).

المصطلح می‌باشد. ابن عطار می‌گوید^۱: (امام نووی) «الکمال فی أسماء الرجال» اثر حافظ عبدالغنی مقدسی را نزد شیخ أبوالبقاء خالدبن یوسف بن سعد نابلسی حافظ را خواند و مطالب زیبایی از آن یادداشت نمود و حواشی زیادی نیز بر آن نوشت.

سخاوی می‌گوید^۲: نووی بر کتاب الأنساب ابن اثیر نیز حواشی نوشته است و همواره - همان‌طور که قاضی عبدالقادر^۳ در طبقات حنفیه گفته است - در سماع حدیث و علوم آن پیوسته همراه و در خدمت امام ضیاء بن تمام حنفی محدث بزرگ بوده است، و گفته از نزد او فارغ‌التحصیل شده و منافع زیادی در این زمینه از او کسب نموده است، و در تحفة الطالبین آمده که او علوم حدیث تألیف ابن صلاح را از تعدادی از یاران او فرا گرفته است^۴.

نووی و فقه حدیث:

اکثر محدثین در هر دوره تمام هم و غم خود را در جهت جمع حدیث و نقد و شناخت رجال آن صرف می‌نمودند و برای رسیدن به سند عالی با یکدیگر مسابقه می‌دادند و هرگاه سند حدیثی با کمترین رجال به شرط اینکه متصل به رسول خدا برسد آن حدیث به خاطر اینکه متصل به رسول خدا بود ارزشمند می‌دانستند. این امر سرمایه افتخار محدثین بود و تمام عمرشان را در این زمینه صرف می‌نمودند و غالباً اگر از یکی از آنها در مورد فقه حدیث سؤال می‌شد جواب خوبی نمی‌داد. احمد بن حنبل

۱- تحفة الطالبین ۸/أ.

۲- السخاوی «۱۰».

۳- و ممکن است عبدالقادر بن محمد ابو الکرّم فقیه حنفی از ابن صلاح شنیده باشد. وی در سال ۶۹۶ هـ وفات یافته است.

۴- تحفة الطالبین تألیف ابن عطار، ۸/أ.

می‌فرماید: (اگر شافعی نبود ما فقه حدیث را نمی‌شناختیم) با وجود اینکه او محدث دنیا بود، و به این خاطر ما قبلاً گفتیم کم یافت می‌شود عالمی که هم فقیه و هم محدث باشد. علم امام نووی در این گونه مسائل خلاصه نمی‌شد بلکه تلاش او در حدیث علاوه بر آنچه که در مقدمه شرح مسلم قبلاً ذکر شده به فقه حدیث روی آورد و در این زمینه نیز دارای اساتیدی از جمله شیخ محقق ابو اسحاق ابراهیم بن عیسی المرادی الأندلسی شافعی رحمته^۱ می‌باشد که نزد او به شرح مسلم و بخش بزرگی از بخاری و مطالب زیادی از «الجمع بین الصحیحین تألیف حمیدی»^۲ پرداخته است.

کسانی که از او حدیث سماع نمودند:

شاگردش ابن عطار می‌گوید^۴: افراد زیادی از علماء و حفاظ و پیشوایان و رؤساء نزد نووی حدیث را سماع نمودند.

ذهبی می‌گوید^۵: ابن ابوالفتح و مزی و ابن العطار از او نقل نموده‌اند. و سبکی می‌گوید: استاد ما مزی از او روایت نموده که نزد او اربعین وی و شرح کلمات مشکل آن را خواندم و ابوالحسن العطار^۶ و ابوالعباس احمد بن فرح الأشبیلی به ترتیب یکی از آنها شرح بخاری و دیگر صحیح مسلم را خوانده است که زمان درس محدث ابوالعباس روزهای شنبه و سه‌شنبه بوده است. و رشید اسماعیل بن معلم حنفی، شرح معانی الآثار

۱- نووی درباره وی گفته که ایشان: امام حافظ متبحر، پژوهشگری منظم زاهد و با تقوا بوده تا جایی که گفته: ده سال با او رفیق بودم. وی در ۶۶۸ هجری وفات یافته است.

۲- او محمد بن فتوح بن عبدالله، محدث، مؤرخ که ظاهری مذهب بود، وی در سال ۴۸۸ هجری وفات نمود.

۳- قبلاً در مورد آن سخن گفته شده است (مترجم).

۴- تحفة الطالبین ۸/أ.

۵- التذكرة ۴/۱۴۷۱.

۶- الطبقات الكبرى ۳۷۹/۸ پاورقی.

تألیف طحاوی را نزد وی خوانده است و ابو عبدالله محمد بن ابوالفتح حنبلی نیز اربعین را نزد وی سماع نموده و از او روایت نموده است.

همچنین محدث، فاضل، ادیب کامل، ابوالفضل یوسف بن محمد بن عبدالله مصری معروف به دمشقی، قاری «دارالحدیث الأشرفیه» و افراد بزرگ دیگری که در سخاوی در بخش سیره نووی از آن‌ها یاد شده است نزد وی به سماع حدیث پرداخته‌اند.

مذهب نووی در عقیده:

در عقیده به ویژه در علم توحید برای وی استادی را سراغ نداریم و از آنجایی که یک دانشمند دینی باید محیط به تمامی چیزهایی باشد که علماء در علم عقیده بیان نموده‌اند گمان می‌رود که او این علم را نزد یکی از اساتیدش فرا گرفته باشد. و در کتابش «شرح مسلم» بسیاری از عقاید و اصول اهل سنت را بیان نموده است. او در عقیده، روش سلف را دنبال می‌کرد و گاهی نیز به روش متأخرین به تأویل صفات سمعیه خداوند نیز روی می‌آورده است. یافعی و تاج‌الدین سبکی^۱ - رحمهما الله - بیان نموده‌اند که او در عقیده اشعری^۲ مسلک بوده است.

امام ذهبی در تاریخش بیان نموده که: همانا مذهب او در صفات سمعیه خداوند سکوت بوده و همان طور که بیان شد از آن می‌گذشت و خیلی کم در شرح صحیح مسلم تأویل نموده است.^۳

سخاوی می‌گوید: در کلام او تأویل زیاد به چشم می‌خورد.^۴

۱- او عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی السبکی تاج‌الدین قاضی القضاة مؤرخ، و صاحب الطبقات است که در سال ۷۷۱ هجری وفات یافته است.

۲- سخاوی (۳۶).

۳- سخاوی.

۴- سخاوی.

امام نووی در توحید نیز تألیفی دارد که آن را «المقاصد»^۱ نامیده است.

نووی و ادبیات عرب:

کسی نمی‌تواند قادر به فهم قرآن و سنت نبی اکرم و استنباط احکام از آنها و فتوای امامان دین چه از متقدمین و چه از متأخرین باشد مگر اینکه در زبان عرب از جمله صرف و نحو و اشتقاق و معانی مفردات آن تبحر حاصل نماید و این چیز است که امام نووی خود در آن بسیار چیره‌دست بود و به فهم آن نیز تشویق می‌نمود همچنان که در مقدمه کتاب (التهدیب الأسماء واللغات) می‌فرماید: همانا لغت عرب از آن وقتی که جایگاه ویژه و مکان ارزشمندی را کسب نمود و بوسیله آن قرآن و سنت بهترین آدمیان - صلوات خدا بر او و بر سایر پیامبران و تابعین تا روز قیامت باد! - به وسیله آن فهم می‌شد. انسان‌های صاحب بصیرت و نفس‌های پاک و همت‌های بالا و والا در توجه و تبحر به آن به حفظ اشعار عرب و خطبه‌ها و نثرهایشان و غیره ... پرداختند و این توجه حتی در زمان صحابه رضی الله عنهم فرزندان‌شان را به خاطر سستی در حفظ ادبیات عرب تنبیه نموده‌اند اما آنچه که از تابعین و بعد از آنها در این زمینه نقل شده بیشتر از این می‌باشد که در قید نوشتن آید و مشهورتر از آن است که بیان گردد.

اما مدح امام شافعی و تشویق وی در فراگیری لغت عرب که نشان‌دهنده منصب والای او می‌باشد که در اول کتاب «الرسالة» به وضوح دیده می‌شود.

در اینجا نیازی به بیان و تشویق بر آموزش زبان عرب و طولانی نمودن مطلب نمی‌بینم. زیرا تمام علماء در این زمینه اتفاق نظر دارند و حتی کسب مقام مفتی و امام اعظم و صلاحیت و کسب مقام قضاوت را مشروط به تبحر در زبان عربی می‌دانند و بر آن اتفاق نظر دارند که فراگیری آن از فروض کفایه می‌باشد.^۲

۱- همان‌طور که در اعلام آمده است.

لذا گمان نمی‌کنم کسی از علمای دین در عصر امام نووی مهارتش در زبان عرب به او برسد، چون او علاوه بر اینکه یک نحوی و صرفی ماهری بوده یک نحوی محقق و حتی ماهرتر از یک لغوی‌دان بوده است که مقدمه کتاب «تحریر أَلْفَاظ التَّنْبِيهِ» پس از بیان ارزش کتاب «التنبيه» خود گویای این مطلب می‌باشد. وی در مقدمه این کتاب می‌گوید:

«و نوع دوم، بیان لغاتش و ضبط الفاظش و تشخیص کلمات نکره از معرفه و جداکردن فصیح از غیر آن، و از خداوند استخاره نموده‌ام در نوشتن کتابچه‌ای که مختصری از آنچه که در ذیل بیان شده در آن بیاورم:

- لغات عرب و غیرعرب و الفاظ جدید که وارد عربی شده‌اند و مقصور و ممدود و آنچه که مذکر و مونث بودن آن جایز می‌باشد و جمع و مفرد و مشتق و تعداد لغات لفظی و اسمهای هم معنی و تعریف کلمه و بیان الفاظ مشترک و معنای آنها و آنچه که اختلاف در مجاز و یا حقیقت آن همچون کلمه «النکاح» وجود دارد و آنچه که مفردش معلوم و جمع آن نامعلوم و برعکس ...

و در آن جملائی از حدود فقهی مهم ذکر می‌کنم همچون حد مثلی و حد غضب و امثال آن و فرق میان کلمات متشابه همچون هبه - هدیه و صدقه تطوع و امثال رشوه و هدیه و بیان کلماتی که اشتباه در تلفظ آن صورت گرفته است و آنچه که مؤلف جواب دادن به آن را ناپسند دانسته و یا جوابی برای آن نداشته و مطالبی جالب‌تر از آنها و در مورد آنچه که درست بوده ولی گروهی بر اساس توهمشان آن را غلط پنداشته‌اند و بیان جملات مهمی که ما آن را از نسخه مؤلف در حالی که درست می‌باشند نوشته‌ایم ولی در بسیاری از نسخه‌ها خلاف آن بیان شده است. و بیان چیزهایی که فقهاء آن را ناپسند دانسته‌اند ولی ناپسند نیستند و بیان جملائی از مسائل مشکل و بسیاری دیگر از چیزهای نفیس و ارزشمند که انشاءالله در آینده در جای خودش بیان خواهد شد. من در آن کتاب نهایت دقت در روشن‌گویی همراه با اختصار و ضبط و ثبت مطالب محکم و گویا خواهم نمود و چه بسا مطالبی هستند که خیلی واضح و گویا می‌باشند ولی واضح بودن آن بر

افراد مبتدی مخفی می‌ماند و هر موقع در آن، دو لغت یا لغاتی بیان نمایم ابتداء لغت فصیح‌تر و پله پله تا بیان لغات مشکل پیش خواهیم رفت تا خواننده را متوجه کنم. و تمام لغات غریب و لغاتی که دارای معانی غریب می‌باشند به ناقل آن وصل خواهیم نمود. این کتاب گرچه موضوعش روشن کردن مطالب «التنبیه» می‌باشد ولی در اصل شرحی برای اکثر الفاظ کتاب‌های مذهب شافعی می‌باشد که من با توکل به خدا آن را نگاشته‌ام. و کتاب «تحریر التنبیه» درست مشابه کتاب لغوی رایج «المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر» می‌باشد از این جهت که هر دوی آن‌ها حاوی شرح ألفاظ مبهم فقه شافعی می‌باشند. کتاب اولی تألیف ابو اسحاق شیرازی و دومی، «الشرح الکبیر» تألیف رافعی می‌باشد که در آن کتاب «الوجیز» غزالی را شرح داده و آن را «فتح العزیز فی شرح الوجیز» نامیده است. ولی کتاب «تحریر التنبیه» خلاصه و شیوا و در بردارنده کامل مسائل می‌باشد و در آن مطالبی بیان شده که قبلاً عنوان نمودیم. این مطالب در «المصباح» یافت نمی‌شود ولی امتیاز «المصباح» در این است که مطالب براساس حروف الفبا همراه با گسترش نسبی مفردات چیده شده است. و اما کتاب «تهذیب الأسماء واللغات» نووی نیز کتابی می‌باشد برای روشن نمودن اسماء و لغات در کتاب‌های فقهی بزرگ معتبر در مذهب شافعی همچون کتاب «مختصر المزنی»^۱ و «المهذب والتنبیه» تألیف ابواسحاق شیرازی و «الوسیط والوجیز» امام محمد غزالی و «الروضة» تألیف خود امام نووی می‌باشند.

امام نووی در ادامه می‌افزاید:

در این کتاب‌های ششگانه همه لغاتی که فقهاء به آن نیاز دارند در آنها وجود دارد و من نیز در کتاب مذکور جملاتی که فقهاء به آن نیازمندند و آنچه که در این کتاب‌های «ششگانه» وجود ندارد آورده‌ام تا بتوانند استفاده‌های کاملی ببرند. مطالب کتاب مذکور

۱- او اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل ابو ابراهیم المزنی دوست امام شافعی می‌باشد. وی مجتهدی قوی و

چیره‌دست و دارای دلایل قوی بود که در سال ۲۶۴ هجری وفات نمود.

لغات عربی و عجمی و اصطلاحات شرعی و الفاظ فقهی و همچنین در بردارنده لغاتی است که در این کتاب‌ها آمده همچون اسمهای مردان و زنان و فرشتگان و جن و غیره^۱. این دو کتاب «تحریر التنبيه» و «تهذيب الأسماء واللغات» خود گویای توان امام نووی در علم لغت می‌باشند که در همتایان او در عصرش کم به چشم می‌خورد. پسر^۲ قاضی شبهه در کتابش «طبقات النحاة واللغویین» می‌گوید: نووی، فقیه، حافظ، لغوی، شیخ اسلام و صاحب تألیفات مشهور و امامی در نحو و لغت می‌باشد که وی آن را نزد جمال‌الدین - ابن مالک مشهور - خواند و از او در تألیفاتش نقل نموده است، و کتاب «تهذيب الأسماء واللغات» را تألیف کرد ولی فرصت تمام کردن آن را پیدا نمود و همچنین کتاب «التحریر علی کتاب التنبيه» که خود گویای توان و تبخر امام نووی در علم لغت می‌باشد تألیف نمود و به همین خاطر است که او در گروه نحویون بزرگ به شمار می‌آورند این بازتاب آنچه که در ابتدای کتاب گفتیم که وی هر روز دوازده درس را می‌خواند از جمله درسی در اصلاح المنطق تألیف ابن سکیت در لغت و درسی در صرف و درسی در نحو از کتاب اللّمع تألیف ابن جنی و غیره می‌باشد.

نووی و علم پزشکی:

جایز است که امام نووی به دعوت امام مذهبش شافعی در زمینه تشویق به یادگیری پزشکی اجابت گفته باشد، زیرا امام شافعی در این باره می‌فرماید: هیچ علمی پس از حلال و حرام «فقه» شایسته‌تر از علم پزشکی سراغ ندارم که اهل کتاب در این زمینه از ما سبقت گرفته‌اند^۳. ولی مزاج نووی زاد و باتقوا او را جز برای یادگیری علمی که وی را در روز قیامت نجات دهد همچون علوم دین و اقسام آن یاری نمی‌کرد. به همین خاطر

۱- تهذيب الأسماء واللغات «مقدمه».

۲- مخطوط شماره «۵۲۹».

۳- کتاب امام شافعی تألیف عبدالغنی الدقر، ص ۲۷۳.

بود که هنگامی که به یادگیری پزشکی روی آورد در وجودش ناراحتی به وجود آمد و در قلبش تاریکی احساس نمود. امام نووی در این باره می‌فرماید: «به ذهنم خطور کرد که به یادگیری طب مشغول شوم بدین خاطر کتاب قانون ابن سینا را خریدم و تصمیم به خواندن آن گرفتم، از آن روشنایی گذشته از دلم زدوده شد و مدتی نسبت به کارهایم بی‌علاقه شده بودم. با خود فکر کردم که چرا چنین شده‌ام گویا خداوند به من الهام نمود که مشغول شدن به این علم مرا به این روز کشانده است بلافاصله کتاب مذکور را فروختم و تمام چیزهایی که مربوط به علم پزشکی بود از خانه‌ام خارج نمودم. پس از آن قلبم روشنایی گذشته را به دست آورد و به حالت اول بازگشتم». سخاوی می‌گوید: چگونه چنین چیزی امکان دارد در حالی که ما در مناقب شافعی تألیف بی‌هقی از طریق ربیع بن سلمان دیده‌ایم که او گفته از شافعی شنیده‌ام که می‌گفت: علم دو نوع است: علم فقه که در مورد مسائل دینی است و علم طب که در مورد مسائل جسمی است و امثال آن چیزهایی در این زمینه از ابن عبدالحکم که از شافعی نقل نموده و بیشتر از آن چیزهای بلیغ‌تری که در این رابطه نقل مجالس گشته است؟ جواب آن است آنچه که امام شافعی آن را ستوده طب نبوی بوده به دور از اصول فلاسفه که مؤلف کتاب قانون در ابتدای کتابش گفته که آنچه را از مطالب طبّی در این کتاب وارد کرده‌ام زیربنای آن فلسفه می‌باشد و پزشک نیز همان چیزی را می‌آموزد که بر علم طبیعی بنیان نهاده شده است. به همین خاطر بود که آن حادثه‌ای عجیب‌تر از آنکه خداوند نور بصیرت و قلب پاک به امام نووی روزی داده بود خصوصاً اینکه در نزد وی علم پزشکی ستوده شده‌ای وجود داشت که مافوق وصف و توصیف بود، پیش آمد.

روی‌گردانی او از فراگیری علم پزشکی به معنای ندانستن علم پزشکی نیست بلکه او حقیقتاً از مطالب زیادی در علم پزشکی مشهور دوران‌ش اطلاع داشته است که ما اینجا به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

وی در شرحی بر این گفته رسول خدا ﷺ «لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ فَإِذَا أُصِيبَ دَوَاءُ الدَّاءِ بَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۱ می‌فرماید: این بیان آشکار و روشنی است، برای اینکه دانسته شده که حکیمان در تعریف بیماری می‌گویند: «بیماری یعنی خارج شدن جسم از حالت طبیعی، و درمان آن بازگشت حالت طبیعی به جسم می‌باشد و حفظ سلامتی نیز در گروه همین حالت می‌باشد و حفظ سلامتی با عوض کردن غذاها و غیره صورت می‌گیرد و بازگرداندن سلامتی نیز با داروهای ضد‌مریضی صورت می‌گیرد. بقراط در این رابطه می‌گوید: هر چیزی با ضد آن درمان می‌شود ولی این نکته ریز شناخت حقیقت بیماری و حقیقت طبع دارو از او پنهان می‌ماند پس اعتماد بر ضد آن کم است. اینجاست که پزشک فقط به اشتباه می‌افتد و گمان می‌کند که علت از ماده گرم است و جواب آن غیرگرم است و یا ماده سرد است، و یا از ماده گرم بدون حرارت است که گمان می‌برد به آن و بیمار شفا پیدا نمی‌کند پس گویا رسول خدا در آخر کلامش خبر داده به چیزی که با ابتدای آن معارض می‌باشد لذا گفته می‌شود گفتی: برای هر دردی دوایی وجود دارد و ما بسیاری از بیماران را می‌بینیم که درمان می‌شوند ولی شفا نمی‌یابند پس باید گفت همانا این عدم درمان عدم آگاهی نسبت به معالجه کردن است نه به عدم وجود دارو. و این، چیزی روشن و بدیهی است که خداوند آن را بهتر می‌داند».

این مطلبی که نووی از حدیث نبوی دریافته راستی آن در هر مکان و با هر زمانی مطابقت دارد.^۲

۱- شرح صحیح مسلم تألیف نووی، جلد ۹ ص ۵۹۱۷ حدیث ۲۲۰۴ جابر از رسول خدا نقل می‌کند. ترجمه: برای هر دردی درمانی است وقتی درد درمان شد به اذن خداوند بیمار شفا می‌یابد (مترجم). (چاپ دارالفکر).

۲- اینجا به خوبی روشن می‌گردد که نووی در گروه‌های ناب چه مطالبی نووی کشف نموده که امروزه پزشکان حاذق محتاج این راه و روش جهت درمان دردهای مردم می‌باشند و اینجاست که رسول خدا

همچنین در شرح این حدیث رسول ﷺ: «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَدْوِيَّتِكُمْ خَيْرٌ فَنِي شَرْطَةَ مَجْجِمٍ أَوْ شَرْبَةَ عَسَلٍ أَوْ لَذْعَةً مِنْ نَارٍ» «در درمان دردهای شما اگر چیزی می باشد در حجامت و یا خوردن عسل و یا داغ نمودن است» نووی در صحیح مسلم می گوید: این بدیهیات علم پزشکی است نزد پزشکان، زیرا بیماری ها یا دموی^۱ یا صفرائی^۲ یا سودابی^۳ یا بلغمی^۴ هستند اگر خونی باشد با خارج نمودن خون از بدن، بیمار شفا می یابد و اگر از موارد سه گانه دیگر باشد بیمار با اسهال و خوردن چیزهای اسهال آور درمان می گردد پس گویا رسول خدا ﷺ به ما خبر داده که عسل جزو چیزهای اسهال آور می باشد و حجامت را برای خروج خون از بدن به ما سفارش نموده و یا به وسیله علق^۵ و چیزهای

انسانها را به استفاده از اسباب و مسببات تشویق می کند و درست ردی می باشد بر سخن کسانی که شترانشان را عقال نمی کنند و توکل بر خدا می نمایند «مترجم».

۱- دموی: خونی، پر خون.

۲- (به فتح صاد) مؤنث اصفر به معنی زرد رنگ است و نیز به معنای زرداب و آن مایعی است زرد رنگ در بدن انسان که کبد آن را افزای می کند. طعمش تلخ و دارای املاح معدنی است هر گاه در مجاورت هوا واقع شود تغییر رنگ می دهد و سبز رنگ می شود و گاه در بدن ته نشین می گردد و تولید سنگ صفرا می کند. این ماده در موقع وارد شدن غذا به معده مترشح و در کیسه صفرا روی هم جمع و پس از ورود غذا، در روده روی آن ریخته می شود و عمل پانکراس و کار روده ها را تسهیل می کند، هر گاه مجرای صفرا بسته شود صفرا به وسیله کبد داخل خون می شود و تولید بیماری یرقان می کند. صفراوی - صفرائی: منسوب به صفراء، تند مزاج، تندخو. اضافه از فرهنگ لاروس - و فارسی صفا (مترجم).

۳- سودابی: (یکی از اخلاط چهارگانه نزد قدما) - مالمخولیبایی - افسردگی - دلتنگی.

۴- بلغمی: مزاج بلغمی خلاف مزاج دموی است و آنکه بلغم او بر اخلاط دیگر غلبه یابد و دلیل آن سستی عضلات و نبض و زردی چهره است. بلغمی مزاج.

۵- علق (اسم جنس، یکی آن، ة) ج. ات. زالوی جلی؛ زالو؛ لخته خون البته امروزه به شیوه جدید امکان خروج خون از بدن وجود دارد که نیازی به روش قدما به خاطر پیشرفت علم پزشکی وجود ندارد گرچه بنده معتقدم که عمل نمودن به شیوه رسول الله فوائده بسیاری را به دنبال دارد که شاید هنوز علم امروز پزشکی نیز به کنه آن پی نبرده باشد (مترجم).

دیگر از این قبیل می‌توان اقدام به خروج خون از بدن نمود و ذکر داغ نمودن در درمان بیماری‌ها به عنوان آخرین راه حل نیز پس از تجربه نمودن راه‌های قبلی و خوردن دواها سفارش نموده است؛ آنجا که می‌فرماید: «آخر الدواء الکی» «آخرین راه حل برای درمان داغ نمودن می‌باشد».

و در ردّ سخنان بعضی از ملحدین می‌فرماید: علم پزشکی بیشتر از علوم دیگر نیاز به بررسی و تحقیق و پژوهش دارد تا جایی که ممکن است مرضی در یک ساعت دارویش نوعی باشد سپس درد آن به خاطر عوارضی از قبیل خشمگین شدن یا تغییر هوادادن و انواع دیگر ممکن است تغییر کند. پس اگر شخصی در حالتی با یک نوع دارو شفا پیدا کرد درست نیست که همان دارو را در حالت‌های دیگر و برای تمام اشخاص تجویز نمود. و پزشکان نیز بر این باورند که درمان یک بیماری با وجود اختلاف سن و زمان و عادت و غذا و طبع افراد نیز فرق می‌کند. وی در ادامه می‌گوید: برای ما ثابت شده که عسل در علم پزشکی جایگاه ویژه‌ای دارد و اگر کسی نسبت به این گفته ما معترض باشد از نظر ما وی نسبت به این دارو اطلاعی ندارد و ما در اینجا قصد نداریم که حدیث رسول خدا را با گفته پزشکان تأیید کنیم بلکه اگر کسی این گفته پیامبر را تکذیب کند، ما نیز وی را تکذیب می‌کنیم و او را کافی می‌پنداریم. اگر هم ادعای آن‌ها را درست یافتیم نمی‌آییم کلام رسول خدا را رد کنیم بلکه آن را بر صحت آنچه که علم طب می‌گوید تأویل می‌کنیم ... الخ.

مدارسی که امام نووی در آن ساکن شد و یا سرپرستی آن‌ها را بر عهده گرفت و یا به تدریس در آن‌ها پرداخت

در ابتدای کتاب بیان نمودیم که امام نووی نزد استاد اسحاق مغربی شیخ مدرسه الرواحیه رفت تا به او مکانی واگذار کند که در آن زندگی نماید. به سفارش اولین استادش فرکاح استاد مغربی در رواحیه اتاقی به او واگذار نمود، و امام نووی آنجا را تا

پایان عمر برای سکونتش برگزید. ما نیز در ابتدای کتاب درباره مکانی که مدرسه در آن قرار داشت مطالبی مفصل بیان نمودیم.

مدرسه اقبالیه^۱:

این مدرسه همان طور که نعیمی می‌گوید، داخل باب الفرج و باب الفردایس، شمال مسجد جامع دمشق و ظاهرية الجوانية^۲ قرار دارد.

مدرسه اقبالیه بزرگی برای فقه شافعی بوده که اکنون جز نامی از آن چیزی دیگر باقی نمانده و تبدیل به خانه‌های مسکونی گشته است. علمای بزرگی از جمله بدرالدین بن خلکان و سپس شمس‌الدین بن خلکان در آنجا به تدریس مشغول بوده‌اند و امام نووی نیز به نمایندگی از شمس ابن خلکان^۳ تا پایان سال ۶۶۹ هجری در آنجا مشغول به تدریس بوده است.

الفلیکیه و الرکینه:

دو مدرسه مجاور همدیگر که به مرور زمان از بین رفته‌اند. این دو مدرسه داخل باب الفرج و الفردایس در کوچه افتریس و فلیکیه قرار داشت که امام نووی در هر دوی آنها مشغول به تعلیم بوده است.^۴

۱- کتاب المدارس و نظام التعليم فی بلاد الشام فی العصر المملوکی دکتر خالد جیده، ص ۱۴۰ «مترجم».

۲- البداية والنهاية ۲۷۹/۱۳.

۳- او احمد بن محمد بن ابراهیم خلکان ابوالعباس مؤرخ و ادیب ماهر و فقیهی عالم صاحب کتاب وفيات الأعیان می‌باشد که در سال ۶۸۱ هجری وفات یافته است.

۴- مرجع سابق.

دارالحديث الأشرفيه:

مشهورترین دارالحديث برای آموزش حديث در سرزمین شام، دارالحديث الأشرفيه است. آن خانه‌ای متعلق به صارم^۱ الدین قایماز بن عبدالله نجمی بود که وقف قیمایه^۲ نموده بود. صارم در آنجا حمامی داشت که مظفرالدین^۳، موسی بن عادل آن را خرید و دارالحديث اشرفیه را در آنجا بنا نهاد و حمام را نیز خراب نمود و خانه‌ای برای شیخ مدرسه نیز در آنجا ساخت که می‌گویند ساختمان در طول دو سال به اتمام رسید و تقی‌الدین بن صلاح به عنوان استاد مدرسه تعیین گردید.

السبط^۴ می‌گوید: در شب نیمه‌شعبان سال ۶۳۰ دارالحديث الأشرفيه بازگشایی شد و تقی‌الدین بن صلاح آنجا را مملو از حديث نمود. ملک الأشرف به دارالحديث رفت و کفش مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آنجا گذاشت. جایگاه دارالحديث در اول کوچه بازار عسرونیه سمت چپ که جایی مشهور و کنار دروازه قلعه شرقی و غرب مدرسه عسرونیه می‌باشد.

از شرایط وقف‌کننده آن در مورد شیخ دارالحديث این بود که اگر در کسی علم روایت و در دیگری علم درایت موجود بود شخصی که مسلط به روایت باشد مقدم بر دیگری است. و ظاهر امر هم کسی که در او هم علم روایت و هم علم درایت موجود بود شایسته‌تر از استادی می‌باشد که دارای یک از آن دو باشند. معمولاً کسی نمی‌توانست استادی آن مدرسه را به عهده گیرد مگر اینکه مدت زیادی از عمر خویش را در تحصیل

۱- امیر صارم الدین قایماز متولی وسایل صلاح الدین در اردوگاه و خانه‌اش بود. وی در خیر و انفاق شهرت فراوانی داشت. و در سال ۵۹۶ هـ وفات یافت.

۲- آن مدرسه حنفیه در جنوب دارالحديث بوده است.

۳- او موسی بن عادل ابوبکر از پادشاهان دولت ایوبی در شام بود که در سال ۶۳۵ هجری وفات نمود.

۴- او یوسف بن قزغلی أبو المظفر نوه ابو الفرج بن جوزی، مؤرخ، واعظ و مفسر بود که در سال ۶۵۴ هجری وفات یافت.

علم به خصوص علم حدیث گذرانده باشد و کسی هم که استاد دارالحدیث لقب می‌گرفت، در علم به مقام شایسته‌ای رسیده بود. و اکنون به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: اولین نفر آنها - همانطور که قبلاً بیان نمودیم - تقی‌الدین بن صلاح محدث و فقیه بود که سیزده سال استادی مدرسه را به عهده گرفت. پس از او شیخ جمال‌الدین عبدالصمد بن محمد الأنصاری خزرچی دمشقی ابن حرستانی تا سال ۶۶۲ هجری که وفات نمود. پس از وی شهاب‌الدین ابو شامة عبدالرحمن بن اسماعیل مقدسی تا سال ۶۶۵ هجری که وفات نمود. و بعد از وی امام نووی تا سال ۶۷۶ هجری^۱ که وفات نموده استادی مدرسه را بر عهده داشتند. اکنون در اینجا لازم است که اندکی توقف کنیم:

از بعضی شواهد و قرائن بر می‌آید که امام نووی خود خواستار استادی دارالحدیث نبوده بلکه آن را نیز پس از اسرار و تلاش‌های زیاد پذیرفته است آنجا که در نامه‌ای به ابن نجار هنگامی که او را به عزل از مدرسه تهدید نموده بود می‌نویسد: تو نمی‌دانی که هنگامی که من مدرسه را پذیرفتم چگونه پذیرفتم یا اینکه حاضر نبودی که نحوه پذیرفتن مدرسه را از طرف من مشاهده کنی.

و یونینی^۲ می‌گوید: نووی در آنجا علوم بسیاری را آموزش داد و طلاب منافع زیادی را کسب نمودند. باز می‌گوید: او کسی است که بر هم عصرائش تفوق حاصل نمود چه کسی است که به خاطر زهد فراوانش در دنیا و دیانت و ورع بزرگش از او فقیه‌تر باشد؟ کسی وجود ندارد که در آنچه که او به آن مشغول بود به او برسد.

در دارالحدیث اشرفیه نزد او کتاب‌های بخاری و مسلم و رساله قشیری و صفة الصفوة و کتاب الحجة علی تارک المحجة تألیف مقدسی از نظر بحث و سماع خوانده می‌شد.^۳

۱- الدارس ۲۰/۱-۲۱.

۲- السخاوی ۲۹.

۳- تحفة الطالبین ۸/ب.

ابن عطار می‌گوید^۱: در جلسات بزرگ او حاضر شدم و مطالبی در آن رابطه و غیره یادداشت نمودم. خداوند او را مورد رحمت قرار دهد و از او راضی باشد! و تاج‌الدین سبکی می‌گوید^۲: پدرم گفت: به دارالحديث اشرافیه عالم‌تر و حافظ‌تر از «مزی» و پرهیزگارتر از نووی و ابن‌صلاح وارد نشد.

باز تاج‌الدین سبکی می‌گوید: امام نووی در دارالحديث اشرافیه و دیگر جاها تدریس نمود ولی هرگز یک فلس پولی دریافت نکرد.

اکنون برمی‌گردیم به ذکر افرادی که بعد از نووی سرپرستی و امر تدریس در دارالحديث اشرافیه به عهده داشتند: اولین آن‌ها شیخ زیدالدین ابومحمد عبدالله بن مروان بن عبدالله فارقی بود. او کسی است که این دارالحديث را پس از حمله تاتار بازسازی نمود و امر تدریس در آنجا را تا هنگام وفاتش (یعنی به مدت ۲۷ سال) به عهده گرفت.

بعد از وی قاضی القضاة تقی‌الدین ابوالحسن علی بن قاضی زین‌الدین سبکی أنصاری خزرچی^۳، و سپس افراد زیادی از جمله ابن‌کثیر و تاج‌الدین سبکی و غیره امر سرپرستی و تدریس در دارالحديث اشرافیه را به عهده گرفتند.

از جمله کسانی که امر تدریس و سرپرستی دارالحديث را بر عهده گرفت و محدث زمان خودش بود که من وی را ملاقات نموده و ملاقات ایشان خود مایه افتخاری است برای من استاد حافظ بزرگوار شیخ محمد بن بدرالدین یوسف بیانی (مشهور به حسنی) است که در سال ۱۳۵۴ هجری وفات یافت.

پدر ایشان این مدرسه را پس از آنکه ویران شده بود بازسازی نمود و شیخ بیشتر از ۵۰ سال در آنجا به تعلیم طلابی که از دور و نزدیک به آنجا برای کسب علم و دانش می‌آمدند مشغول بود.

۱- مرجع سابق.

۲- الدارس ۳۶/۶.

۳- الدارس ۳۶/۶.

اختلافات نووی با تاج‌الدین فزاری

تاج‌الدین فزاری معروف به فرکاح مفتی سرزمین شام و نگینی از نگینهای علوم در قرن هفتم است. او اولین استاد امام نووی است و هفت سال از او بزرگ‌تر می‌باشد که ما در ابتدای کتاب راجع به او سخن گفتیم.

از جمله عادات امام نووی احترام گذاشتن فراوان به اساتیدش و اکرام آنها بود جز در مواردی که آنها را از نصوص مذهب یا سنت صریح دور می‌دید. در این گونه مواقع حقیقت را بر هر کس و هر چیزی حتی استادش ترجیح می‌داد و این باعث به وجود آمدن ناراحتی بین او و فرکاح شد که داستان آن این گونه می‌باشد:

هنگامی که ملک ظاهر فتوحات مشهورش را انجام داد و کنیزکان زیاد گشتند و مردم با آنها خوش می‌گذراندند در این رابطه از فرکاح سؤال شد وی در این مورد رخصت داد و جزوهای در رابطه با مباح بودن آن بدون تقسیم به پنج قسمت را تألیف نمود و به آنچه که رسول خدا در تقسیم غنائم بدر انجام داده بود استدلال نمود و گفت: رسول خدا از آن به کسانی داد که حاضر نبودند و چه بسا بعضی از حاضرین را بر برخی دیگر ترجیح داد و سپس در مورد غنائم چیزهای مختلف دیگری نیز وجود دارد که براساس مصلحت تقسیم شده است. سپس به ذکر تقسیم غنائم غزوة حنین پرداخته و می‌گوید: در این جنگ بیشتر غنائم به اهل مکه و قریش و دیگران تا جایی که به هر مرد آنان صد شتر و به دیگری هزار گوسفند داد و معلوم است که به هر یک از حاضرین در این جنگ گوسفند و شتری نرسید و حتی به انصار در حالی که آنها از نظر سپاه و تعداد و وسایل جنگی بیشتر بودند تا جایی که به رسول خدا اعتراض نمودند و این از حدیث صحیح که در تمام منابع معتبر حدیثی می‌باشد تخریح شده است و این در حالی بود که رسول خدا عادل‌ترین بشر در تقسیم و عادل‌ترین آنها در بین حق و حقیقت بود و در تقسیم غنائم به وسیله حضرت جای هیچ‌گونه شبهه‌ای وجود ندارد، حضرت فقط در مورد انصار به مدح آنها به آنچه که خداوند از سابقه در اسلام به ایشان و محبتشان نسبت به رسول

خدا و رفتارشان که جدا از رفتار دیگران بود و بازگشتشان به جایگاه اصلی‌شان به جای برگشتن دیگران با اموال و چهارپایان اکتفاء نمود. هر صاحب‌نظری می‌داند که رسول خدا در تقسیم این غنایم مصلحت و شرایط زمان را در دل دادن و ندادن و زیاد و کم در نظر گرفته است و پس از این حکم ناسخی و ناقضی دانسته نشده بلکه خلفاء نیز بعد از او این کار را مورد تأکید قرار داده‌اند. سپس گفت: اگر ترس از طولانی بودن کلام نمی‌بود همه اقدامات خلفای راشدین در مورد تقسیم غنایم و بعد از آن‌ها در اینجا ذکر می‌نمودم تا بر محقق و پژوهشگر در این رابطه مشخص می‌نمودم که تمام آنچه از نقل و سلب و چگونه دادن غنائم به سواره و پیاده و غیره که در کتب فقهاء آمده گفته خود آنان می‌باشد و از طریق معتبر و صحیح چیزی وجود ندارد ... و به چیزهای دیگری نیز استدلال نمود.

قطب‌الدین یونینی می‌گوید: با گفتار وی به مردم منفعت و خیر فراوانی می‌رسید، زیرا مردم همواره غنیمت می‌برند و کنیزکانی را زاد و ولد می‌کنند و می‌فروشند و حاکم نیز برای اعمال آن‌ها مهر تأیید می‌زند و اگر باب تخمیس $\frac{1}{5}$ حرام می‌بود، زیرا نکاح مشترک با کنیز حرام می‌باشد و منجر به مفاسد بسیاری می‌گردد.

اما امام نووی در برابر آنچه که فرکاح فتوا داده بود نرمی نشان نداد و کلمه به کلمه آن را نقض نمود و تا آنجا در ردّ سخنان وی مبالغه ورزید که وی را به باطل کردن اجماع محکوم و او را آماج زبان و قلمش قرار داد.

قطب یونینی می‌گوید: هیچ شکی در آن نیست که آنچه نووی گفته مذهب شافعی و دیگران می‌باشد اما در دوره‌ای از دوره‌ها به آن عمل نشد و گفته هم نشده که در زمانی از زمانها بعد از صحابه و تابعین غنیمت به پنج قسمت تقسیم شده است و اگر فتوایی هم به صحت آن نمی‌بود تمام مردم به علت خرید و فروش کنیزکان و تسلط آنان بر ایشان قبل از تخمیس به انجام حرام گرفتار می‌شدند و حال آنکه غالب مردم نیز بر فتوای تاج عمل می‌نمودند و احدی دیدی نشده که به آنچه که نووی گفته عمل نماید. باز قطب یونینی می‌گوید: شایسته نبود که امام نووی چنین موضع‌گیری‌ای در مقابل فرکاح اعمال کند،

زیرا وی می‌دانست که برخی از علما، براساس فتوای وی عمل می‌کنند و باز گفته‌اند که، هر گاه فتاوی وی نزد امام نووی می‌آوردند از پذیرفتن و دیدن آن به شدت امتناع می‌ورزید.

سخاوی می‌گوید: قطب یونینی پس از این گفته‌هایش مطالبی بیان نموده که حاکی از دفاع از نووی می‌باشد و گفته که با وجود آن، امام نووی دارای مقاصد زیبایی بوده است. تقی ابن قاضی شبهه می‌گوید^۱:

هنگامی که نووی از شهرش برگشت مردم نزد او آمدند تا وی را از روبروشدن با فرکاح بر حضر دارند الخ (تا آخر آنچه که گفت):

نگرانی بین آن دو همچون درگیری بین دو مجادله‌کننده بود. در ادامه گفته که: نووی نسبت به فرکاح به مذهب متمسک‌تر بود و در دفاع از مذهب بیشترین انرژی را صرف نمود.

ذهبی می‌گوید^۲: تاج فزاری خود شخصاً فقیه‌تر و قریحه‌ای باهوش‌تر و در مناظره از نووی به مراتب قوی‌تر بود ولی امام نووی به مذهب و دفاع از آن متمسک‌تر بود. وی در ادامه می‌گوید: بین او و نووی نگرانی همچون نگرانی دو مجادله‌کننده وجود داشت.

گویم (مؤلف): در حالی که در قدرت من نیست که در بیشه شیران داخل شوم اما آنچه برای من آشکار و واضح می‌باشد این است که علامه فرکاح فزاری خواسته در مسأله‌ای اجتهاد کند که دامنگیر عموم مردم است لذا ملکه فقهی خویش و توان استدلال را به کار بسته است سپس فتوایی را صادر نموده که مردم را راحت و آسوده‌خاطر کند به این خاطر توانسته محبت و مودت و بزرگی را از جانب ایشان کسب نماید اما امام نووی که خداوند وی را غریق رحمت کند - از صدور چنین فتاوایی کاملاً مبراً بود و امری که

۱- السخاوی ۸. و ابن قاضی شبهه: او محمد بن ابوبکر بن احمد بدرالدین الأسدی، مؤرخ و فقیه شام در دوراننش می‌باشد که در سال ۸۷۴ هجری قمری وفات یافت.

۲- الدارس ۱/۱۰۹.

در اصل حرام می‌باشد آن را در بین مردم حلال قرار نمی‌داد و هنگامی که ادله کاملاً آشکار و روشن باشد نیازی نیست که شخص ذاتاً فقیه‌تر و زیرک‌تر طبق نظر امام ذهبی قوی‌تر باشد، زیرا دلیل قوی همان فقه و اقامه دلیل هنگام مناظره می‌باشد.

با وجود اینکه قطب‌الدین یونینی - که شاگرد امام نووی بوده است - اعتراف نموده که چیزی که نووی عنوان نموده همان مذهب شافعی و دیگران می‌باشد و گفته که صحابه و تابعین نیز بر آنچه که امام نووی فتوا داده عمل نموده‌اند اما وی عنوان نموده که: گفته نشده که غنیمت در دوره‌ای از دورانی بعد از صحابه و تابعین به پنج قسمت تقسیم شده باشد. این بدان معنی است که در دوره صحابه و تابعین هر غنیمتی (طبق گفته نووی) به پنج قسمت تقسیم می‌شده است. اما با این گونه اعترافاتش باز هم در مقابل استادش نووی جبهه گرفته و می‌گوید: شایسته نبود که نووی این نظریه فرکاح را رد کند، زیرا بعضی از علماء بر این فتوا عمل نموده‌اند، چرا! ای آقای من؟ آیا حق و حقیقت شایسته‌تر به تبعیت کردن از آن نیست؟ آیا امام شافعی بر استادش مالک خرده‌گیری نمود؟ آیا با استادش محمدبن حسن شیبانی مناظره نمود و وی را به قبول دلیل وادار نکرد؟ اگر یونینی می‌خواسته که در رد سخنان امام نووی از چنین الفاظی استفاده کند اما وجود خلاق والا و دوری از تند و خشونت که از او شنیده شده گمان نمی‌کنم که وی از حدود آداب بحث و مناظر، خارج شده باشد بلکه خود یونینی نیز اقرار می‌کند که هدف او خدایی بوده است، اما فرکاح همان کسی است که زبان تند و زهرآلودش را در مقابل نووی هنگامی که کتاب «الروضة» را نام می‌برد با زشت‌ترین کلمات از آن یاد می‌کند این در حالیست که این کتاب مرجع عمده فتاوا علمای شافعی در دوران خود و بعد از آن بوده است.

به هر حال آنچه که واضح و روشن می‌باشد این است که عامه فقهاء نظر امام نووی را تأیید می‌کنند. اصلاً فقها کی باشند و ما چه کسی باشیم که در این رابطه نظر دهیم در حالی که خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُصَّهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْبَنِي السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَاقِ الْجُمُعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنفال: 41].

«(ای مسلمانان!) بدانید که همه غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، $\frac{1}{5}$ یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معین می‌نماید $\frac{1}{5}$ یک پنجم بقیه هم صرف افراد مذکور می‌شود).^۱

$\frac{4}{5}$ باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل گردد. اگر به خدا و بدانچه بر بنده خود در روز جدائی (کفر از ایمان یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند و خداند بر هر چیزی تواناست.»

خداوند متعال کنیزکان را استثناء نمود بلکه گفته: ﴿مِّن شَيْءٍ﴾ و این نشان‌دهنده پرداختن عمیق به آن می‌باشد و ربطی به دلایل فرکاح و کسانی که بر منهج او عمل نموه‌اند و به آنچه که بر تحریم از مشکلات که قبل از تخمیس بوده مترتب و به عمل مردم در قرن‌های متداول، ندارد.

۱- ترجمه از تفسیر نور مصطفی خرم‌دل استفاده شده است (مترجم).

زهد و خدایی بودن امام نووی

عبادتش:

عقیده امام نووی رحمته الله این بود که برترین عبادت یادگیری علمی است که به وسیله آن بتوان صادقانه حلال را از حرام به طور کامل جدا نمود. که ما در ابتدای بحث در بخش علم نووی و فقهاتش بعضی از مطالب و برخی از اقوالش را ذکر نمودیم.

از آنجایی که من توان ادای حق مطلب را ندارم اما مطالبی بدین مضمون بیان می‌کنم که: بعضی از شاگردان محمدبن حسن [یکی از شاگردان و اصحاب ابوحنیفه رحمهما الله] از او خواست که برای آن‌ها کتابی در زهد تألیف کند! او گفت: کتاب بیع را برای شما تألیف نمودم. گویا او این را می‌گوید که زهد حقیقی یعنی پرهیز از خوردن مال مردم و دوری کردن از آنچه که خداوند آن را حرام نموده است، با همه این تفصیلات امام نووی بسیار عبادت می‌نمود. در بدرالسافر^۱ آمده که، امام نووی بسیار عبادت می‌نمود. و شاگردش ابن عطار می‌گوید: وی خالصانه برای خدا بسیار تلاوت و ذکر می‌کرد.

قطب یونینی می‌گوید: وی از زمانی که به سن رشد و تمیز رسیده بود^۲ قرآن را بسیار تلاوت می‌نمود و اهل ذکر بود و دنیا را رها می‌کرد و در فکر آخرت بود. ابن عطار می‌گوید^۳: ابو عبدالله محمد بن ابوالفتح البعلی الحنبلی فاضل که خداوند به او به سبب شیخ فوائد زیادی رساند برای ما نقل کرد که:

در اواخر یکی از شب‌ها در مسجد جامع دمشق شیخ را در حالی دیدم که در تاریکی شب به نماز ایستاده و این گفته خداوند را که:

۱- سیرة نووی ۳۶.

۲- سیرة نووی سخاوی (۱۲).

۳- تحفة الطالبین ۹/ب.

﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [الصفات: 24].

«آنان را نگاه دارید که باید بازپرسی شوند و از عقاید و اعمالشان پرسیده شود.»
بارها با حزن و خشوع کامل تکرار می‌کرد تا اینکه من نیز با دیدن این صحنه از آن بسیار متأثر شدم.

در البداية والنهاية تألیف ابن کثیر^۱ آمده که وی دائم الصوم بوده است. یافعی نیز می‌گوید^۲: وی برای عبادت کردن بسیار بیدار می‌ماند و تلاوت بسیاری را انجام می‌داد و دارای تألیفات بسیاری است.

زهد و ورع امام نووی:

ابن عطار می‌گوید^۳: استاد ما محمدبن عبدالقادر انصاری به ما گفت که: اگر قشیری [مؤلف الرسالة] نووی و استادش ابواسحاق بن عثمان مغربی را ملاقات می‌کرد در ذکر اساتید و مشایخ در حدیث در الرسالة کسی را بر آنها از نظر علم و عمل و زهد و ورع و نطق و حکمت و غیره را مقدم نمی‌نمود.

ذهبی در العبر می‌گوید^۴:

با وجود تبحرش در علم و شناخت حدیث و فقه و لغت و سایر علوم که الگوی علماء و چراغ مسیر حرکت آنها بود باز در زهد و ورع نیز سرآمد روزگارش گردید.
باز در سیر اعلام النبلاء می‌گوید^۵:

۱- ۲۷۹/۱۳.

۲- مرآة الجنان ۱۸۳/۴.

۳- تحفة الطالبین ۴/ب.

۴- جزء پنجم ۳۱۲.

۵- السخاوی ۳۹.

وی در کمال فقر و نداری دارای تقوا و قناعت و ورع فراوان بود و در خفا و آشکار از خداوند ترسان بود و خواهشهای نفسانی را با درایت و فکر خستی می نمود و از غذای حلال تغذیه می کرد و ظاهری بسیار آراسته داشت... .

نقل شده که علامه رشیدالدین اسماعیل بن معلم حنفی^۱ گفته که عزلت و نرفتن به حمام و صرفه جویی در خوردن و پوشیدن و تمام احوالش به حدی بوده که به او گفتم می ترسم که این گونه اعمال تو را از کارهای بزرگ تری که مدنظر داری، باز دارد. اسماعیل گفت که: او در جوابم فرمود: که فلانی روزه گرفت و خداوند را تا جایی عبادت نمود که استخوانش سبز گردید، و دانستم که او از هر چه که رنگ تعلق می پذیرد آزاد است.^۲

پارسایی او به حدی بود که گویا با چشم دل و یقینی کامل و ایمانی قوی روز حساب را می بیند حتی بیشتر از آنچه که احساس می کرد. به این خاطر در نمازهای شبانه اش مرتباً این گفته خداوند، ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ را با کمال خشوع و ترس - همان طور که در مبحث کیفیت عبادتش از آن سخن گفته شد - تکرار می نمود. و به همین خاطر ذهبی درباره ورع او این گونه سخن گفته: کم افرادی وجود داشته اند که در پارسایی به او برسند.

یکی از نشانه های پارسایی او این بود که از میوه های دمشق [همان طور که اکثر مؤرخین همچون ابن کثیر و ابن عماد و ابن عطار و ذهبی و سخاوی نقل نموده اند] تناول نمی نمود. ابن عطار^۳ می گوید: علت را از وی پرسیدم گفت: وقفیات زیادی در آن وجود

۱- او اسماعیل بن عثمان عبدالکریم ابوالفداء از بزرگان حنفی در زمان خودش بود که در سال ۷۱۴ هجری وفات یافت.

۲- السخاوی ۳۹.

۳- تحفة الطالبین ۴/ب.

دارد و املاک آن از کسانی است که تحت حجر^۱ شرعی می‌باشند و تصرف در آن جز بر وجه غبطه و مصلحت جایز نمی‌باشد و مردم از هزار قسم آن یکی را رعایت نمی‌کنند پس چگونه نفسم را پاک کنم.

از دیگر نشانه‌های پارسایی و تقوای وی این بود که چیزی را از کسی قبول نمی‌کرد مگر چیزی که گرفتن آن بر او واجب بود^۲. ذهبی در این رابطه می‌گوید: او به کلی ترک دنیا کرده بود و حتی از هر جهتی دره‌می از کسی نمی‌گرفت و آنچه که به عنوان حقوق ماهیانه از اشرفیه نیز می‌گرفت صرف خریدن کتاب می‌نمود و آن را وقف می‌کرد^۳.

ابن دقماق^۴ می‌گوید: او حقوق ماهانه‌اش را نزد سرپرست مدرسه به عنوان امانت نگه می‌داشت و پایان سال با آن یا ملکی می‌خرید و آن را وقف دارالحدیث می‌نمود و یا با آن کتاب‌هایی می‌خرید و وقف کتابخانه مدرسه می‌نمود. پر واضح است که او در ابتدای کارش جز اندکی که با آن کتاب و اثاثیه منزل می‌خرید و واقف می‌نمود چیز دیگری هرگز دریافت نمی‌نمود و این چنین این اختلافها را با این روایت‌ها تفسیر می‌کند.

قاضی صفد عثمانی می‌گوید: او هرگز چیز قابل ذکری دریافت نمی‌نمود و باز گفته که: هنگامی که به عضویت مدرسین دارالحدیث درآمد حقوقی از آنجا دریافت نمود و دیگران نیز گفته‌اند که: وی فقط یک سال یا دو سال از آنجا حقوق دریافت می‌نمود. و در العبر ذهبی آمده که: سرپرستی دارالحدیث را به عهده گرفت ولی از آنجا هیچ حقوقی دریافت نمی‌نمود بلکه به اندک هزینه‌ای که پدرش برایش می‌فرستاد قانع بود و از کسی چیزی نمی‌گرفت و هدیه را فقط از کسی قبول می‌نمود که دین و شناختش نسبت به او

۱- حجر: منع اجرا و نفوذ تصرفات قولی به سبب بردگی یا نقص عقل یا سوء تصرف و منع شرعی از تصرف به خاطر جنون یا عدم بلوغ یا سفاهت و مانند آن می‌باشد. (مترجم)

۲- سخاوی ۳۷.

۳- تحفة الطالبین ۴/ب.

۴- او ابراهیم بن محمد ایدمر دقماق قاهره‌ای تاریخدان سرزمین مصر است که در سال ۸۰۹ هـ وفات نمود.

کامل بود و حتی علاقه‌اش به میهمانی رفتن و انتفاع از آن نیز نداشت، زیرا تصمیم داشت که از دایرة حدیث قوس^۱ و مجازات آخرت در امان باشد. و شاید با این قناعت نفس و صبرکردن بر آن می‌دید که یادگیری علم بر او واجب می‌باشد و اموری که انجام آن بر عهده انسان گذاشته می‌شود پاداش آن مربوط به دنیا نمی‌باشد بلکه جزاء و پاداش آن در آخرت به انسان می‌رسد، همچون قرض دادن به همسایه به قصد منفعت که به اتفاق همه علماء حرام می‌باشد. ابن عطار می‌گوید: دو ماه و چیزی قبل از وفاتش نزد او نشسته بود که ناگهان فقیری بر او داخل شد و گفت: یا شیخ فلانی از منطقه صرخد به شما سلام رسانده و این شمشیر درخشان را برای شما فرستاده است.

شیخ آن را قبول کرد و به من دستور داد که آن را در انباری بگذارم. من از پذیرفتن او شگفت‌زده شدم. وقتی شگفتی مرا دریافت و گفت: برای بعضی از فقراء کفش پاشنه بلند می‌فرستند و این وسیله که یک شمشیر است و وسیله مسافرت می‌باشد^۲.

ذهبی می‌گوید^۳: وی جز در مواقع کم آن هم از کسی که نزد او درس نمی‌خواند چیزی قبول می‌کرد؛ به عنوان مثال فقیری برای او شمشیری درخشان می‌فرستد و قبول می‌کند و شیخ برهان‌الدین اسکندرانی تصمیم گرفت که او را به ضیافتی افطاری دعوت کند و به او گفت: برای غذا خوردن به اینجا بیا تا با هم افطار کنیم امام از آن ضیافت خورد در حالی که غذای افطاری بسیار هم متنوع و رنگارنگ بود.

۱- حدیث قوس: از جماعتی از صحابه روایت شده و این حدیث همان طوری که بیهقی در سننش از طریق عطیة بن قیس الکلابی بیان نموده که: اَبی بن کعب رضی الله عنه قرآن را به مردی آموخت پس وی از یمن آمد و کمانی را برای او آورد. اَبی داستان را برای پیامبر ذکر نمود پیامبر فرمود: «إِنْ أَخَذْتَهَا فَحَذِّبْهَا قَوْسًا مِنَ النَّارِ»: «اگر آن را گرفته‌ای، پس به وسیله آن کمانی از آتش بگیر» این حدیث همچنان که بیهقی گفته، حدیثی منقطع است.

۲- تحفة الطالبین ۱۲/أ.

۳- تذکرة الحفاظ ۴/۱۴۷۳.

از عجائب این می‌باشد که با وجود این همه زهد و ورع و قناعت جواز خوردن غذاهای لذیذ را تأیید می‌نمود و آن را منافی با زهد نمی‌دانست و در حاشیه بعضی از احادیث در صحیح مسلم عنوان نموده^۱ که رسول خدا صلی الله علیه و آله خوردن حلواء و عسل را دوست می‌داشت و امام نووی بیان نموده که با توجه به این جواز خوردن هر غذای لذیذ و پاکی وجود دارد و منافی با زهد و مراقبت نیست به خصوص اگر اتفاقی هم باشد و شاید ورع زیاد امام نووی در این گونه مسائل به خاطر این باشد که حلال بودن بعضی از اعمال برایش محقق نشده باشد لذا خود را به شب‌هات نزدیک نمی‌نمود.

مهربانی امام با مردم در صحنه قیامت:

شاگردش ابن عطار می‌گوید^۲: جماعتی از نزدیکان و دوستانش در نوا به من گفتند که روزی از او سؤال کردند: آیا ایشان را در صحنه قیامت فراموش می‌کند؟ وی گفت: به خدا قسم که اگر من آنجا جا و مقامی داشته باشم وارد بهشت نمی‌شوم تا اینکه همه کسانی که می‌شناسم وارد شود!! خداوند او را غریق رحمت کند و از او راضی باد! ابن عطار می‌گوید: این حکایتها را از ادبش نسبت به خداوند متعال و از کرمی که بر انسان زیرک مخفی نمی‌ماند جمع‌آوری نموده‌ام.

کرامات امام نووی:

کرامات جمع کرامت می‌باشد و آن امر خارق‌العاده‌ای است اما نه بر وجه تحدی. و اهل سنت آن را قبول دارند ولی منکر آن را کافر نمی‌شمارند و معتزله نیز آن را جایز نمی‌شمارند. و از اهل سنت استاد ابو اسحاق اسفراینی آن را جایز نمی‌دادند. او [همانطور که تاج‌الدین سبکی^۳ می‌گوید] از بزرگان اهل سنت و جماعت می‌باشد. البته ابو اسحاق

۱- شرح صحیح مسلم ۷۷/۱۰.

۲- تحفة الطالبین ۴۲/ب.

۳- الطبقات الکبری ۳۱۵/۲.

کرامات را مطلقاً انکار نمی‌کند ولی کرامت در دیدگاه او به خلق امر خارق‌العاده گفته نمی‌شود او می‌گوید: هر چیزی که به عنوان معجزة پیامبر^۱ باشد ظهور امثال آن و منتسب کردن آن به شخص ولی و صاحب کرامت جایز نمی‌باشد. و گفت: همانا بزرگ‌ترین کرامات اجابت دعا و یا جاری نمودن آب دره‌ای که جای آب نیست و یا چیزی همانند آن از چیزهایی که پایین‌تر از خارق‌العاده بودن می‌باشد. و این‌ها و قبول کردن این گونه موارد به این منظور نمی‌باشد که ما هر چیزی که واعظان و قصه‌گویان از کرامات نقل کنند بپذیریم لذا همه آن‌ها باید در ترازوی حدیث نبوی و در دایرة جرح و تعدیل راویان سره از ناسره تشخیص داده شود و سپس به آن اعتماد نماییم. و اما: اگر نووی امثال ایشان جزء اولیاء خداوند نباشند پس چه کسی باید ولی خوانده شود؟! در حالی که خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾﴾

[یونس: 62-63].

«آگاه باشید، که دوستان خدا بیمی ندارند و اندوهگین نمی‌شوند؛ کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند.»

به همین خاطر جای شگفتی نیست که برای نووی کرامات بسیاری باشد. ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌گوید: کرامات و احوال زیادی از او به ثبت رسیده است. مترجم: البته مؤلف محترم در بخش کرامات او داستان‌های زیادی با استناد به کتب مختلف، بیان نموده است که بنده نیازی به ترجمه آن ندیدم و از خداوند می‌خواهم که ما را به جرم اینکه در این قسمت دخل تصرف نموده و از امانتداری دور گشته‌ایم مؤاخذه نکند.

دیدار خضر با نووی:

سخاوی می‌گوید: مشهور است که خضر به دیدار او آمد. گویم: اگر زنده بودن خضر را بپذیریم ملاقات نووی با وی دور از ذهن نیست ولی بسیاری از علماء از جمله امام بخاری با استدلال به این آیه قرآن زنده بون خضر را انکار می‌کنند:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾ [الأنبياء: 34].

«پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [در دنیا] مقرر نداشته‌ایم آیا اگر تو از دنیا بروی آنان جاویدانند.»

امام بخاری به حدیثی که امام مسلم نیز در صحیح خود بدان تصریح نموده استدلال می‌کند که، جابر بن عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پیامبر یک ماه قبل از رحلتش فرمودند: «مَا مِنْ نَفْسٍ مَّنْفُوسَةٍ الْيَوْمَ تَأْتِي عَلَيْهَا مِائَةٌ سَنَةٍ وَهِيَ حَيَّةٌ يَوْمَئِذٍ» «هیچ انسانی نیست که صد سال دیگر در چنین روزی زنده باشد.»

این برخی از روایت‌هایی بود که ما در مورد کرامات امام نووی نقل کردیم. موارد دیگری نیز وجود دارد که به صحت و عدم صحت آن خدا دانایتر است با وجود اینکه هر چه ما نقل کردیم و نقل شده از راویانی بوده که به علم و صلاح و تقوی و راستگویی مشهور بوده‌اند.

شیخ نووی در طریقت:

از عادات و صفات امام نووی ستودن صالحین و دوست داشتن آنان و شرکت در مجالس و نفع بردن از همنشینی با آنان بود، اگرچه به مراتب عالم‌تر و دانایتر از آنان نیز بود؛ زیرا وی دریافته بود که صرف خواندن علم، انسان را به فلاح نمی‌رساند و چه بسا ممکن باشد باعث به وجود آمدن امراضی از قبیل، کبر، خودپسندی، شبهه و تردید

گردد^۱، لذا می‌بایست عالم قلبش را با کثرت عبادت و همنشینی با صالحان و اعتراف به بندگی‌شان و استفاده از احوالشان قبل از گفتارشان صیقل دهد. از سفیان بن عیینه شیخ الشیوخ در حدیث نقل است که فرمودند: هنگام یاد صالحان رحمت نازل می‌شود. و محمد بن یونس نیز گفته: برای قلب چیزی پر منفعت‌تر از یاد صالحان ندیدم. ابن عطار درباره نووی (استادش)^۲ می‌گوید: امام نووی هنگامی که از صالحان یاد می‌نمود آن‌ها را با احترام و بزرگداشت و عظمت یاد می‌کرد و به آن‌ها سیادت می‌بخشید و از مناقب و کراماتشان سخن می‌گفت.

اما این را یادآوری می‌کنم که امام نووی در طریقت با روش‌های صوفیانه امروزی بیگانه بود و بسیاری از این روش‌ها در زمانه وی نیز وجود نداشت و روش و طریق او در عبادت و ذکر روش رسول خدا ﷺ بود و به این خاطر کتاب (الأذکار) را تألیف نمود، زیرا ذکر درست و وارد شده از رسول خدا (مأثور) به قبولیت نزدیک و پاداش و ارزش آن نزد خدا به مراتب بیشتر است و امام نووی اگرچه در این راه روش به خصوصی نداشته ولی او دارای شیخی صالح، دارای مسلکی که راه را به او نشان می‌داد بوده و همیشه نزد او می‌رفت و از همنشینی با او و یادآوری‌اش سود می‌برد و عبادت و قلبش را زیر نظر داشت.

۱- این اشعار در تأیید این گفتار از دیوان امام شافعی بیان می‌شود:

فقیهاً و صوفياً فكن لیس واحداً فإنی وحق الله إیاك أنصح
فذاك قاس، لم یذق قلبه تقی وهذا جهول کیف ذوالجهل یصلح؟

«به خاطر خدا تو را نصیحت می‌کنم که هم فقیه باش هم صوفی و یکی از آن دو مباش»

«چون فقیه تنها سخت‌دل است و قلب او لذت تقوی را نچشیده است و صوفی بی‌علم و معرفت نیز نادان

است، نادان کی اصلاح می‌شود» «اضافه مترجم از دیوان شافعی»

۲- تحفة الطالبین ۹/أ.

استاد او کسی جز شیخ یاسین مراکشی [که قبلاً از آن سخن رانده شد] نبوده است. امام نووی هرگز خدمتی که شیخ یاسین به او نموده بود از یاد نمی‌برد و همیشه به خدمت او می‌رفت و در کمال ادب با او برخورد می‌نمود و در اموراتش با او مشورت می‌کرد.

ذهبی در تاریخ اسلام شیخ یاسین پسر عبدالله^۱ [بیشتر مؤرخین معتقدند که او پسر یوسف بوده است] مراکشی را چنین توصیف می‌کند:
 او مهمان‌نواز، حجامت‌گری چیره‌دست، دارای رنگی سیاه، مردی صالح، در باب جابیه مغازه‌ای داشت و دارای مکاشفه^۲ (عرفان) و کرامات بود.
 و محمدبن عبدالقادر الأنصاری قاضی می‌گوید: شایسته بود که نووی از مردان [الرسالة] می‌بود بلکه باید ایشان همان‌طور که در بخش زهد نووی و ورع آن بیان داشتیم بر دیگران نیز مقدم می‌شد. شیخ یاسین ۲۰ بار حج نموده و شاید به هشتاد نیز رسانده است و لخمی وی را عالم به قراءت هفتگانه می‌دانست.

سخاوی می‌گوید: مشخص نیست که وی آن را از چه کسی آموخته و در کتب سیره قاریان از او نامی برده نشده است شاید او قبلاً به قرآن روی آورده و بعدها تصوف بر او غالب شده است و مردم نیز از زهد و ولی بودن او سخن گفته‌اند و از علم او سخنی نگفته‌اند. و سیره‌نویسان گفته‌اند که: او اهل طریقت بوده ولی روش به خصوصی از او نام نبرده‌اند. و سبکی می‌گوید: شیخ نووی در طریقت مرشدش شیخ یاسین مراکشی می‌باشد، و شاید اذکار از سنت پیامبر که او بیان نموده مریدانش آن را جمع‌آوری کرده‌اند. همان‌طور که قبلاً گفتیم راهی غیر از آنچه از سنت پیامبر می‌باشد از نووی به ثبت نرسیده است.

۱- سیره نووی، تألیف سخاوی ۱۰.

۲- کشف و مکاشفه و حال و احوال، از اصطلاحات صوفیانه می‌باشد (مترجم).

امر به معروف و نهی از منکر:

خداوند مؤمنان موحد را به صفت بهترین امت ستوده است و نعمت خیربودن را به واسطه امر به معروف و نهی از منکر به ایشان عنایت فرموده است:

خداوند می فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: 110].

«و شما (ای امت محمد) بهترین امتی هستید که به سود ملت‌های دیگر پدید آمده‌اید تا زمانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.»

و شاید خدای متعال امر به معروف و نهی از منکر را مقدم نموده که منفعت آن قبل از صاحبش به دیگری می‌رسد اما ایمان به خدا در وهله اول فقط به صاحبش نفع می‌رساند. از علامت ولایت و سرپرستی مؤمنان بر یکدیگر این است که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. خداوند می فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [التوبة: ۷۱].

«مردان و زنان مؤمن، دوستان و یاوران یکدیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند.»

یهود و کافران به نص قرآن مورد لعن قرار گرفته‌اند و از بارزترین صفاتی که سبب لعنشان گردید این بود که در میانشان نهی از منکر صورت نمی‌گرفت.

خداوند می فرماید:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾﴾ [التوبة: ۷۸-۷۹].

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند این بدان خاطر بود که آنان پیوسته (از فرمان خدا) سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حد می‌گذشتند ... آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند».

[چرا که دسته‌ای مرتکب منکرات می‌شدند و گروهی هم سکوت می‌کردند و بدین وسیله همه مجرم می‌گشتند].

میزان ازدیاد ایمان مؤمن همان امر به معروف و نهی از منکرکردن آن است و هنگامی که مسلمانان در این امر سستی به خرج دادند و در میانشان دین ضعیف شد به دنبال آن ضعیف و شکست‌خورده گردیدند.

امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه است ولی هر گاه جماعتی در میانشان منکری شکل گرفت و کسی به دفع منکر نپرداخت همه گناهکار می‌شوند.

سلف - که رحمت خداوند بر آنان باد! - این امر را اگرچه بر سر آن جان خود را می‌دادند و یا دچار شکنجه‌های سنگینی می‌شدند هرگز ترک نمی‌نمودند و از امثال آنان می‌توان امامان مذاهب و پیروانشان را نام برد بلکه بیشتر علماء هر عصری در امر به معروف سهل‌انگار نبوده‌اند و در مقابل دیدن منکری سکوت اختیار نمی‌نمودند. در قرن هفتم کسی را سراغ نداریم که در امر به معروف و نهی از منکر به پای امام نووی برسد بلکه همچون او در هر قرنی به ندرت پیدا می‌شود. ذهبی درباره او می‌گوید: او در امر به معروف و نهی از منکر بدون رقیب بود.

سیره‌نویسان در مورد او اتفاق نظر دارند که وی در امر به معروف و نهی از منکر از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای حتی از اهانت و مرگ در این راه هراسی نداشت. نصیحت‌کردن برای او مشقت‌بار نبود حتی اگر طرف مقابلش علماء یا امراء و پادشاهان و ستمگران بودند. از او در این زمینه داستان‌هایی نقل شده که خرد‌ها را به تحیر و امیدوار می‌دارد که بعداً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. امید است که افرادی که بر در حاکمان هستند و

ندیم پادشاه‌اند نه ندیم بادمجان پند گیرند و در مقابل ظلم آشکار یا منکری زشت سکوت اختیار نکنند.

ایستادگی در مقابل پادشاهان و ردّ نظر آنان

ابن عطار می‌گوید^۱: امام نووی در هنگام برخورد با پادشاهان و ستمگران نظرات ظالمانه آن‌ها را رد می‌نمود و در مقابل اجرای شریعت خدا از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌هراسید و هر موقع که حرفش کارساز نبود دست به قلم می‌برد و شرط بلاغ را به ساحل می‌رسانید. امام ذهبی^۲ می‌گوید: او با پادشاهان و ظالمان در مقام انکار بر می‌آمد و برای آنان نامه‌ها می‌نوشت و آنان را از عذاب خدا می‌ترسانید. از مشهورترین داستان‌های امر به معروف و نهی از منکر او ایستادگی در مقابل پادشاه ظاهر بیبرس بند قداری^۳ در قضیه (الحوطة علی الغوطة) می‌باشد.

قطب یونینی گفته که^۴: نووی در مقابل ظاهر بیبرس بارها به خاطر داستان تصرف و دیوارکشی باغ‌های دمشق و دیگر موارد در دادگاه ایستاده است.

عماد ابن کثیر نیز می‌گوید^۵: او در مقابل ظاهر بیبرس در دارالحکومة در داستان الغوطة هنگامی که خواستند املاک باز پس گرفته شده از تاتار را به باغ‌هایشان اضافه کنند ایستاد و نظریاتشان را رد کرد و خداوند مصیبت خشم پادشاه را از او دفع نمود و خواست که او را مغلوب کند ولی پس از آن او را دوست و بزرگش داشت و گفت: من از او می‌ترسم. داستان (الحوطة) چیست؟ جعفر دفوی در بدرالسافر می‌گوید: سلطان ظاهر

۱- تحفة الطالبین ۱۳/أ.

۲- تذکرة الحفاظ ۴/۱۴۷۳.

۳- او رکن‌الدین ابوالفتوح بیبرس بند قداری صالحی نجمی ایوبی ترکی حاکم مصر و شام که در دهه اواخر محرم سال ۶۷۶ هـ وفات نمود.

۴- تاریخ نووی، تألیف سخاوی ۴۵.

۵- تاریخ نووی للسخاوی ۴۵.

بیرس هنگامی که پس از جنگ با مغول و اخراج آن‌ها از سرزمین شام وارد دمشق شد، سرپرستی بیت‌المال را به شخصی حنفی مذهب سپرد و او گفت: این املاک که از تاتار به جای مانده جزء اموال دولت می‌باشد و آن را براساس مذهب ابوحنفیه مصادره نمود. لذا پادشاه دستور داد که دور آن‌ها دیوار بکشند و هر کس ادعایی دارد ملزم به ارائه سند می‌باشد. در مقابل او جماعتی از اهل علم که امام نووی در میان آنان بود برخاستند.^۱ سخاوی می‌گوید: بلکه امام نووی از بزرگان ایشان هم بود و گفته که: او در این رابطه با پادشاه بسیار تند سخن گفت، و پادشاه گمان می‌کرد که او دارای منصب و مقامی است لذا گفت او را از پستش عزل کنید، پس گفته شد که: او دارای مقامی و پستی نیست.

نمونه‌ای از برخوردش با پادشاه بیرس^۲:

پادشاه ظاهر بیرس از تعدادی از علماء خواست که بر فتوایی مهر تأیید بزنند بسیاری از علماء شام یا از ترس و یا به خاطر طمع آن را امضاء نمودند و بسیاری دیگر نیز امتناع ورزیدند و بلکه به عدم جواز آن نیز رأی صادر نمودند که اکثر آن‌ها از دم تیغ گذشتند و به شهادت رسیدند. او از امام نووی خواست که آن را امضاء کند، اما چه اتفاقی افتاد؟

۱- البته این قسمت را برای واضح‌شدن مطلب با اندکی تصرف از کتاب سیره نووی تألیف طنطاوی استفاده نموده‌ام (مترجم).

۲- استاد عبدالغنی الدفر در این کتاب از سخاوی مطالبی در مورد این پادشاه ذکر کرده که علی طنطاوی در کتاب رجال من التاریخ صفحه ۱۹۹ برخلاف مطالب یاد شده او را در میان یکی از دو قهرمان بزرگ اسلامی همچون نورالدین و صلاح‌الدین ایوبی قرار داده و گفته که: وی یکی از قهرمانان و پهلوانان جنگی در تاریخ بشری دورانش بود و او را مردی صالح و مصلح لقب داده است که خواننده محترم لازم است به این کتاب نیز مراجعه نماید.

اینک بیان داستان همان‌گونه که در آخر کتاب سیره نووی تألیف سخاوی با توضیحات و اضافات محمود حسن ربیع یافته‌ام^۱ می‌آید.

هنگامی که ملک ظاهر برای جنگیدن با مغولان و اخراج آنان از شام و علماء اجازه خواست که از مردم اموال جمع‌آوری کند تا برای مقابله با دشمن از آن استفاده کند بسیاری از فقهای شام این فتوا را امضاء نمودند و بسیاری از علماء نیز به خاطر عدم جواز به فتوا کشته شدند! گفت: آیا کسی دیگر هم باقی‌مانده است؟ گفتند: آری شیخ محیی‌الدین النووی، لذا بلافاصله او را خواست و گفت: امضایت را در کنار امضای فقهاء بزن. او امتناع ورزید و گفت: نه، پادشاه گفت: چرا امضاء نمی‌کنی؟ امام نووی فرمود: من می‌دانم که تو برده امیر بندقداری بودی و مال و منالی نداشتی، خداوند بر تو منت نهاد و تو را پادشاه کرد، و شنیده‌ام که نزد تو هزار برده سفید که هر یک از آنها نزدش کمربندی از طلا می‌باشد، و نزد تو دویست کنیز وجود دارد که برای هر کنیزی حقی از زیورآلات وجود دارد، هنگامی که همه آنها را انفاق نمودی و برده‌هایت به جای کمربند طلایی بندهایی از پشم بر کمر بندند و کنیزکان با لباس‌هایی بدون جواهرآلات باقی بمانند و در بیت‌المال چیزی از نقدینه یا کالایی و یا قطعه زمینی باقی نماند آن زمان است که برایت فتوی‌گرفتن مال از مردم را امضاء می‌کنم و آن هم بر جهاد و غیره فقط به خاطر تقرب به خدا و اتباع از سنت پیامبرش یاری می‌شود.

پادشاه از سخنان خشمگین شد و گفت: از دمشق که سرزمین من است بیرون برو! امام فرمود: چشم، و به نوا رفت. به پادشاه گفته شد: چرا او را به قتل نرساندی، گفت: هر گاه خواستم او را به قتل برسانم دو حیوان درنده را دیدم که بر کتفش نشسته و می‌خواستند که مرا پاره پاره کنند لذا از اینکار امتناع ورزیدم. یعنی ترس او بخاطر این صحنه بوده است. و بسیاری گفته‌اند که: از او می‌ترسند و این به خاطر عظمت و هیبتی بود که او در مقابل اجرای قانون خدا از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای باکی نداشت.

هنگامی که نووی دید که صحبت رودررو نفعی ندارد روی به نامه نوشتن با اسلوب تشویق و ترساندن، شیوة نصیحت‌گرانه‌ای که او را از عاقبت امرش و ضایع کردن حقوق مردم بترساند روی آورد تا او را به عنوان مسئول این کار در مقابل خداوند قرار دهد، لذا برای او نامه نوشت و تعدادی از علماء که در راه او از کسی جز خداوند نمی‌ترسیدند با امضایشان نوشته‌های امام نووی را تأیید نمودند. و اکنون می‌شنویم آنچه شاگردش ابن عطار در این رابطه می‌گوید^۱:

از مطالبی که امام نووی برای پادشاه ظاهر هنگامی که خواست بر املاک دمشق سیطره پیدا کند و خداوند آن را حفظ نمود و پس از برخورد و رویارویی با سلطان و عدم فایده و قبولیت آن نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الذاریات: 55].

«پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند.»

باز خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَشِبَّانَهُمْ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ [آل عمران:

187].

«و به یاد بیاور ای پیامبر، آنگاه را که خداوند پیمان مؤکد (بر زبان انبیاء) از اهل کتاب گرفت که باید کتاب (خود) را برای مردمان آشکار سازید و آن را پنهان نسازید.»

و باز خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲].

«در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمایید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی نکنید.»

و خداوند بر مأمورینش نصیحت کردن پادشاه و نصیحت عموم مسلمانان را واجب گردانیده است. در حدیث صحیح وارد شده که رسول خدا فرمود: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ، لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلَا أُمَّةَ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»^۱ «دین نصیحت است: برای خدا، کتاب خدا، پیامبر خدا، پیشوایان و عامه مسلمانان».

از نصایح سلطان [که خداوند او را به اطاعت از اوامر خدا موفق و از کرامت و بخشش خود برخوردار گرداند] آن است که احکام خدا را به او نیک گوشزد کنند آنگاه که خلاف قاعده اسلامی حرکت کند، و خداوند ترحم بر امت و توجه به فقراء و دفع ضرر از ایشان را بر او واجب گردانیده است و می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: 88].

«و برای مؤمنان بال (مهربانی) خود را بگستران».

در حدیث دیگری از رسول خدا نقل است که فرمودند:

«فَإِنَّمَا تُنصِرُونَ وَتُرزِقُونَ، بِضِعْفَائِكُمْ» «همانا شما به واسطه فقرای تان یاری و روزی

داده می‌شوید». و در حدیث دیگری می‌فرماید:

«مَنْ نَفَسَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ» «هر کس اندوهی از اندوه‌های دنیای یک فرد مؤمن را بر طرف سازد، خداوند یکی از اندوه‌های قیامت او را برطرف خواهد ساخت، و تا وقتی که بنده در پی یاری کردن برادرش باشد خداوند نیز او را یاری می‌دهد».

۱- این حدیث از امام مسلم می‌باشد باب بیان آن الدین النصیحة کتاب الإیمان (۵۵). برای توضیح بیشتر راجع به این حدیث به شرح اربعین نووی، ترجمه: محمود محمودی، ص ۷۲ مراجعه کنید. (اضافه مترجم).

پیامبر صلی الله علیه و آله در جای دیگر می فرماید: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أُمَّتِي شَيْئًا فَرَفَقَ بِهِمْ فَارْفُقْ بِهِ وَمَنْ شَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْقُقْ عَلَيْهِ» «خدایا، هر کسی که اموری از امت من را به دست گرفت و با آنها مدارا کرد تو نیز با آنان مدارا کن و هرکس برایشان سخت گرفت تو نیز بر او سخت بگیر».

و در جای دیگر می فرماید: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»

«همه شما نگهبانید و همه شما مسئول و پاسخ گو نسبت به رعیتش می باشد».

باز در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ الْمُقْسِطِينَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورِ الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَمَا وَلُوا»^۱.

«مقسطین در نزد خدای حرمان بر منبرهایی از نور قرار دارند؛ آنانی که در حکم شان و خانواده های شان و ولایتی که به آنها داده شده عدالت را رعایت می کنند».

خدای متعال به ما و سایر مسلمانان به پادشاهی عزت داد. خداوند او را روبراه نمود تا دین را یاری دهد و غبار را از چهره مسلمانان بزدايد و دشمنان از همه طوایف تسلیم او شدند و در مدت کوتاهی فتوحات مشهوری به دست او صورت گرفت و رعب و وحشت را در دل دشمنان دین افکند و گمراهان رفتند و منطقه و مردم مؤمنش گوش به فرمان او و بوسیله او اهل فساد و طغیان قلع و قمع گردیدند و خداوند با لطف و مرحمتش او را یاری داد. ما نیز به خاطر ارزانی این نعمت آشکار و فراوان و پرارزش، او را مدح و ثنا می گوئیم و از خداوند دوامش برای خودش و مسلمانان خواستاریم و امیدواریم که همیشه در خیر و عافیت و امنیت باشد آمین. خداوند شکر نعمتش را واجب گردانیده و وعده زیادت آن را به شکرگزاران داده است؛ آنجا که می فرماید:

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ [ابراهیم: 8].

«اگر سپاسگزاری نعمت ها کردید هر آئینه برای شما زیادش می کنم»^۱.

۱- مسلم، ۱۸۲۷؛ النسائی، ۲۲۱/۸؛ احمد، ۱۶۰/۲۰.

مسلمانان به علت این تصرف (الحوطة) بر املاکشان انواع ضررها را متحمل می‌شوند که دلیلی بر آن نمی‌باشد و از ایشان ارائه اثبات چیزی خواسته شده که ملزم به آن نمی‌باشند و این دیوارکشی و حق‌کشی نزد احدی از علماء جایز نمی‌باشد، زیرا کسی که چیزی در دستش می‌باشد ملک اوست و اعتراض به او جایز نیست و مکلف به اثباتش نیز نمی‌باشد.

در سیره پادشاه ظاهر بیان شده که او دوستدار شریعت می‌باشد و کارگزارانش را به اجرای شریعت امر می‌نموده است لذا خودش نیز شایسته‌ترین کسی است که به فرمان خدا عمل کند و مسئول رهایی مردم از حصارها و رفع محدودیت‌ها از تمامیشان می‌باشد. لذا آن‌ها را رها کن تا خداوند تو را از همه ناپسندی‌ها رها سازد. ایشان ضعیف‌اند و در میانشان یتیمان و زنان بیوه و مساکین و ضعیفان و صالحان وجود دارد و به وسیله ایشان است که ما یاری و دستگیری و روزی داده می‌شویم و ایشان ساکنین سرزمین مبارک شام، همسایه پیامبران و ساکنان سرزمین ایشان هستند که از جهاتی دارای حرمتها و احترام‌هایی می‌باشند. و اگر پادشاه دید که مردم مصیبت زده‌اند باید وی برایشان بسیار ناراحت شود و فوراً و بدون تأخیر آن‌ها را از مصیبت برهاند ولی امورات به طور کامل به او گزارش داده نمی‌شود.

به خدا قسم مسلمانان را یاری کن تا خداوند تو را یاری رساند و با آن‌ها مدارا کن تا خداوند نسبت به تو مدارا کند و قبل از وقوع باران و تلف شدن محصولاتشان آن‌ها را خوشحال کن، زیرا بیشترشان این املاک را از پیشینیانشان به ارث برده‌اند و امکان ارائه سند خرید را ندارند، زیرا سندشان غارت شده است و اگر سلطان با آن‌ها مدارا کند دعاء رسول خدا که می‌فرماید: «هر کس با امتش مدارا کند خداوند با او مدارا کند و بر دشمنانش پیروز می‌گرداند» شامل حالش می‌شود و خداوند نیز می‌فرماید:

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ [محمد: 7].

«اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری می‌کند».

و دعای مردم نیز برایش زیاد می‌گردد و در مملکتش خبر و برکات فراوان می‌شود و در تمام کارهای خیرش برکت می‌نهد. در حدیثی از رسول خدا نقل است که می‌فرماید: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا»^۱. «هر کسی در اسلام روش و طریقه نیکویی را بنا نهاد برای اوست مزد آن و مزد کسی که بعد از او آن کار را انجام دهد بدون اینکه از مزدشان چیزی کم شود (تا روز قیامت)».

و ما از خداوند کریم می‌خواهیم که سلطان را در بنا نهادن سنت حسنه که تا روز قیامت برایش نوشته شود موفق گرداند و او را از اساس نهادن سنت سیئه محافظت بفرماید. این نصایح واجبی بود بر عهده ما، که آن را به سلطان گوشزد نماییم. امیدواریم که خداوند با فضل و کرمش به او الهام کند و قبول افتد. والسلام علیکم ورحمة الله، الحمد لله رب العالمین وصلواته وسلامه علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه.

امام نووی این نامه را در حالی نوشت که برخی که نامه پادشاه را در سلب حقوق کشاورزان امضاء کرده بودند، او را ترسانده و تهدید کرده بودن که پادشاه وی را از استادی دارالحدیث خلع می‌کند.

ابن عطار می‌گوید^۲: از نمونه‌های دیگر ترجیح مصلحت مسلمانان بر رفتار شخص، برخوردش با ابن نجار بود^۳، آن زمانی که سعی در نوآوری اموری بر مسلمانان داشت که

۱- مسلم (۱۰۱۷).

۲- تحفة الطالبین ۴۵-۴۷.

۳- در کتاب اعلام (۴) سیره امام نووی تألیف طنطاوی می‌گوید: ابن نجار از علماء بدی بود که در آن عصر در دمشق می‌زیسته و هیچ عصر و دورانی و هیچ شهری از چنین علمائی خالی نمی‌باشد. این گونه علماء

ناپسند بود. بلافاصله نووی با جماعتی از علماء اسلام به مقابله آن رفتند، و به اذن خداوند آن را دفع نمودند و خداوند، حق و اهل حق را یاری نمود. خشم شیخ در اینجا به خاطر مصالح مسلمانان و تذکر دینی بود. ابن نجار پیامی را برای شیخ فرستاد که او را تهدید می‌کرد و گفت: تو کسی هستی که علماء را علیه این قضیه شورانیده‌ای.

شیخ نامه‌ای بدین مضمون برای او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، از طرف یحیی نووی:

بدان این مقصر، که: برای بازگشت به سوی او لازم است که مصالح نفسانی ترک شود و در تهیه توشه و زاد برای خودت جهت آن روز تلاش کرد. نمی‌دانستم که تو از یاری دین و نصایح سلطان و مسلمانان ناخوشایند می‌شوی، رفتار من نسبت به تو همانند رفتار مؤمنین بوده که نسبت به تمام موحدین حسن ظن دارند و چه بسا در بعضی اوقات می‌شنیدم از کسانی که تو را به دغل‌بازی در حق مسلمانان محکوم می‌کردند و من بلافاصله با زبانم و قلبم آن را رد می‌نمودم برای اینکه آن‌ها غیبت بود و من به صحت آن واقف نبودم و تاکنون نیز بر این حال باقی مانده‌ام. و روزگار گذشت تا این حادثه که گوینده‌ای از سلطان [که خداوند او را در امر خیر موفق گرداند] نقل نمود که: گرفتن این باغ‌ها از صاحبانش نزد بعضی از علماء حلال می‌باشد و این افتراء آشکار و دروغ و زشت بود. و بر من و تمام علماء که این را دانسته‌اند واجب است که بطلان این گفتارها را بیان کنند و به تکذیب این عمل شنیع پردازند و آن عمل، خلاف اجماع مسلمانان می‌باشد. احدی از ائمه دین به این عمل اقرار ندارند و باید سلطان مسلمانان نیز از این عمل نهی گردد، زیرا نصیحت کردن بر مردم واجب است، چون پیامبر خدا در حدیثی

علمشان را در خدمت هوای خودشان و میل سلاطین قرار می‌دهند و فتاوایی می‌دهند و آن را به دین نیز نسبت می‌دهند. وی نیز در قضیه حوطه مسأله را برای پادشاه بسیار بزرگ نمود و به علماء خصوصاً نووی تاخت و نامه‌ای تهدیدآمیز به او نوشت و گفت: تو باعث آشوب شده‌ای و نووی نامه‌ای در جوابش نوشت و او را به خویشنداری دعوت کرد و از عذاب آخرت ترساند و ... «مترجم».

صحيح می فرماید: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ، لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلَا لِمَا أَمْسَكْتُمْ» «دين نصيحت است برای خدا، کتاب خدا، پیامبر خدا، و پیشوایان و عامة مسلمانان». [حدیث هفتم اربعین نووی] و امام مسلمانان در این زمان همان سلطان است که خداوند او را موفق گرداند و این در حالیست که بین خاص و عام ما شایع شده که سلطان به شریعت نهایت اهمیت دارد و محافظ آن و عامل به آن می باشد و او مدارس برای جماعت علماء برپا نموده و قضاتی از مذاهب چهارگانه معین نموده، تا برای اقامة شریعت در دارالعدل اقامت گزینند و مواردی شناخته شده از این قبیل که نشان می دهد سلطان [که خداوند یارانش را با عزت گرداند] به شریعت پایبند است و هنگامی که کسی از وی خواسته که به شریعت عمل کند عمل کرده و مخالفتی نکرده است. پس هنگامی که این گوینده در مورد باغها افتراءاتی را به هم بسته و بر سلطان نیز پوشیده مانده است و اخذ آن توسط برخی از علماء اعلام شده و سلطان در آن دچار تقلب و گناه شده باشد و این خبر به گوش علماء هم رسیده باشد بر آنها واجب است که به نصیحت کردن سلطان پردازد و قضیه را آن گونه که است برای او تبیین کنند، و اعلام نمایند که آن خلاف اجماع مسلمین است پس همانا بر شما واجب است که به نصیحت کردن برای دین و پادشاه و عموم مسلمین پردازید تا خداوند شما را به اتفاق بر نوشته های نامه ای که متضمن مطالبی است که صرفاً به خاطر نصیحت برای دین و سلطان و مسلمین بوده است و آشکارا در آن از احدی یاد ننموده اند متفق گرداند و آنها در آن نامه فقط این را گفته اند: که هر کس گمان به گرفتن آن باغها دارد دروغگو می باشد و علماء مذاهب اربعه نیز آن نامه را زمانی تأیید نمودند که دیدند نصیحت بر آنها واجب شده است لذا اتفاق نمودند که آن را به ولی امر [که خداوند نعمتش را بر او ارزانی دارد] برسانند و او را نصیحت کنند و حکم شرع را در این زمینه به او بگویند.

پس افراد زیادی در اوقات مختلف به من خبر دادند و من به گفتارشان رسیدم که تو تلاش آن‌ها در این مورد را ناپسند دانسته‌ای و شروع به نکوهش انجام دهنده آن نموده‌ای و تمام بار این مسئولیت را به من نسبت داده‌ای - خوش به حال انجام‌دهنده آن. این جماعت به من خبر داده‌اند که تو گفته‌ای به یحیی بگوید که: از این تلاش دست بردارد و گرنه دارالحدیث از او گرفته می‌شود. و باز این جماعت به من گفته‌اند که: شما بارها سوگند طلاق سوگند خورده‌ای که در مورد تصرف این باغ‌ها سخن نگفته‌ای و فقط تو خواستار رهایی آن می‌باشی.

ای ظلم‌کننده به نفس خود، آیا از گفتن این کلمات متناقض حیا نمی‌کنی پس چگونه می‌توان میان این سخنان که میل تو به رهاکردن بوده و آنکه تو در مورد آن سخن نگفته‌ای و بین ناخوشایندی تو از تلاش در رها سازی آن و نصیحت سلطان و مسلمین رابطه برقرار کرد.

ای ظالم نسبت به خود، آیا کسی حرف ناپسندی به تو گفته و یا از تو غیبت نموده؟ علماء فقط گفته‌اند: هر کس این مطلب را به پادشاه گفته به او دروغ گفته و مسئله را از او پوشیده داشته و او را نصیحت نکرده و سلطان هم چیزی انجام نمی‌دهد مگر به این گمان که نزد بعضی از علماء حلال باشد. پس برای او روشن نمودند که نزد همه علماء این عمل حرام است، و اما تو که گفته‌ای من در مورد آن سخن نگفتم و قسم سه طلاقه یاد نموده‌ای آیا می‌دانی چه ضرری متحمل شده‌ای که در باطل کردن سخنان دروغ به شریعت و دفع ثقلب پوشیده بر سلطان بر نیامده‌ای؟ تو گفته‌ای که او غیر از تو بوده است و چگونه ناپسند است تلاش بر چیزی که اجماع مردم بر نیکی آن است بلکه آن واجب است بر کسی که توان دارد و من الحمدلله از توانمندان این راهی هستم که طی نموده‌ام و اما نجاتش که به خدا واگذار می‌کنم، زیرا او مقلب القلوب و الأبصار است.

من خیلی تعجب می‌کنم از اینکه مرا به عنوان دشمن گرفته‌ای و عجب انتخاب خوبی! من به حول و قوه الهی به خاطر خدا دوست می‌دارم و به خاطر خدا دشمن می‌گیرم و

دوست می‌دارم کسی که او را اطاعت کند و دشمن می‌دارم کسی که با او مخالفت ورزد و من از آن زمان مخالف تو در نفع رساندن به مسلمانان و نصیحت کردن به سلطان شنیدم از جمله مخالفان تو گشته‌ام و از جمله کسانی قرار گرفته‌ام که به خاطر خدا خشم می‌گیریم و آن از نشانه‌های ایمان است همان طور که در آثار منقول صحیح از ائمه بزرگوار بیان شده است.

ارض لمن غاب عنك غيبته فذاك ذنب عقابه فيهِ
 «راضی کن کسی که غیبتش کرده، زیرا آن گناهی است که مجازاتش همراه خودش می‌باشد».

ای ظلم‌کننده به نفس خود، من با تو مشاجره‌ای نکرده و یا سخنی و یا یادی از تو نکرده‌ام، یا بین من و تو دشمنی یا منازعه‌ای و یا معامله در چیزی صورت نگرفته است پس چه اتفاقی افتاده که بیزاری از عمل نیکی که خداوند مرا برایش انتخاب نموده است.
 ﴿وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [البروج: 8].

«شکنجه‌گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز اینکه ایشان به خداوند قادر و چیره، و شایسته هرگونه ستایش، ایمان داشتند».
 بلکه تو به خاطر دیدگاه ناپسندی که نسبت به خودداری خود را نهیب می‌زنی و شهادت می‌دهی به ناپسند این نصیحت. و مثل روز روشن است که تو کسی هستی که در مورد این باغ‌ها حرف زده‌ای و طلاق واقع شده است. چقدر بعید است که تو شبیه به کسی باشی که خداوند در مورد آنان می‌گوید:

﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ [محمد: 30].

«و تو قطعاً آنان را از روی طرز سخن و نحوه گفتار می‌شناسی و خداوند آگاه از کارهایتان می‌باشد».

ای کسی که با خودش دشمنی می‌کند، آیا گمان می‌کنی که من از دشمنی کردن با کسانی که این راه تو را در پیش گرفته‌اند ناخرسندم؟! بلکه به خدا قسم برایم بسیار

دوست داشتنی و آسان است و آن را به لطف خدا انجام می‌دهم، زیرا دوستی به خاطر خدا و دشمنی نیز به خاطر او بر من و تو تمام مکلفان واجب است و من می‌دانم تو چه غرضی داری که در تکاپو هستی که تلاش‌کنندگان در مصونیت شعائر دین و نصیحت کردن سلطان و مسلمانان را رد و بی‌اعتبار کنی.

ای ظلم‌کننده به نفس خود، از این کارت صرف‌نظر کن و از روش بهتان‌زدن دشمنانه دست بردار. از این پیغام فرستادن زیاد به من تعجب می‌کنم، به گمان تو فاسد همچون تهدید شده است: که اگر کنار نکشد دارالحدیث از او گرفته شود. ای ظالم نسبت به خود و ای بی‌اطلاع از خیر و نیک و ترک‌کننده آن! آیا نسبت به قلب من آگاهی داری که من دو دستی به آن چسبیده‌ام یا یقین پیدا کرده‌ای که من محدود شده به آنم و یا برای محقق شده که من تکیه بر آن زده و آن را نقطه اتکای خود قرار داده‌ام یا دانسته‌ای که من معتقدم که روزیم محصور به آنجاست و آیا نفهمیدی که در ابتدا چگونه آن را تحویل گرفتم و یا حاضر نبود و مشاهده نکردی که نحوه تحویل گرفتن آنجا به وسیله من چگونه بود و اگر به دست گرفتن آنجا بر من فرض شد آیا نکوشیدم که آن را برای مصلحت عامه مسلمانان براساس نصیحت برای خدا و کتاب خدا و رسولش و سلطان و عامه مسلمین آماده کنم. اینکه تو می‌خواهی انجام نداده‌ام و انجامش نخواهم داد اگر خدا بخواهد، و این توهم چگونه در خود جاسازی کرده‌ای که من نصیحت را برای خدا و رسولش و سلطان مسلمین و عامه آن‌ها به خاطر ترس از توهمات تو ترک کنم؟ چه آدم عجیبی هستی چگونه این را می‌گویی؟ آیا خدای بزرگ و پروردگار جهانیان انبارهای آسمان و زمین را در دست تو قرار داده و روزی من و تمام خلایق در روی زمین به دست توست؟ یا تو سلطان دوران هستی که بر مردم حکمرانی کنی آن طور که بخواهی، اگر عاقل بودی چیزی که شایسته خدا و پادشاه وقت است بر زبان نمی‌آوردی با وجود اینکه سلطان وقت منزله از گفتار باطل می‌باشد و مقامش بلندتر از آن است که چنین کاری که تو ذکر کرده‌ای انجام دهد. ای ظالم، اگر بگویی این فتوا از طرف خودت

می‌باشد پس قطعاً بر آن فتوا داده‌ای و بر امر بزرگی جرأت نموده‌ای و ظلم را به او نسبت داده‌ای در حالی که این دشمنی است و اگر بگویی از اوست پس بر او دروغ بسته‌ای، زیرا او به لطف خداوند و کرمش اعتقاد نیکی نسبت به شریعت دارد و آن از نعمت‌های خدای متعال نسبت به او می‌باشد. و سلطان به لطف و کرم خداوند بیشتر از دیگران به شریعت اهتمام می‌ورزد و حریمش را پاس می‌دارد و او از کسانی نیست که در مقابل نصیحت‌کننده‌اش با هذیان‌ات جاهلین و حرف‌های مفت مخالفین بایستد بلکه نصایحشان را همان طوری که خداوند امر نموده می‌پذیرد. و بدان ای ظلم‌کننده به نفس خود، همانا من - قسم به خدایی که هیچ معبودی غیر او نیست - چیزی را ترک نمی‌کنم و از هیچ کوششی در نصیحت‌کردن برای دین و سلطان در این ماجرا باز نخواهم ایستاد اگرچه مخالف میل ناراضیان باشد و دشمنان مسلمین آن را ناپسند دانسته و گروه جدل‌کنندگان وحشت‌زده شوند و چیزی که از آن - اگر خدا بخواهد - نزد این سلطان سخن می‌گویم [که خداوند او را در اطاعتش موفق گرداند و با برکتش در این قضیه از او مراقبت کند] تنها به خاطر تعصبی که نسبت به شریعت دارم و به خاطر پاسداری از حرمت خدای متعال و اقامه دین و نصیحت به سلطان و عامه مسلمین می‌باشد.

ای ظلم‌کننده به خود، از فضل خداوند امیدوارم که تو جرأت دشمنی با کمترین مردم پیدا نکنی و من به لطف خدا از جمله کسانی هستم که مردن در راه اطاعت از او را دوست می‌دارند، آیا جرأت دشمنی با من داری ای ناتوان؟ ای فلانی آیا به تو خبر داده شده که من به قدر خداوند اعتقاد ندارم؟ آیا به تو خبر داده‌اند که همانا من اعتقاد دارم که اجلها به تأخیر می‌افتد و روزیهای مقدر شده تغییر می‌کند؟ یا اینکه در مورد اعمال زشت و یا گفتار بدت فکر می‌کنی؟

ای ظلم‌کننده به خود، آیا کسی هست که خواهان رضای خدا باشد ولی خیالات و زیاده‌گویی‌ها و اباطیل و وهمیات تو او را باز دارد؟!

و بعد از این همه مطلب باز من از خداوند خواهانم که سلطان را در رهاکردن آن باغ‌ها موفق کند و کاری را انجام دهد که مایه خشنودی مؤمنان و دل‌آزردگی مخالفان گردد و خداوند می‌فرماید:

﴿وَالْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [الأعراف: 128].

«نهایت کار از آن متقین است».

و سلطان به حول و قوه الهی نیک را انجام می‌دهد و او کاری نمی‌کند که ارزش خود را ساقط گرداند.

بدان که من به حرف‌ها و اباطیل تو کمترین وقعی نمی‌نهم ولی می‌خواستم که موضع‌گیری‌هایت را که تو را به دشمنی با مسلمین و سلطان‌شان کشانده است به تو اعلام می‌کنم و بعضی از مطالب را به تو گوشزد نمایم تا اگر پس از آن به دشمنی نپردازی هیچ عذری برایت باقی نماند. ای ظلم‌کننده به خود، آیا گمان می‌کنی که آن امر که به ما باید به راستی گفتارهای خدای متعال متعقد باشیم که ﴿وَالْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ [فاطر: 43].

«و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش نگیرد».

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: 7].

«اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد».

﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: 47].

«و یاری‌کردن مؤمنان بر ما فرضی است».

و قول پیامبر در حدیث صحیح: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَّلَهُمْ» بر من و بر کسانی که راه نصیحت‌کردن مسلمانان و والدینشان و حامیان دین را در پیش گرفته‌اند مخفی می‌ماند.

[منظور از طائفه‌ای که در حدیث از آن‌ها یاد شد اهل علم می‌باشد و همچنین احمد بن حنبل و دیگران در مورد این طائفه گفته‌اند اینان اهل علم و درک می‌باشند]

و باز فرموده رسول خدا: «وَاللَّهِ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ»

که این در مورد یک نفر از مردم می‌باشد پس گمان خداوند در مورد کسی که در حال انجام کمک به جماعت مسلمانان می‌باشد و پاسدار شعائر شرع و نصیحت سلطان و یارانش و بخشش جانش می‌باشد چگونه است. و بدان که من هیچ وقت بجز اینکه به خاطر خدا دشمنی بگیریم بر تو دشمنی نمی‌گیرم و روش من در تعرض به تو روش عاجزین نیست بلکه من ترسم از این است که خدای متعال در آزار و اذیت کسی بر آید که از جمله موحدین است. و کسی به من خبر داده که اگر تو مبادرت به توبه نکنی دچار گرفتاری خواهی شد که عبرت افراد بعد از خود گردی و احدی از مردم به وسیله آن گناهکار نمی‌گردند بلکه آن عدلی است از جانب خدای متعال که مقدر نموده برای تو عبرتی باشی برای افراد پس از خودت و این خبر را کسی به من داده که به اخبارش و صلاحیت و کرامات و رستگاری‌اش اطمینان دارم. پس اگر مراقب احوال خود هستی از افعال و کردار بدت باز گرد و اقوال زشت و ناپسندت را پس بگیر قبل از اینکه کار از کار بگذرد و به سلامت و مال و دوستانت مغرور و فریفته مشو و در گفتار گوینده این شعر تأمل کن:

قد نادت الدنيا على نفسها لو كان في العالم من يسمع
 كم واثق بالعمر واريته وجامع بددت ما يجمع

«دنیا با زبان حالش فریاد می‌زند آیا کسی در جهان است که گوش شنوا داشته باشد. چه بسیاری از انسان‌ها که عمرشان به پایان رسیده و زیر خاک پنهانشان کردم و چه بسیار جمع‌کنندگان مال که مالشان پراکنده نمودم».

والسلام على من اتبع الهدى والحمد لله رب العالمين

نووی از نوادر روزگار بود که درهای مردم و دست‌تنگی و ظلم نسبت به ایشان را احساس می‌نمود و ذره‌ای خودپسندی در وجودش نبود؛ درست مطابق این قول ابوالعلاء معری^۱:

فلا نزلت علی ولا بأرضی سحائب لیس^۲ تنظیم البلاد

«آن قدر از انفراد و تنهایی بدم می‌آید، که هر گاه باران همه کشور را فرا نگیرد، هرگز مباد که مرا و سرزمین مرا آب دهد، من رفاه را تنها برای خود نمی‌خواهم».

اگر همه مردم دردها را احساس می‌نمودند و مشتاق دفع آن می‌بودند مصیبت‌های کم می‌گشتند. در بعضی از احادیث که متفق علیه می‌باشند آمده که رسول خدا فرمود: «مَنْ كَانَتْ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَتْ لَهُ حَاجَتُهُ فِي حَاجَتِهِ»، و «من مثنی مع مظلوم حتی یثبت له حقه ثبت الله قدمیه یوم تزل الأقدام». و احادیث فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد.

ترجمه حدیث: «هر کس در رفع حاجت برادرش بر آمد خداوند حاجتش را برآورده می‌کند و هر کس با مظلومی در گرفتن حقش همقدم شد و حق او را گرفت خداوند قدمهای او را در روزی که بر صراط قدم‌ها می‌لغزند ثابت نگه می‌دارد».

امام نووی رحمته الله این مطلب را به خوبی درک کرده بود و نه تنها خود را با آن مطابقت داده بود بلکه روحش را نیز با آن ممزوج نموده بود حتی اگر دیگری آن را خواسته بود هنگامی که توان داشت. دو مثال زیر از نمونه‌های حیرت‌انگیز دیگری است که حکایت از نرمی و حریص‌بودن وی بر مصالح مسلمانان دارد و خود شاهدهی بر این ماجرا است که نفعی جز انجام عمل صالح از آن نبرد.

۱- به تاریخ ادبیات عرب حنالفخوری ترجمه آیتی ص ۵۰۱ مراجعه شود.

۲- لیس در اینجا حرف است نه فعل ناقص و به جای نزلت در این کتاب در سقط الزند دیوان ابوالعلاء

معری از لفظ فلاهطلت استفاده شده است. (مترجم)

نمونه اول^۱:

سالی از سال‌ها که نووی در دوران ملک ظاهر می‌زیست قحط سالی سرزمین شام را در نوردید به گونه‌ای که قیمت‌ها بالا رفت و غلات نایاب گردید و چهارپایان از بین رفتند. وی با گروهی از علماء که طاعت خداوند و مصالح مسلمانان را بر هر چیزی ترجیح می‌دادند جمع شدند تا نامه‌ای که نووی در این رابطه نوشته بود امضاء کنند و برای ملک ظاهر از کانال امیر بلیک^۲ ارسال نمایند.

ابن عطار می‌گوید^۳: او در نه گفتن به پادشاهان جبار از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای در اجرای فرمان خدا هراسی نداشت و وقتی سخن گفتن کارساز نبود دست به قلم می‌برد و با نوشتن شرط بلاغ را به جا می‌آورد.

آنچه که او برای ملک ظاهر نوشت و مرا مأمور پرداختن به آن نمود چیزی جز در خواست عدالت در مورد رعیت و برداشتن مصیبت از ایشان نبود.

از جمله کسانی که با امام نووی در امضای نامه هم عقیده و هم رأی بودند، اینان بودند: شیخ اة‌سلام ابومحمد عبدالرحمن پسر شیخ ابوعمر شیخ حنابله بود؛ و دیگری علامه اسوه زمان ابومحمد عبدالسلام پسر علی بن عمر الزواوی شیخ مالکیه^۴ بود؛ دیگری علامه صاحب العلوم ابوبکر محمد پسر احمد شریشی مالکی بود؛ دیگری عارف و اسوه

۱- سلطان خواست که نیرویی را به جنگ اعزام کند و مالیاتی جدید بر مردم مقرر نمود و علماء ترسیدند که همچون حادثه «الحوطه» مشکل به وجود آید لذا نامه‌ای از طریق امیر بدرالدین خزندار که نائب مملکت و اتابک لشکر (رهبر عمومی) بود به پادشاه نوشتند (مترجم). سیره نووی تألیف طنطاوی.

۲- او امیر بدرالدین خزندار ظاهری، قائم مقام و سرلشکر، که موصوف به نیکبایی فراوان و دوستدار محبت صالحان و علماء و دارای سیرتی نیکو بود که در سال ۶۷۶ یعنی سالی که نووی و ملک‌ظاهر در آن وفات یافتند وفات نمود.

۳- تحفة الطالبین صص ۱۳-۱۵.

۴- ابومحمد الزواوی در سال ۶۸۱ هـ وفات نمود. وی در فقه و علوم قرآن و قراءت متبحر و برجسته بود.

ابو اسحاق ابراهیم پسر شیخ عارف ولی الله عبدالله معروف به ابن الأموری^۱ بود؛ دیگری مفتی ابوحامد محمد پسر علامه ابوالفضایل عبدالکریم پسر حرستانی خطیب دمشق و پسرش و جماعت دیگر بودند که همه در نامه‌ای بود که به امیر بدرالدین بیلک خزندار به همراه نامه‌ای که علماء برای سلطان ظاهر ترکی فرستادند ارسال شد. اینک اصل نامه در زیر می‌آید:

از طرف عبدالله یحیی نووی. سلام و درود و رحمت و برکت خداوند بر مولای نیکوکار ملک الأمراء بدرالدین که خداوند خیرات و برکاتش را بر او پیوسته دارد و او را با نیکی‌ها پشتیبانی کند و به برکات و خیرات آخرت و همه آرزوهایش برساند و در تمام احوالش برکت نهد (آمین)!

با عنایت به شریعت و علوم شریفه اعلام می‌داریم که مردم شام امسال به علت باران کم و بالارفتن قیمت‌ها و کمی غلات و نباتات و از بین رفتن حیوانات و غیره در وضع بدی به سر می‌برند و شما می‌دانید که دلسوزی بر حال مردم و نصیحت سلطان در مصالحش و مصالح مردم واجب است، زیرا دین نصیحت می‌باشد لذا خادمین شریعت و نصیحت‌کنندگان سلطان و دوستداران او بر آن شدند تا حال رعیت و ترحم به ایشان را به سلطان یادآوری نمایند که در یادآوری هیچ ضرری نیست بلکه همان فقط نصیحت و دلسوزی خالص و یادآوری برای اهل خرد می‌باشد و سؤالاتی از امیر - که خداوند او را مدد کند - و ارائه گزارشی به سلطان - که خداوند نزول خیرات را بر او پیوسته دارد - و ما از اشاراتی که ترحم بر رعیت می‌باشد با او سخن می‌گوییم در مقابل پاداشی که نزد خداوند باقی و پایدار است:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَيَبِينَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ [آل عمران: 30].

۱- در اصل ابن الأرمی بوده که در سال ۶۹۲ هجری وفات یافته است. تصحیح از کتاب شذرات الذهب.

«روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده حاضر شده می‌یابد، و آرزو می‌کند، کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود. و خداوند شما را از [کیفر] خود می‌ترساند».

این نوشته‌هایی که علماء برای امیر ارسال نموده‌اند امانت و نصیحتی برای سلطان - که خداوند یارانش را با عزت گرداند - است و شما در مورد این امانت بازخواست می‌شوید و هیچ عذر و بهانه‌ای در تأخیر آن پذیرفته نیست و هیچ حجتی در کوتاهی‌کردن در آن نزد خداوند پذیرفته نمی‌باشد و در مورد آن از شما سؤال خواهد شد در روزی که

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ [الشعراء: 88].

«روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد».

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ ﴿٣٥﴾ وَصَلْبَتِهِ ﴿٣٦﴾ وَبَنِيهِ ﴿٣٧﴾ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ

يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾﴾ [العنكبوت: 34-37].

«روزی که آدمی از برادرش، و از مادر و پدرش، و از همسر و پسرانش می‌گریزد. و در آن روزی که هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد».

و شما که به لطف و مرحمت خداوند خیر را دوست داشته و بر به دست آوردن آن حریص می‌باشید و همیشه در تلاش برای به دست آوردن آن هستید. این از مهم‌ترین خیرات و از برترین طاعات می‌باشد که شما برای انجام آن ساخته شده‌اید و خداوند این هبه را به شما عنایت نمود و آن فضلی از جانب خدا می‌باشد و ما می‌ترسیم از اینکه امر شدت گیرد اگر نظر رحمت شفقتی به رعیت نگریسته نشود چون خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾

[الأعراف: 201].

«در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان
رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند»

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۱۵].

«و هر چه از نیکی انجام دهید همانا خداوند به آن آگاه می‌باشد».

امضاءکنندگان این نامه منتظر نتیجه آن می‌باشند، زیرا از جمله اعمالی است که هر گاه
آن را انجام دهند [پاداش آن را] نزد خداوند خواهند یافت، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: 128].

«در حقیقت خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و [با] کسانی [است] که آن‌ها
نیکوکارند».

[والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته]

هنگامی که این طومار به امیر خزندار رسید، سلطان را از این ماجرا با خبر ساخت و
وقتی نامه به او رسید وی جواب دردناک و ناراحت‌کننده‌ای به صاحبان این نامه داد و
خاطر جماعت علماء و دیگران را مکدر نمود^۱. لذا امام نووی رحمته جوابی بر جواب نامه
نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وسلم.

از طرف عبدالله یحیی نووی: به خاطر خدمت به شریعت و عمل به آن نوشته بودند
چیزی که به اطلاع سلطان - که خداوند یارانش را به عزت گرداند - رسیده، لذا با جوابی
توییحی تهدیدآمیز و مخالفت ورزیدن مواجه شدند و ما از آن فهمیدیم که جهاد یعنی

۱- امیر نامه را که خواند و نامه برای سلطان فرستاد سلطان عصبانی شد و گفت: این مال برای جهاد است
و آنها مخالفت می‌کنند در حالی که باید یاری کنند. او انکار می‌کنند. چرا وقتی کافران حاکم بلاد اسلامی
بودند انکار نمی‌کردند. او علماء را ترساند و تهدید کرد ولی نووی این نامه را نوشت: (مترجم) از کتاب
سیره تألیف طنطاوی ص ۳۹ و ۴۰.

صحبت کردن در مقابل جوابی است که خلاف حکم شرع می باشد و خداوند نیز روشن نمودن احکام هنگام نیاز به آن را واجب نموده است؛ آنجا که می فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾

[آل عمران: 187].

«و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده پیمان گرفت که حتماً باید آن را [به وضوح] برای مردم بیان نمایند و کتمانش نکنید».

پس امروز بیانش بر ما واجب و سکوت در مقابل آن حرام است.

خدای متعال باز می فرماید:

﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا

نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۱].

«بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند [تا در جهاد] خرج کنند در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی نمایند، هیچ گناهی نیست، [و نیز] بر نیکوکاران ایرادی نیست. و خداوند آمرزنده و مهربان است».

موضع گیری در مقابل جواب این است که: انجام جهاد مختص به سربازان نیست ولی جهاد فرض کفایه می باشد پس هنگامی که سلطان برای جهاد سربازان مخصوصی مقرر نموده و برای آنها حقوق معینی از بیت المال در نظر گرفته باشد همچنان که کرده لذا باید بقیه مردم تمام وقتشان را صرف مصالح خود کنند و این در حالیست که مصالح سلطان و سربازان و غیره از زراعت و صنایع و چیزهای دیگر از چیزهایی است که همه مردم به آن نیاز دارند، پس جهاد کردن سربازان در مقابل حقوق معینی است که برای آنها در نظر گرفته شده است. و در اینجا جای هیچ گونه گرفتن اموال یا وسایل از مردم وجود ندارد مادام که در بیت المال چیزی از نقدینگی یا کالا یا زمینی یا ملکی وابسته به بیت المال یا غیره وجود دارد.

همه علماء اسلامی در سرزمینی که سلطان حاکم آن است بر این نظر متفقاند و بیت‌المال نیز به لطف خداوند معمور می‌باشد - خداوند آبادانی و وسعت و خیر و برکتش را در زندگی سلطان به همراه کمال خوشحبتی و توفیق و درست اداره کردن آن و سیطره یافتن بر دشمنان دین قرار دهد:

﴿وَمَا أَلْتَصِرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: 126].

«و یاری جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست».

سلطان زمانی یاری داده می‌شود که جهاد و دیگر اعمال فقط به نیت نزدیکی و تقرب به خدا و اتباع آثار پیامبر و دنباله‌رو احکام شریعت باشد.

تمام چیزهایی که ما آن را نوشته‌ایم فقط به خاطر نصیحتی بود که ما به آن معتقد می‌باشیم و دینی است که به خاطر خدا نسبت به آن داریم و از خداوند می‌خواهیم که تا روزی که او را ملاقات می‌کنیم پیوسته دارد. و خود سلطان نیز می‌داند که آن چیزی جز نصیحت به وی و مردم نبوده و در آن چیزی گفته نشده که ملامتی برای او باشد. ما این را برای سلطان به این خاطر نوشته‌ایم چون می‌دانستیم او دوستدار شریعت و تابع اخلاق پیامبر است و هر ناصحی موافق بر چیزی است که ما آن را برای او نوشته‌ایم.

اما آنچه که در جواب نوشته بودید که چرا ما به حکام کفر و طاغیان وقتی در سرزمین اسلامی بودند ایراد نمی‌گرفتیم و در پرداخت‌ها مخالفت نمی‌کردیم این است که چگونه پادشاهان مسلمان و اهل ایمان و قرآن با طاغیان کفر مقایسه می‌شود و ما طاغیان کفر را چگونه خطاب کنیم در حالی که آن‌ها به چیزی از دین ما معتقد نمی‌باشند. اما تهدید رعیت و گروهی به علت نصیحت ما چیزی است که با عدل و شکیبایی سلطان سازگار نیست و انتظار آن نمی‌رود. و این چه حيله‌ای است برای فقراء مسلمین وحشت زده در گوشه‌های ولایت سلطان آن هم به خاطر نوشته‌ای که بعضی از مسلمانان ناصح به خیرخواهی سلطان و آن‌ها نوشته‌اند و آن‌ها نیز هیچ اطلاعی از آن ندارند و حال اگر در آن نامه حرف‌های ملامت‌کننده‌ای ذکر شده بود چگونه مؤاخذه می‌شدند؟!

اما به شخص اینجانب تهدیدکردن و حتی بزرگ‌تر از آن نمی‌تواند ضرری برساند و نمی‌تواند مرا از نصیحت‌کردن سلطان باز دارد، زیرا من معتقدم که این مثل و امثال آن واجب می‌باشد و چیزی که در راه اجرای واجب برسد، خیر است و پاداش آن نزد خدا محفوظ می‌باشد، زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾﴾ [غافر: 39].

«این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است، و در حقیقت آن آخرت است که سرای پایدار است.»

﴿وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٤٤﴾﴾ [غافر: 44].

«و کارم را به خدا می‌سپارم؛ خداست که به [حال] بندگان [خود] بیناست.»
و رسول خدا به ما دستور داده که حق را بگوییم هر کجا که باشیم و در راه خداوند از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نهراسیم. ما مقام بلند و نیک درین احوال و چیزی که به نفع دنیا و آخرتش و سببی برای دوام خیرات اوست و اینک نامش در تاریخ جاودان و در جمع سنت‌گذاران نیک در روزی که:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحَضَّرًا ﴿٣٥﴾﴾ [آل عمران: 30].

«روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده حاضر شده می‌یابد.»

برای سلطان خواهانیم.

اما چیزی که از اداره کشور و ادامه جهاد و فتح قلعه‌ها و دژها و غلبه بر دشمنان ذکر شد از امور شایعی است که افراد خاص و عام به آن آگاه‌اند و در گوشه و کنار سرزمین به لطف خدا ساری است و ثواب آن برای سلطان در روزی که هر نفسی هر چه کرده آن را حاضر و آماده می‌یابد، ذخیره می‌شود و هیچ حجت و جای جوابی برای ما باقی نمانده اگر این نصیحت‌کردن را ترک کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

مثال دوم:

او به خاطر مصالح دوستان فقیهش حریص بود. قانونی صادر شد که یک فقیه از بیشتر از یک مدرسه نمی‌تواند حقوقی دریافت کند. امام نووی رحمته به کمک آن‌ها آمد. کسی گمان نکند که او به خاطر منفعت خود چنین کاری کرد، زیرا او از هیچ مدرسه‌ای حتی نان نیز دریافت نمی‌نمود و اگر چیز هم دریافت می‌کرد خودش آن‌ها را جمع می‌کرد تا به وسیله آن کتابی یا خانه‌ای بخرد و آن را وقف نماید. قصد او از این نامه منفعت دیگران بود هر چند صاحب منصبی هم نبود. و به این خاطر این نامه را نوشت: این عطار می‌گوید^۱: از جمله نامه‌ای که به خاطر فقها نوشت زمانی بود که قانونی ترسیم شد که یک فقیه از یک مدرسه بیشتر نمی‌توان حقوق دریافت کند. متن نامه این بود:

بسم الله الرحمن الرحيم: خادمین شریعت باید نیک بدانند که خداوند ما را به همکاری در جهت نیک و خیر و نصیحت والیان امور و عامة مسلمین امر نموده است و از علماء تعهد گرفته شده که به تبلیغ احکام شریعت و پند و اندرز مسلمانان و تشویق بزرگداشت حرمت مسلمین و بزرگداشت شعائر دین و اکرام علماء و پیروانشان پردازند. فقهاء مطلع شده‌اند که در حق آن‌ها قانونی وضع شده که به موجب آن حقوقشان تغییر نکند و حتی از برخی مدارس قطع گردد. با این قانون احوال آن‌ها مکدر می‌گردد و زندگی آن‌ها به مشکل برخورد می‌کند و دچار ضرر می‌گردند. این درحالیست که آن‌ها محتاجند و دارای زن و فرزندان هستند و در میان آن‌ها افراد صالحی وجود دارد که مشغول به علم و دانش‌اند هر چند که در میان آنان از لحاظ رتبه افراد متفاوتی وجود دارد ولی به هر حال آن‌ها منتسب به علم و مشارکت در آن دارند. و مراتب اهل علم و فضلشان و ثناء خدا بر آن‌ها و بیان برتریشان بر دیگران بر کسی پوشیده نیست و همانا آن‌ها وارثان انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم می‌باشند و ملائکه‌های خداوند بال‌هایشان را برای آن‌ها گشوده‌اند. و

برای آن‌ها هر چیزی حتی ماهی‌های دریا طلب استغفار می‌کنند. شایسته حضرت عالی است که این طائفه را بزرگ بردارید و به آن‌ها نیکی و یاری کرده و ناپسندیها را از آن‌ها درو نگه دارید و در احوال آن‌ها بنگرید و با محبت با آن‌ها برخورد کنید، زیرا در صحیح مسلم از رسول خدا نقل شده که فرمودند: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ أُمَّتِي شَيْئًا فَرَفَقَ بِهِمْ فَارْفُقْ بِهِ» «خدای، هر کسی که اموری از امتم را به دست گرفت و با آن‌ها مدارا نمود تو نیز با او مدارا کن».

أبو عیسی ترمذی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده که او به طالبان علم می‌گفت: آفرین به وصیت رسول خدا همانا رسول خدا فرمود: «وَإِنَّ رَجُلًا يَأْتُونَكَ مِنْ أَفْطَارِ الْأَرْضِينَ يَتَفَقَّهُونَ فِي الدِّينِ فَإِذَا أَتَوْكَ فَاسْتَوْصُوا بِهِمْ حَيْرًا».

«همانا مردانی نزد شما از اطراف زمین می‌آیند تا در دین آگاهی پیدا کنند وقتی آمدند برای ایشان طلب خیر کنید».

شایسته است که پادشاه قوانین حقوقی این طائفه را تغییر ندهد و دعای آن‌ها را شامل دولت فاتح گرداند، زیرا در صحیح بخاری از رسول خدا روایت شده که فرمودند: «هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلَّا بِضِعْفَائِكُمْ» «آیا شما جز به ضعفانتان یاری و روزی داده می‌شوید؟»

وزیر نظام الملک^۱ با کیاست و فراستی که به واسطه علم به او رسیده بود هنگامی که سلطان مانع او شد که بودجه زیادی در جهت طلب علم صرف نماید گفت: آیا خواهان

۱- او وزیر ابوعلی، حسن بن علی بن اسحاق طوسی ملقب به نظام الملک است که در سال ۴۰۸ هجری در نیشابور متولد و به دنبال علم رفت و در مذهب شافعی فقیه شد سپس به منصب اداری رسید و وزیر سلطان سلجوقی آلب ارسلان از ۴۵۵ تا ۴۶۵ هجری گردید. و بعد از وفات ارسلان وزیر فرزندش ملکشاه گردید. از سال ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری که به وسیله شخصی به شهادت رسید او ۳۰ سال وزیر بوده است.

آن نیستی که به واسطه آن سربازانی برای تربیت کنم که تیرهای سحرگاه ایشان رد نمی‌شود پس عملش را تصویب کرد و او را بر آن یاری داد. خداوند متعال حضرت عالی را همیشه در جهت رضای خودش و رفتن به سوی طاعتش یاری و موفق گرداند! والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و علی آله و صحبه و سلم.

این از جمله نامه‌های امام نووی بود که ما به آن دسترسی پیدا کردیم که همه آن‌ها درباره امر به معروف و نهی از منکر بود. و می‌بایست که او چیزهای دیگری هم نوشته باشد و اگر بخواهیم به تحلیل و تحقیق و پژوهشی وسیع در آن پردازیم به مطالب بسیاری می‌رسیم که اینجا گنجایش آن را ندارد ولی در اینجا حتی اگر به قدر رفع تشنگی هم باشد به آن می‌پردازیم. اسلوب متعارف در عصر نووی این بود که امثال این نامه‌ها با آراستگی و سجع و بسیاری از صنایع بدیعی دیگر نگاشته شود و الفاظی که متناسب با مقام پادشاهان از عظمت گرفته تا آهنگین بودن و بسیاری از الفاظ دلنشین و چاپلوسانه دیگر بود. ولی نووی شیوه‌ای غیر از روش‌های معمول زمانه‌اش در نوشتن این نامه‌ها برگزیده بود. او کاملاً طبیعی می‌نوشت گویا که سخن می‌گفت و شاید در برخی موارد نوشتن او ساده‌تر از عبارتش بود همان‌طور که ذهبی می‌گوید: اگرچه در مقدمه تألیفاتش بر طبق عادت مؤلفین دوران‌ش از سجع استفاده می‌نمود اما در این نامه‌ها آن را نیکو ندانست، زیرا سجع در این جایگاه تکلف و ضایع کردن هدف را به دنبال داشت و خواننده نامه‌های سجعی خود را مشغول متأثر شدن از صنعت سجع قرار می‌دهد تا تعمق در مضمون و تأثیرپذیری از آن، و نووی می‌خواست که به قلب خواننده نامه بدون پرده و حایلی از صنایع بدیعی یا آرایشی لفظی نفوذ کند، و نامه‌های او از نظر معنا بر ترغیب و ترهیب و کمی از مدایح و زوائد دیگر با تهدیدی از جانب خداوند همراه بود همان طوری که دارو وقتی تلخ باشد با کمی از شیرینی مخلوط می‌کنند تا نفس خوردن آن را

قبول کند ولی این اندک مدح در جمله‌های بسیاری که حاکی از ترساندن خدای متعالی که همه راه‌ها به او ختم می‌شود بسیار نادیده و ناچیز می‌باشد.

در نوشته‌های او شجاعتی موج می‌زند که از هیچ سرکش و جباری نمی‌هراسد و همواره به طناب محکم خداوند چنگ زده است. او در نامه‌اش می‌گوید: و اما من در مورد خودم، تهدید و بزرگ‌تر از آن ضرری به من نمی‌رساند و آن مانع من نمی‌شود که دست از نصیحت کردن سلطان باز دارم. به سخن خدای متعال استشهاد می‌کند که:

﴿إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتْنَعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾ [غافر: 39].

«این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.»

و سپس بر می‌گردد بدون التماس بلکه به شیوه‌ای که پدر هنگامی که پسر منحرفش را نصیحت می‌کند؛ یعنی پس از تندی از نرم‌خویی استفاده می‌کند. پس نووی بعد از اینکه او را با قدرت تهدید می‌کند به نرمی می‌گراید و می‌گوید: ما خواهان بلند آوازی و بهترین احوال برای سلطان هستیم. و این از کمال انصاف است که بگویم در زندگی هرگز بعد از عهد صحابه و تابعین نامه‌ای را نخوانده‌ام که همچون نامه‌های نووی به ملک ظاهر باشد نه از حیث بلاغت نه اینکه آن بلیغ‌تر باشد بلکه از حیث قدرت شجاعت و اخلاص و منفعت. امام نووی در راه خدا و در مسیر امر به معروف و نهی از منکر (دعوت) هیچ واهمه‌ای نداشت که کشته شود یا حقوقش قطع گردد و به طریق دیگر اینکه او تحقیر و یا طرد و شکنجه شود. قطب یونینی می‌گوید: یک بار او را ناگهان در زاویه^۱ شیخ خضر^۲ در کوه مشرف بر مژه یا بر ربوه از طرف غرب ملاقات نمودم و امام در رابطه با

۱- سیره نووی، تألیف سخاوی ۵۴.

۲- زاویه اتافی در خانقاه که به ریاضت صوفیان و فقرا اختصاص دارد. خلوتخانه (لاروس)

۳- ابن کثیر در البداية والنهاية سیره او را چنین بیان می‌کند که: او خضر بن ابوبکر بن موسی کردی نهروانی عدوی است و گفته می‌شود که اصل او از قریه محمدیه از جزیره ابن عمر می‌باشد. او دارای حالات و

یکی از کارهایش با او سخن گفت و نهایت تلاش خود را با او به کار بست و با تندی با او سخن گفت پس شیخ خضر کلامی دردناک شنید لذا به کسانی که به نزدش بودند (مریدانش) دستور داد که او را از آنجا بیرون کنند و او را بزنند اما امام به خاطر خدای متعال ناراحت نشد و به خاطر منافع مسلمانان از هدفش برنگشت، زیرا اهدافش زیبا و افعالش خداگونه بود. این خلاصه‌ای از امر به معروف و نهی از منکر وی بود در حالی که بسیار زیاد می‌شود از او نقل نمود و این کافی می‌باشد که تو بدانی که غیرممکن بود وی در مقابل هر چیزی که مخالف شریعت بود و در مقابل هر که باشد از پائین‌ترین مردم گرفته تا پادشاهان و رؤسا و عامه و یا خاصه آن‌ها بدون تکبر و حیاکردن ساکت شود. امروزه واعظینی را می‌بینیم که وقتی منکری را در افراد ضعیف و ناتوان جامعه می‌بینند بر منبرها ساعت‌ها به دفع آن می‌پردازند و ژست‌ها می‌گیرند اما متأسفانه وقتی آن منکر از پادشاهان و امراء و رؤسا دیده می‌شود بر زبانشان مهر خاموشی حک می‌بندد. و این

کشیفاتی بود ولی او هنگامی که با مردم قاطی گردید اسیر وسوسه‌های بعضی از دختران امراء گردید و او درباره ملک ظاهر می‌گفت: در حالی که امیر بود همانا او قدرت را به دست خواهد گرفت پس به این خاطر ملک ظاهر به او اعتقاد پیدا کرد و در احترامش پس از اینکه حکومت را به دست گرفت مبالغه نمود و او را احترام زیادی گرفت و در خانقاهش هفته‌ای یک بار یا دو بار در کنار او می‌نشست و در بسیاری از سفرهایش او را همراه خود می‌برد و او را بزرگ می‌داشت و همیشه همراه او بود و از مشاوره او چه درست و چه نادرست استفاده می‌کرد تا اینکه گفت: اتفاقی افتاد و سلطان از او رنجید لذا به گنااهش اعتراف نمود و سلطان تصمیم به قتل او گرفت لذا او به سلطان گفت روزهای کمی بین من و تو باقی مانده است.

پس دستور داد که او را به زندان افکنند. وی سالهای زیادی از سال ۶۷۱ تا سال ۶۷۶ در زندان ماند و همواره در زندان ماند تا اینکه سال ۶۷۶ یعنی همان سالی که نووی رحمته و ملک ظاهر وفات نمودند او نیز وفات یافت.

کمترین واکنش آنهاست بلکه پیدا می‌شود که کارشان به تأیید آنها و حتی فتوادادن در رسمی کردن آنها می‌رسد.

تمجید علماء از او:

علماء و فقهاء و محدثین و زاهدان و عابدان همه بر دوست داشتن نووی و تمجید و ثناء و اتفاق نظر دارند؛ برای اینکه او همه آن صفات را دارد و آنچه که می‌خواند و می‌آموخت و تألیف می‌نمود خالصانه به خاطر خدا بود. آنها غالباً در علم و اخلاص وی اجماع داشتند و تنگی و انحرافی از حق دیده نمی‌شد مگر اینکه او با آن روبرو می‌گشت و اقدام به نصیحت می‌نمود و آن را به معروف دعوت و از منکر باز می‌داشت. داستان شیخ خضر کردی و علامه فرکاح از نمونه‌های بارز آن بود که از آن سخن گفته شد. و اکنون به معرفی جماعتی که به ثناء مدح او پرداخته‌اند می‌پردازیم:

ابن عطار^۱ این گونه او را توصیف می‌کند: او شیخ و الگویم، امامی دارای تألیفات مفید و ستوده شده، یگانه روزگارش و نمونه عصرش بود. روزها روزه‌دار و شب‌ها قائم به نماز بود. زاهد در دنیا و علاقه‌مند به آخرت و دارای اخلاق نیکو و محاسنی پسندیده، عالمی ربانی که بر علم و امامتش و عظمت و زهدش و ورع و عبادتش و صیانت در اقوال و افعال و حالت محکمش اتفاق دارند. او دارای کراماتی مالا مال و بخشندگی‌های واضح و مؤثر برای خود و خانواده‌اش و برای مسلمین بود. و آگاه به حقوق مسلمین و حقوق والیانشان با نصیحت کردن و دعاء برای آنها برای آنها در دو جهان و با وجود داشتن مجاهدت برای خودش و عمل و فقه دقیق و اجتهاد با خارج شدن از اختلاف علماء اگرچه آنها دور بودند و مراقب از اعمال قلب و تصفیه آن از شائبه‌ها و نفسش را گام به گام و بارها باشکوه محاسبه می‌نمود. او در علم و فنش محقق و در اموراتش دقیق بود و حافظی برای حدیث رسول خدا و آگاه به انواع آن اعم از درست و نادرست و

۱- تحفة الطالبین، ۲/ب و ۹/ب.

غریب الفاظ و صحیح معانی و استنباط فقهی آن بود و نگهبانی برای مذهب شافعی و قواعد و اصول و فروع آن و مذاهب صحابه و تابعین و اختلاف علماء و اتفاق و اجتماعشان و آنچه مشهور است، بود. او در همه موارد راه سلف را پیموده است. او تمام اوقاتش را در انواع علوم و عمل به آنها و به تألیف برخی و تعلیم بعضی از آنها و به برخی و تعلیم بخصوصی از آنها و به نماز و تلاوت و تدبیر و امر به معروف و نهی از منکر مصروف داشت.

ابن عطار^۱ می‌گوید: شیخ عارف و محقق، ابو عبدالرحیم محمد ادهم حمیمی^۲ - که خداوند روحش را پاک و قبرش را نورانی گرداند - به من گفت: شیخ محیی‌الدین رحمته الله راه صحابه را - که خداوند از آنها راضی باد! - می‌پیمود و کسی را در عصر ما سراغ نداریم که همچون او منهج صحابه را پیموده باشد.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌گوید^۳:

شیخ نمونه، حافظی، زاهد و عابد فقیه و مجتهدی ربّانی، شیخ ادهم اسلام، بهترین مردم، محیی‌الدین، دارای تألیفاتی است که به وسیله آنها زبانزد عام و خاص گردید و در اقصی نقاط عالم شهرت یافت ... تا اینکه گفت: همیشه مشغول کار و تألیف بود در حالی که روی آن حساب می‌کرد و خواهان رضای خدا با عبادت و روزه و نماز تهجد و ذکر و اوراد و حفظ اعضایش و ملامت نفس و صبر بر زندگی سخت بود و همواره در همه آنها متعادل بود، و او همیشه با علم و دانش بود و مواظب کارش و تزکیه نفسش از شائبه‌های هوی و هوس و اخلاق بد و پاکسازی اهدافش، عالم به حدیثی و قائم بر اکثر

۱- تحفة الطالبین، ۱۰/ب.

۲- او محمد بن حسن بن اسماعیل، ساکن در دامنه کوه قاسیون (در دمشق) است. او دارای توجه و تعبد بود و مردم در مورد او عقاید عجیب و غریبی داشتند که در سال ۶۸۴ هـ وفات نمود.

۳- نقل از سخاوی ۵۸۱.

فنون و علوم حدیث و آگاه به علم رجال و در انتقال مذهب شافعی در رأس، و در علوم اسلامی متبحر بود.

امام ذهبی همچنین در العبر می‌گوید^۱: نووی با مهارتش در علم و شناخت فراوانش به حدیث و فقه و لغت و غیره زبانزد عام و خاص گردید. او سرآمد در زهد و الگو در ورع و ضرب‌المثل در امر به معروف و نهی از منکر، در حالی که قانع به اندک و راضی از خدا و خدوند نیز از او راضی بود. و در پوشیدن و خوردن و داشتن وسایل میانه‌روی و اعتدال را رعایت می‌کرد. هیبت و عظمت و آرامش والایی داشت که خداوند او را مورد رحمت خود قرار دهد و به لطف و کرمش او را در بهشت برین ساکن گرداند!

ابن‌کثیر در طبقات الشافعیه درباره او می‌گوید^۲:

پیر پیشوا، علامه حافظ، فقیهی شایسته، که روح تازه‌ای در مذهب دمید و در کل نگارنده، پیراینده و ترتیب‌دهنده مذهب شافعی و یکی از علمای عابد و زاهد می‌باشد. در کسب علم و دانش و تلاش و زهد و پارسایی سهم به‌سزایی داشت. در زندگی‌اش چنان اقتصادی و در هنگام خشم چنان صبری و دارای چنان تقوایی بود که احدی در زمانه‌اش و قبل از وی تا مدت‌های طولانی سراغ نداریم.

ابن‌عطاری می‌گوید^۳: استاد ما ابو عبدالله محمد بن ظهیر حنفی اربلی استاد ادب در زمان خودش کتاب العمده فی تصحیح التنبيه، تألیف شیخ نووی که خداوند روحش را پاک گرداند! - با دست‌خط خود رونویسی نمود و از من خواست که با نسخه خودم مقایسه نمایم تا من نیز شاهدی بر نسخه او باشم. وقتی این کار به پایان رسید به من گفت: آنچه امام نووی از علم در فقه و حدیث و لغت و فصاحت و سحر الفاظ و عبارات به دست آورده شیخ تقی‌الدین بن صلاح به دست نیاورده است. شیخ شمس‌الدین بن فخر حنبلی

۱- العبره/۳۱۲.

۲- سیره نووی، تألیف سخاوی ص ۶۱.

۳- تحفة الطالبین، ۱۰/ب.

می‌گوید: امام نووی امامی برجسته، حافظی موثق، علوم فراوانی را تکمیل نمود و تألیفات فراوانی را بر جای گذاشت. او دارای ورع و زهد قوی بود. همه تمایلات خود را به خوردن جز آنچه که پدرش از کیک و انجیر برایش می‌فرستاد ترک کرده بود.

شیخ قطب‌الدین یونینی مطلبی تاریخی درباره او گفته است: او در علم ورع و عبادت و قانع به اندک و سخت زندگی کردن ستاره زمانه‌اش بود و او بارها در دادگاه در مقابل ملک ظاهر ایستاد به گونه‌ای که از او نقل شده که گفته: هیبتش مرا ترسانده است.

گویم: کسی که از خدا بترسد هر چیزی از او می‌ترسد.

سخاوی می‌گوید^۱: تاج‌الدین سبکی در التوشیح از پدرش (تقی) نقل کرده که او گفته است: بعد از تابعین هیچ کس مجموع خصال پسندیده‌ای را که نووی داشت و ساده‌زیستی‌ای که او پیشه خود کرده بود در خود جمع نکرده است.

مؤرخ صارم‌الدین ابراهیم پسر دقماق حنفی در تاریخش (نزهة الأنام) می‌گوید: پیر پیشوای الگو، علامه زاهد، پرهیزگاری فروتن، شیخ زمان، ستاره دوران، برکت زمان بود. در دورانش در دین و عمل و زهد ورع هم‌تا نداشت و اهداف او زیبا و افعالش خالصانه برای خدا بود.

ابن‌کثیر می‌گوید^۲: نووی از زاهدان و عابدان و اهل ورع بود و به شکل وسیعی به دور از خصائص مردم زندگی می‌کرد به گونه‌ای که فقهای غیر از او کسی توانایی چنین اعمالی را نداشت.

سیوطی می‌گوید: نووی، امام، فقیه و حافظی بی‌مانند، شیخ‌اسلام و پرچم صالحان بود.

ذهبی در تاریخ اسلام می‌گوید^۱: مفتی امت، شیخ‌اسلام، حافظی برجسته، یکی از سرشناسان و پرچم صالحان بود.

۱- تاریخ نووی، ص ۳۴.

۲- البداية والنهاية، ۲۷۹/۱۳.

تاج‌الدین سبکی در الطبقات الکبری می‌گوید: به طور کلی قطب عصرش و آقای زمانش و نشانه خدا در بین بندگانش بود. و تاج‌الدین سبکی در الطبقات الوسطی می‌گوید: پیر پیشوا، شیخ ا‌سلام، استاد متأخرین، حجت خداوند بر کسانی که بعداً خواهند آمد، چشم‌ها در خواب و بیداری زاهدتر از او ندیده است. به چشم خود کسی که بیشتر از او از امت محمد صلی الله علیه و آله ندیدم که راه سلف صالح را بییماید. دارای تألیفات ارزشمند و مناقب ستوده شده و خصلت‌هایی نیکو که صاحبان فضل دارند و ورعی که به وسیله آن دنیایش را خراب کرد تا دینش را آباد کند و زهدی که حضرت یحیی با آن آقا گردید. این خصلت‌ها به اضافه عملش که اگر در کهکشان راه شیری جریان یابد آن علم راضی نمی‌شود که در پهنای آن راه رود و یا اگر علم نووی در کنار ستاره جوزاء قرار گیرد آن را به عنوان موطن نمی‌پسندند و یا اگر آن علمش در دایره خورشید قرار گیرد بیزار است که در همسایگی و مجاورت آن باشد، و هر گاه که لب به حق می‌گشود ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای او را باز نمی‌داشت و در مقابل شیران سلاطین حاضر می‌شد و سخن خود را می‌گفت و از دین خداوند حمایت می‌کرد با گفتاری محکم، که از روز جزا می‌ترسید و سخن می‌گفت در حالی که به باطنش توجه داشت و هیچ توجهی به سلطان ظاهر نمی‌نمود. و زمانی که آتش زبانه می‌کشید او طناب دین را محکم چسبیده بود و بر سخن خود پافشاری می‌کرد آن هم زمانی که شمشیرهای بران برای گرفتن روح از غلاف‌ها بیرون کشیده شده بود.

او همواره تمام عمرش را به طریق اهل سنت و جماعت طی نمود و همیشه بر نیکی‌ها گام بر می‌داشت و ساعتی در غیر طاعت حرکت نمی‌کرد ... تا اینکه گفت: او قطب دوران‌ش و آقای عصرش و راز خداوند بین مخلوقاتش بود و زیاد گفتن از کراماتش طولانی‌کردن در مشهورات و اطاله‌گویی در نیکی‌هاست. من برای زیارت قبرش

به نوا مسافرت کردم و او را زیارت نمودم خداوند بر ما و مسلمانان از برکاتش عنایت فرماید.

محمدبن حسن اللخمی در چهار صفحه به سیره او پرداخته و گفته است:^۱
 همانا او عالم به فقه و فروع آن از اقوال امام شافعی رحمته الله و با افتخارترین یارانش بود. در حدود بیست سال فتوی داد و علم و فقه و حدیث و ادب و زهد را به مردم آموخت. در دورانش در سرزمین مسلمانان همتا نداشت. او محقق، حافظی قوی و متبحر بود. در حدیث بسیار دقیق عمل می نمود و به صحیح و حسن و ضعیف و غریب و احکام آن و به زبان و اسمهای رجال حدیث و قدرت ضبط و جرح و تعدیل و محل تولد و وفاتشان آگاه بود در الفاظ به تحقیق و پژوهش می پرداخت و در متون حدیث تبخر داشت. بسیار حدیث نقل می نمود و همیشه مشغول مطالعه و تألیف بود و آگاه به علم صرف و علم ادب عربی بود و مطالب بسیاری درباره این دو از او نقل شده و در ریشه یابی آنها آگاهی کاملی داشت و به قراءات هفتگانه و غیر آن آگاه بود و از مذاهب علمائی که فراموش شده بودند مطالب زیادی نقل نموده است. نرم خو، در زهد و دنیا، طریق سلف را می پیمود و در تواضع و ورع زیاده روی می نمود. زیاد اشک می ریخت، کم حرف می زد و زبانش را به شدت محافظت می نمود. چشمی فروهشته و متفکر داشت. نیک اخلاق بود، هر گاه کسی او را آزار می داد به او می گفت: ای مبارک الحال. محافظت بر روزه داری و امر به معروف و نهی از منکر در سخت ترین شرایط و محاسبه کننده نفسش در همه حال بود. مراقبت بر اوقاتش و هر بخشی از اوقاتش را در انجام اعمالی صرف می نمود و غالب اوقاتش را در علم و بعضی به تعلیم و عبادت همچون نماز شب و تسبیح و قراءت قرآن همراه با تدبّر صرف می نمود. امامان صالح و علمای عارف، به ثناء و تمجید او پرداخته اند و مسلمانان پس از مرگش خون گریستند و خاص و عام و مدح کننده و ذم کننده او در حیاتش، پس از مرگش ناله ها و فغان ها سر دادند.

یافعی در مرآة الجنان^۱ از نووی چنین یاد می‌کند:

فقیه، امام، شیخ‌الاسلام، مفتی امت، محدثی موقوت، پژوهشگری باریک‌بین دارای نجابت و مفید بود. او روح تازه‌ای در مذهب دمید و در کل او نگارنده، پیراینده و ترتیب‌دهنده مذهب شافعی است. یکی از عابدان و زاهدان بود. و اهل ورع بود. دارای نیکی‌های فراوان و سیره نیکو و تألیفات ارزنده‌ی است. او کسی است که بر تمام بزرگان دوران خود پیشی گرفت و در فضائل و نیکی الگو گردید و آوازه و شهرت او در اطراف و اکناف پیچید. از او کرامات بسیاری دیده شده و به بالاترین درجه‌ها رسیده است. او یاریگر سنت و تکیه‌گاه فتاواهاست ... او در ادامه گفت: به خدا سوگند، او در زهد و ورع و ادب و سیرت زیبا و سایر محاسن دیگر در میان علمای عصرش بی‌مانند بود.

در تمجید و تعریف علماء از او مطالب بسیاری یافت می‌شود که در اینجا به این اندازه بسنده می‌کنیم. خلاصه‌تثایا و مدایح را ابن‌عطار می‌گوید^۲: محدث ابوالعباس احمد بن فرح ایشبیلی به من گفت، و ذهبی نیز از او نقل کرده و همچنین از استادش ابن فرح که گفته: استاد نووی سه مرتبه را پشت سر گذاشته، که اگر کس هر مرتبه آن را طی کند باید کلاهدش را از خوشحالی به آسمان پرتاب کند. مرحله اول، علم آموزش و عمل به وظایفش. مرحله دوم، رعایت زهد و تقوا در دنیا به تمام اشکالش. مرحله سوم، امر به معروف و نهی از منکر.

خداوند رحمت کند، علامه «علاءالدین ابوالحسن علی بن ابراهیم بن داود دمشقی» معروف به ابن‌عطار شاگرد امام نووی آنگاه که می‌گوید: از او چیزهایی را دیده‌ام که اگر به نگارش در آیند هزار من کاغذ می‌طلبند.

۱- ۱۸۲/۴

۲- تحفة الطالبین ۱۹.

بزرگ دانستن و قدردانی کردن از او:

عادت علماء بزرگ در هر عصر و خصوصاً علماء عامل این بود که قدر یکدیگر را می‌دانستند و از همدیگر قدردانی و تمجید می‌کردند. و کسی از دیگری شایسته‌تر بود در رتبه قرار می‌گرفت و در مقابل او می‌نشستند و از علم و حکمت و تجارب او سود می‌بردند و اگر او را نمی‌یافتند از آثارش تبرک می‌جستند و بر نوشته‌هایش می‌نگریستند و او را به نیکی یاد می‌کردند و احترام می‌نمودند. در این قسمت به دو حادثه اشاره می‌کنیم که این حوادث، دو قهرمان دارد:

یکی، همان مجتهد دورانش شیخ تقی‌الدین سبکی و شاگردش^۱ است که می‌گوید: من اگر بخواهم زیباترین فضایل امام نووی و کامل‌ترین وصف به اندازه‌ای که در شأن و مقام او و نیز مختار کلام باشد بیان کنم، اشاره به دو بیتی می‌کنم که پدرم شیخ تقی‌الدین سبکی برای دفع غصه‌های درونش نسبت به او سرود. داستان از این قرار بود که در سال ۷۴۲ هجری هنگامی که در صحن دارالحدیث اشرفیه نشست، شب هنگام برای نماز تهجد به ایوان آنجا می‌رفت و در آن جایگاه با ارزش نماز تهجد به جای می‌آورد و صورتش ر بر آن فرش‌ها می‌مالید، این فرش‌ها توسط ملک^۲ الأشرف وقف مدرسه شده بود و اسمش نیز بر روی آن حک شده بود. و امام نووی هنگام تدریس بر روی آن‌ها می‌نشست. پدرم برای من جهت دفع سوز درونش این چنین سرود:

وفي دارالحدیث لطیف معنی
علی بسط لها أصبو وآوی

عسانی آن أمس بحر وجهی
مکاناً مسه قدم النووی

«در دارالحدیث معنای ظریفی نهفته است که به پهنای آن عشق می‌ورزم و پناه می‌آورم. امیدوارم که گرمای صورتم جایگاهی را که نووی می‌نشسته لمس نماید.»

۱- الطبقات الکبری ۸/۳۹۵-۳۹۶.

۲- او موسی بن محمد العادل ابوبکر از پادشاهان دولت ایوبی در شام که در سال ۶۳۵ وفات نمود.

حادثه دوم^۱ نیز داستانی است که تاج‌الدین سبکی از پدرش تقی‌الدین نقل می‌کند: او در مسیری با شیخ در حالی که سوار بر مرکب، و شیخ پیاده بوده مسافرت می‌کرده در بین راه با هم گفتگو می‌کردند که ناگهان از کلام همسفر می‌داند که او نووی است. می‌گوید: فوراً پدرم از مرکبش پایین می‌آید و دست امام را می‌بوسد. این در حالی بوده که امام نووی هنوز به آن مرتبه والای علمی و اخلاقی نرسیده بود. سپس از او می‌خواهد که برایش دعا کند و او را دعوت کرده که بر مرکب او بنشیند او گفت که من سوار نشدم، زیرا چشمی که چهره نووی را ببیند برای همیشه در روبروی او راه می‌رود. تاج‌الدین گفته که: پدرم همیشه به او احترام می‌گذاشت و او را دوست، و به او اعتمادی راسخ داشت.

تمجید نووی از علماء:

معلوم است که نووی کتابی به نام کتاب الطبقات دارد که قبلاً از آن نام برده شده، و واضح و مشخص می‌باشد که امام نووی افراد را به اندازه خودشان مدح می‌نمود. اکنون به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

امام نووی در مورد رافعی^۲ می‌گوید: رافعی از صالحان و توانمندان و دارای کرامات بسیاری است.

نعیمی^۳ مؤلف کتاب الدارس^۱ می‌گوید: نووی از شهاب احمد العنابی تمجید می‌نمود و بچه‌ها را نزد او می‌فرستاد تا نزد او در خانه‌اش به خاطر امانتداری‌اش و صیانت و دیانتش درس بخوانند.

۱- سخاوی ۶۰.

۲- الطبقات الكبرى للسبکی، ۲۸۴/۸.

۳- او عبدالقادر بن محمد بن عمر، مؤرخ دمشق در دوران‌ش و از علماء حدیث است که در سال ۹۲۷ هجری در دمشق وفات نمود.

نووی^۲ درباره ضیاءالدین دولعی^۳ می‌گوید: او استاد استادان ما و یکی از فقهای مشهور و صالحان پرهیزگار بود. و درباره ابن عساکر^۴ می‌گوید: او حافظ شام بلکه حافظ تمام دنیا بود، امام مطلق و مطمئن در گفتار و کردار «الثقة» و مورد اعتماد و پابرجا بود.

۱- الدارس، ۱۴/۲.

۲- الدارس، ۴۱۹/۱.

۳- او عبدالملک بن زید ثعلبی دولعی، فقیه بزرگ شافعی است که در سال ۵۹۷ هجری وفات نمود.

۴- الطبقات الكبرى، ۲۱۹/۷.

چگونگی معیشت وی و برخی اخبار وارده در این خصوص

زینت و لباس:

اگر کسی وی را می‌دید او را نمی‌شناخت و گمان می‌کرد که یکی از کشاورزان نوا است که برای زیات به دمشق می‌آید و از ظاهر او تشخیص داده نمی‌شد که از علمای بزرگ باشد، زیرا علمای دوران او از لباس‌های مخصوصی که به لباس قضاوت دادگستری شبیه بود استفاده می‌کردند که او به خاطر زهدش قانع و غیر از دیگران می‌پوشید و توجهی وافی و کافی به دنیا نداشت و تمام تلاش‌های خود را مصروف از علم‌آموزی و آموزش و غیره آخرتش نموده بود و با خدای خود و خودش صادقانه رفتار می‌کرد و خود را مشغول عبادت کرده و ترس از خدا تمام راه‌ها غیر از طاعت را به رویش بسته بود. ذهبی^۱ در توصیفش می‌گوید: گندمگون، ریش پرپشت، میانه اندام، پر هیبت، کم خنده اهل سرگرمی و شوخی نبود، بلکه جدی کامل، حق را می‌گفت هرچند تلخ باشد و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌هراسید.

همچنین ذهبی در توصیف او می‌گوید: او دارای ریش سیاهی بود که موهای سفید در آن وجود داشت (جو و گندمی) و دارای هیبتی همراه با آرامش و وقار بود. اسنوی^۲ گفته: در ریشهای وی موهایی سفید وجود داشت و در هنگام بحث با فقهاء آرامش و وقار مثال‌زدنی داشت.

اما راجع به لباسش، ذهبی در تاریخ اسلام^۳ می‌گوید: او به لباس همانند سایر فقهاء که حواره^۱ می‌پوشیدند اهمیت نمی‌داد و همیشه از پارچه‌ای کوچک مثل شبختانیه استفاده

۱- سیره نووی، تألیف سخاوی، ص ۳۹.

۲- شذرات الذهب، ۳۵۶/ه.

۳- سیره نووی، تألیف سخاوی، ص ۳۹.

می نمود و در «التذکرة»^۲ می گوید: لباسش پارچه ندرخته بود و عمامه اش شبختانیه ای کوچک. باز در [التذکره]^۳ می گوید: او همیشه ژنده پوش بود و مادرش برایش پیراهن و امثال آن می فرستاد تا بپوشد.

خوردن و آشامیدن:

امام نووی رحمته ساده می زیست و به اندک غذایی قانع بود و تمام لذت دنیا را ترک کرده بود. دائم العبادت بود و ترس^۴ از خدا داشت. در شبانه روز فقط یک وعده غذا می خورد و غذایش از مقدار قوت اندکی که پدرش ماهانه برایش می فرستاد تهیه می کرد و تنها یک وعده آن هم در سحر چیزی می نوشید.^۵

شمس بن فخر می گوید: او تمام خوردنی های دنیا و تمام میوه های لذت بخش آن را جز کیکهای خشک و انجیر حورانی که پدرش برایش می فرستاد ترک کرده بود و در شبانه روز یک وعده غذا آن هم در قسمت آخر شب می خورد. و در یک وعده آن هم هنگام سحر فقط چیزی می نوشید و از نوشیدنی سرد^۶ نیز نمی نوشید.

ابن دقماق می گوید: او از نانهای می خورد که پدرش برایش می فرستاد و این در حالی بود که هرچه می خواست برایش می خریدند. او فقط از یک نوع غذا یا شیرة انگور و یا

۱- همچون جبه تنگ.

۲- التذکره، ۱۴۷۱/۴.

۳- التذکره، ۱۴۷۴/۴.

۴- مفتاح السعادة، ۳۹۸/۱.

۵- طبقات السبکی، ۳۹۷/۸.

۶- سیره نووی، ۳۸.

سرکه و یا روغن و یا گوشت آن هم در هر ماه فقط یک بار تناول می نمود. و هیچ وقت اتفاق نمی افتاد که از دو نوع خورش استفاده کند.^۱

کمال ادفوی گوید: او گوشت را تنها زمانی که به نوبت می رفت می خورد.^۲

ابن عطار می گوید: یکی از دوستانش را دیدم که خیارى برایش پوست کند تا او از آن بخورد اما او از خوردن آن امتناع ورزید و گفت: ترسیدم که جسمم آرام گیرد و خواب مرا فرا گیرد.^۳ و سخاوی می گوید:^۴ و نووی مانند دمشقی ها بلح^۵ را نیز نمی خورد.

شیخ برهان الدین اسکندرانی از او خواست که افطار مهمان او باشد، و به او گفت: اینجا غذا آماده است و همگی با هم افطار می کنیم. ابن عطار می گوید: ما با سی نوع یا بیشتر از انواع غذاها افطار کردیم و در برخی لحظات امام نووی چندین نوع خورش را با هم می خورد.^۶ و در «بدر السافر» حکایتی از قاضی القضاة جمال سلیمان «زرعی» آمده که او با نووی رفت و آمد داشته در حالی که وی جوان بوده و گفته که: روز عید نزد او آمدم و او را در حالی یافتم که خزیره^۷ می خورد، پس گفت: سلیمان بخور، آن غذا برای من لذت بخش نبود، آنگاه برادرش برخواست و به بازار رفت و گوشت کباب و حلواء آورد و به او گفت: بخور، او نخورد. برادرش به او گفت: ای برادر، آیا این حرام است؟

۱- سیره نووی، تألیف سخاوی ص ۳۹.

۲- همان مصدر.

۳- سیره نووی، ص ۳۸.

۴- سیره نووی، ص ۳۸.

۵- بلح: خرماى نارس گویند.

۶- سیره نووی ص ۳۸.

۷- آرد با آب یا شیر مخلوط می کنند و می یزند.

امام فرمود: نه ولی غذای جبّاران است! و او گفته: شنیده‌ام که اهل دمشق می‌گفته‌اند که او از چشمه «وراقه» می‌نوشید^۱.

نووی و ازدواج:

نووی هرگز ازدواج نکرد، شاید علت آن این بود که او توجهی به متاع دنیا نداشت و بلکه ذره‌ای در عقل و قلبش چیزی که هدفش را که همان تحصیل علم و تقوی و عبادت بود به خطر بیندازد خطور نکرد. و شاید در مدت تحصیلی جز اندکی به خواب که همانا راحتی جسم و عقل و حواس را به دنبال دارد، نرفته باشد. وقتی خواب بر او غلبه می‌نمود اندکی نشسته بر دیوار تکیه می‌زد و در حالی که وحشت‌زده بود مثل کسی که گویا چیز گرانبهائی از آن دزدیده باشند بیدار می‌شد و گرانبهاترین چیزها نزدش وقتش بود. وقتی او با خواب که از ضروریات زندگی است این گونه رابطه داشت پس باید ازدواج از عنوان جوانی اصلاً به ذهنش هم خطور نکرده است، چگونه باید باشد؟ و اگر بگوییم که او از عنفوان جوانی اصلاً به جنس مرد و زن توجهی نکرده حرف گزافی نگفته‌ایم. و گفته‌های خودش شاهدهی بر ادعای ماست، همچنان که ابن‌عطار چیزهایی از او شنیده از او روایت نیز نموده است که: او در ابتدای تحصیل علم خوانده بود که یکی از مواردی که غسل بر آن واجب می‌شود التقاء ختاین می‌باشد و او گمان کرده بود که آن به معنی غرغری است که در شکم به وجود می‌آید، لذا هر موقع این حالت برایش پیش می‌آمد غسل می‌نمود حتی این عمل او را دچار حرج و بیماری نیز کرده بود و بعد از مدت‌ها علت را می‌فهمند و معنی برای روشن می‌گردد.

شاید علت ترک ازدواج او به خاطر ورع و ترسی باشد که او از خدا داشته باشد، زیرا می‌ترسید اگر ازدواج کند نتواند حق همسرش را به جا آورد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

۱- سیره نووی، تألیف سخاوی.

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^(۲۳۸)
[البقرة: ۲۲۸].

«و مانند همان [وظایفی] که بر عهده زنان است، به طور شایسته به نفع آنان [بر عهده مردان] است و مردان بر آنان درجه‌ای^۱ برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است.»
ازدواج مقدمه و زن^۲ پایه‌های اجتماع کوچک خانواده است. نووی در ذیل حدیثی از اسماء از حقوق آن در شرح مسلم سخن رانده است که او اسب شوهرش زبر را علف

۱- ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ سید قطب در ذیل آیه در فی ظلال القرآن در مورد درجه می‌گوید:
معتقدم که این برتری که در این سیاق آمده است، مربوط به حق مردان در امر بگشت دادن زنان در مدت عده به دامان عصمت و حفاظت خویش باشد. قرآن این حق را در اختیار مرد قرار داده است، چون او کسی است که زن را طلاق داده است. معقول و بخردانه نیست که او طلاق بدهد و حق مراجعت به زن اعطاء شود و این زن باشد که به سوی مرد رود و مرد را به دامان عصمت و حفاظت خویش برگشت دهد. چنین حقی هم حق مسلمی است که سرشت موقعیت آن را واجب می‌شمارد و بر آن گواهی می‌دهد. این برتری در اینجا مقید است، و معنی آن مطلق نیست همان گونه که بسیاری چنین فهمیده‌اند و در موارد نامناسب به آن استشهاد می‌جویند و در غیر جای خود آن را به کار می‌برند. و در پاورقی اشاره می‌کند که خود را نیز تبرئه نمی‌کنم و من هم چنین تعبیری را در برخی از نوشته‌هایم به کار برده‌ام و اینک نادرستی آن را ترجیح می‌دهم. (مترجم)

۲- اشعار شاعر نیل حافظ ابراهیم در مورد مادر «زن» خود زبانزد عام و خاص ادباء می‌باشد. حافظ ابراهیم ۱۸۷۱-۱۹۳۲ م/ ۱۲۷۸-۱۳۵۱ هجری.

الأم مدرسة إذا عدتها أعددت شعبا طيب الأعراق.

«مادر مدرسه است که اگر نیک آن را تربیت کنی ملتی اصیل و ریشه‌دار تربیت می‌کند. و حتی تربیت

دختران یعنی همان مادران فردا چه از نظر سواد و ایمان مهمتر از تربیت مردان است»

شاعر بزرگ احمد شوقی در این رابطه چه زیبا سروده است:

وإذا النساء نشأن في أمية

رضع الرجال جهالة وخمولا

و وقتی زنان بی سواد رشد کنند

مردان شیر نادانی و سستی نوشند

می‌داد و رفاه و رام کردن آن نیز به عهده داشت و هسته خرما را آسیاب می‌کرد تا نرم گردد و آب می‌آورد و خمیر می‌نمود. نووی می‌گوید:

این‌ها خوب معلوم است که مردم آن را ساخته‌اند و اگر زن به خدمت شوهرش را با این امور که ذکر شد و امثال آن از قبیل نان و غذا پختن و شستن لباس و غیره مشغول می‌شود همه‌اش بخشش و نیکی از جانب زن به همسرش و معاشرت زیبا و کاری شایسته از طرف او به همسرش می‌باشد، اما همه این‌ها بر او واجب نمی‌باشد، به طوری که اگر از انجام آن سرباز زند گناهکار نمی‌گردد و شایسته است که همسرش همه این امور را برایش فراهم کند و حلال نیست که او را ملزم به انجام کاری کند که وظیفه‌اش نیست و انجام همه این‌ها از جانب زن هدیه‌ای به شوهرش می‌باشد. و این تبرّعات عادت زنان از ابتدا تا امروز بوده است. بر زن فقط دو چیز واجب است: تمکین زوجش از جسمش و رعایت حریم خانه‌اش (همدم بودن با او). نووی کسی است که تما این حقوق زن را می‌دانست و می‌ترسید که شاید امری را به او واگذار کند که شرع او را مکلف نموده باشد و خداوند او را مورد خشم خود قرار دهد. و جاهلیت امروز این‌ها را نمی‌داند و چه بسا که بر او خشمگین می‌شود و شاید او را بزند و گاهی نیز به خاطر عدم رعایت دستوراتش طلاقش دهد. این‌ها در دین جایگاهی ندارد ولی فقط طول زمان سبب شد که این بخشش‌ها از جانب زن به صورت واجب در آید و زن به خاطر ترک آن مؤاخذه شود.

اشعاری که به وسیله آن‌ها مثل زده است:

کم هستند از علماء که در زمینه شعر خود را نیازموده باشند برخی کم و برخی بسیار به شعر گفتن پرداخته‌اند و شعر آن‌ها از روی طبع و ذوق درون نبوده که به درجه شعر برسد و اکثراً از روی تکلف، به شعر گفتن پرداخته‌اند و شعر آن‌ها بیشتر به نظم شبیه است تا اینکه از روی طبع باشد.

کسی که سیره نووی را مطالعه کرده باشد گمان نمی‌کند که او شاعر باشد یا حداقل دو بیت یا سه بیت شعر را به نظم آورده باشد، زیرا حیات او کاملاً نشان از جدیت و خردمندی است و به این خاطر از او بعید به نظر می‌رسد که حتی یک بیت سروده باشد، ولی سخاوی می‌گوید: گفته شده که از او در نزدیکی‌های وفاتش ابیاتی شنیده شده، و در جای دیگر گفته شده که: این اشعار به او منسوب می‌باشد و از او اشعار دیگری شنیده نشده است:

بشائر قلبی فی قدومی علیهم ویالسر-وری یوم سیری إلیهم

«خوشحالی و مژده‌های قلب من به خاطر رفتن به سوی ایشان است و چه خوشحالی! روزی که به سوی ایشان کوچ می‌کنم».

وفی رحلتی یصفو مقامی وحبذا مقام به حط الرحال إلیهم

«در کوچ کردن من جایگاه و مقام من خالص می‌شود و چه زیباست مقام و جایگاهی که نزد آنان باشد».

ولا زاد إلا یقینی بأنهم لهم کرم یغنی الوفود علیهم

«هیچ زاد و توشه‌ای ندارم جز اعتماد به آنها. آنها دارای کرمی هستند و هیئت‌هایی که بر آنها وارد می‌شود بی‌نیاز می‌شود».

ابیاتی با دست‌خط او دیده شده که بعضی‌ها گمان کرده‌اند که از اشعار او می‌باشد، و آن شبیه به آن است که او به آنها مثل زده باشد و از اشعار او نیست. از جمله آن ابیات که در حاشیه کتاب الروضة از شعرهای او یا گفتار دیگران وجود دارد این است:

وأنت الذی أرجوه فی الأمر کله علیک اعتمادی فی جمیع النوائب

«و تو کسی هستی که در هر امری از امورات و در تمام مصیبت‌ها بر تو امید و اعتماد می‌رود».

وأنت الذی أدعوك سراً وجهرة أجرنی بلطف من جمیع المصائب

«و تو کسی هستی که در آشکار و پنهانی تو را می‌طلبم با لطف خود از تمام مصیبت‌ها به من پناه بده».

و به خط شاگردان علاء بن عطار که او با دست خط امام نووی چیزهایی یافته است:

أموت ویبقي کل ما قد کتبه فیالیت من یقرأ کتابی دعایا

«می‌میرم و هر چه که نوشته‌ام باقی می‌ماند. ای کاش کسی که نوشته‌ای مرا بخواند دعائی هم نصیب ما کند!».

لعل إلهی أن یمن بلطفه ویرحم تقصیری وسوء فعالیا

«شاید خدای من با لطفش بر من منت نهد و از تقصیرات و افعال بدم با رحمتش بگذرد».

سفرش برای زیارت قبر امام شافعی:

در کتاب‌های سیره نووی چنین خبری را ندیدم ولی محمود حسن ربیع تصحیح‌کننده کتاب سیره نووی تألیف سخاوی این خبر را با اخبار دیگری بیان نموده و گفته که: او این خبر را از شرح اربعین تألیف «قلعاوی» گرفته که در آن آمده:

انسان قبر انبیاء و علماء و اولیاء صالح و کسانی که از نظر شأن و علم و دین و تقوی بالاترند چگونه زیارت کند، و اکنون بیان ماجرا^۱:

نووی به قاهره رفت و قبر امام شافعی رحمته را زیارت کرد. هنگامی که مزار شافعی را دید در جایش توقف کرد و تکان نخورد. به او گفته شد: چرا جلو نمی‌روی؟ گفت: اگر شافعی زنده بود و خیمه‌اش را می‌دیدم به محض دیدن آن او مرا به ایستادن ملزم می‌نمود. سپس برگشت بدون اینکه کسی متوجه ورود و خروجش گردد! جز مردی که ناراحتی او را فهمید لذا نزد او ایستاد. اگر نووی نسبت به خودش کمی منصف بود باید

۱- سیره نووی، تألیف سخاوی ص ۸۲.

این حق را به خود می‌داد که اگر در زمان شافعی زنده می‌بود قطعاً یکی از مخلص‌ترین و فقیه‌ترین شاگردان او می‌گشت.

ولی این تواضع و خرد کوچک‌بینی و ادب عالی و احترام نسبت به امام مذهبش او را چنین کرده بود و این چنین احترام بزرگان و ادب نسبت به آنان در هنگام مردن و زنده‌بودن نشان شایسته می‌باشد.

مدت اقامت او در دمشق:

نوی ۲۸ سال همان‌گونه که ابن‌عطار^۱ می‌گوید: در دمشق ماند و این بدان معناست که او ۱۸ ساله بوده که به دمشق رفته است.

زمانی که به آنجا رفت جز برای ادای حج و زیارت شافعی یا رفتن به نوا برای دیدار اهل و فامیل، دمشق را ترک ننمود و تمام این مدت را در خانه کوچکی در مدرسه رواحیه که قبلاً از آن سخن گفتیم سپری نمود. در آنجا مشغول مطالعه و آموزش و تألیف گردید تا زمانی که وقت رحلت فرا رسید و خداوند او را به سوی خود فرا خواند.

تألیفات نووی:

ارزش عالم با تألیفاتش نمایان می‌گردد هر که دارای ذره‌ای از علم باشد و نیز کسی که به درجه‌ای از علم و معرفت رسیده باشد در ارزش و عظمت تألیفات نووی با ما مجادله و منازعه‌ای ندارد. اهمیت این سخن ما زمانیکه ما از هر کتاب و نوشته او به طور جداگانه بحث کردیم بر خواننده محترم نمایان می‌گردد.

حقیقتاً به بزرگی او اعتراف می‌کنیم، زیرا نووی با عمر چهل و شش سال‌هاش تألیفاتی را بر جایی گذاشت که اگر بر سال‌های عمرش تقسیم کنیم برای هر روز او رساله‌ای می‌توان در نظر گرفت و هنگامی که دانستیم او از سن ۱۸ یا ۱۹ سالگی شروع به تحصیل

۱- تحفة الطالبین، ۳/أ.

علم نموده و حدوداً ۶۶۰ تألیف تا زمان وفاتش همانطور که ذهبی^۱ می‌گوید (یعنی بعد از ۱۰ سال که در دمشق به تحصیل پرداخته) بر جایی گذاشته پی به وجود قدرت و صلابت و اصلاح و برکت در عمرش می‌بریم. و هنگامی که در ادامه می‌بینیم که او به تعلیم طلاب و مطالعه کتاب نیز مشغول بوده. می‌فهمیم که او لحظه‌ای از عمر با برکتش را هدر نداده و در این ایام یا مشغول مطالعه یا آموزش و یا تألیف کتاب و یا عبادت بوده است. از او حکایت است^۲ که او به اندازه‌ای مشغول نوشتن می‌شد تا اینکه دستش خسته و ناتوان می‌گردید سپس قلم را بر زمین می‌گذاشت و این گونه می‌سرود:

لئن كان هذا الدمع يجري صبايةً على غير سعدي فهو دمع مضيع

«اگر این سرودن و اشک به خاطر خوشبختی و سعادت‌مندی در دین و دنیا نباشد

اشکی بیهوده و هدر رفته است.»

کمال ادفوی می‌گوید: تمام تألیفاتش در مدت زمانی کم و عمر کوتاهی تألیف شد. ابن عطار شاگرد نووی می‌گوید^۳: مردم سرزمینهای دیگر از تألیفات او سود بردند و برای به دست آوردن تألیفاتش رنج و زحمت کشیدند. حتی کسانی را که در حیاتش با او دشمنی می‌ورزیدند دیدم که پس از مرگش در تلاش برای به دست آوردن و نفع بردن از آنها بودند - خداوند از او راضی و خشنود باد و ما و او را در بهشت برینش در کنار هم قرار دهد! - من آن را دریافته‌ام.

یافعی می‌گوید^۴: هیچ شکی نیست که در عمر امام نووی خداوند برکت نهاده است که خداوند متعال پس از مرگش نیز به او برکت داده و این برکت از کتاب‌هایش نمودار است که مورد قبول عابدان و نفع در سایر بلاد گشته است.

۱- العبر، «۳۱۲/۵».

۲- سخاوی، ص ۲۴.

۳- تحفة الطالبین، ۹/أ.

۴- مرآة الجنان، ۴/۱۸۵.

تألیفات نووی در علوم مختلف از جمله فقه، حدیث و شرح و مصطلح و لغت و تراجم و توحید و غیره می‌باشد. و ویژگی برجسته تألیفات او وضوح، سادگی، روان بودن و صلابت تعبیر می‌باشد و به قول امام ذهبی: عبارت او از کلامش ساده‌تر می‌باشد. اسلوب وی همچون اسلوب دورانیش با فصاحت در لفظ می‌باشد تا جایی که ابن مالک، نحوی مشهور خواست که کتاب منهاج را که در آینده از آن سخن می‌گوییم، از چیزهایی که نوشته و تألیف کرده پس از آنکه آن را خوانده بوده، او را شگفت‌زده کرده بود. زیرا او این توان را داشت که وقتی سخن را به درازا کشاند هر نکته ریز و درشتی را که در بردارنده فائده‌ای است بیان کند و هر گاه اختصار را پیشه خود سازد اختصارش موجب شگفتی و تحسین گردد.

به خاطر اعتماد عام و خاص مردم به نووی و علم و ورع و امانت و تألیفات مفیدش، همه به دسترسی و پژوهش و علاقمند شدن به آن‌ها مبادرت نمودند و آثارش به تمام مناطق برده شد. و شافعی مذهببان و مالکیها و حنبلی‌ها به دور از تعصب مذهبی به آن علاقمند گردیدند. اگر مقلدان دیگر یعنی غیرشافعی‌ها کتاب او را اساس کار خود قرار ندهند حداقل برای فهم آراء مذهب شافعی باید به او مراجعه کنند ولی در کتاب‌های غیرفقهی او موافق و مخالف یکسان می‌باشند.

[تألیفات نووی به سه قسمت تقسیم می‌شود]:

- ۱- دسته‌ای که آن را به پایان رسانید و تکمیل نمود.
- ۲- دسته‌ای که مرگ اجازه تکمیل کردن آن‌ها را به او نداده است.
- ۳- دسته دیگری که به دستور او محو گردید و محو کردن آن، دلیل دیگری داشته و به خاطر نیاز به کاغذهای آن‌ها نبوده است.

الف: ما از آن دسته از تألیفاتی که آن‌ها را به اتمام رسانده شروع می‌کنیم که شامل: ۱- شرح صحیح مسلم ۲- الروضة الطالبین ۳- المنهاج ۴- ریاض الصالحین ۵- الأذکار المنتخبة من کلام سید الأبرار ۶- البیان فی آداب حملة القرآن ۷- التحریر ألفاظ التنبیه ۸-

العمدة فى تصحيح التنبیه ۹- اةيضاح فى المناسک ۱۰- اةرشاد ۱۱- بستان العارفين ۱۲- مناقب الشافعى ۱۳- المسائل المنثورة ۱۴- مسائل تخميس الغنائم ۱۵- تحفة طلاب الفضائل ۱۶- الأربعين ۱۷- مختصر أسد الغابة ۱۸- أدب المفتى والمستفتى ۱۹- مختصر آداب اةستسقاء ۲۰- رؤوس المسائل ۲۱- الترخيص فى الأكرام والقيام ۲۲- مختصر التذنيب ۲۳- مسألة نية الاغتراف ۲۴- دقائق المنهاج والروضة ۲۵- التقريب والتيسير.

اينک به هر کدام به طور جداگانه سخن خواهيم گفت:

شرح صحيح مسلم

مردم شرحى محکم تر و قوى تر و برجسته تر بر کتاب حدیثى از کتاب شرح صحيح مسلم تأليف امام نووى آن هم به طور اختصار نيافتند. اين کتاب براى خواننده اش در هر سطحى که باشد در نهان يا آشکارش سؤالى باقى نمى گذارد مگر اينکه او جوابش را در آن مى يابد؛ نمونه هاى از بحث سند وقتى به آن نياز داشته باشد و از لغت و آنچه که متعلق به آن است و تسميه اسمهاى که مجهولند و شرح معنى و آنچه که احکام از آن استنباط مى گردد و کسى که قائل به ظاهر حدیث و کسانى که مخالف آنند و حجت آن دو با فوائد بسيار و علوم سرشار ديگر که قابل حصر نيست در آن آمده است.

او رحمته در مقدمه شرح مسلم مى گويد: و اما از خدای متعال، کریم و رؤوف و رحيم، طلب خير نمودم در جمع نمودن کتابى که در شرح آن بين مختصر نوشتن و مبسوط نوشتن آن رعایت اعتدال کنم؛ يعنى نه آن طور به اختصار سخن بگويم که مخلّ معنى گردد و نه آن طور به اطالة کلام پردازم که موجب خستگى و ملال خواننده گردد. اگر ضعف همتها و کمى علاقه هاى علاقه مندان، و ترس از عدم انتشار کتاب به خاطر کمى طالبين علاقمند به درازگويى نبود چنان سخن را به دراز مى کشيدم که شرح کتاب بالغ بر صد جلد مى رسيد آن هم بدون تکرار و هم شايسته اين کلام مى بود زيرا کلام فصيح ترين مخلوقات که درود هميشگى خدا بر او باد مى باشد. ولى من اختصار به همراه اعتدال در

این کتاب پیشه خود ساخته و بر ترک اطاله‌گویی حریص بوده‌ام و در بسیاری از حالات اختصار را ترجیح داده‌ام. لذا در آن - اگر خدا بخواهد - مطالبی از علوم شکوفای اسلامی مانند احکام و اصول و فقه و فروع و ادب و اخلاق و اشارات و راه‌های سلوک (زهديات) و بیان قوائد ارزشمند فقهی شرعی و روشن نمودن معانی الفاظ لغوی و اسماء رجال و توضیح مسائل مشکل و بیان اسماء صاحبان کنیه و اسماء اجداد رجال حدیث کسانی که نامشان مجهول است و بعضی اوقات گوشزد نمودن نکته‌های ظریفی از زندگی نامه بعضی از راویان و دیگران، کسانی که معروف‌اند، و بیرون آوردن نکات ارزشمند پوشیده علم حدیث از متون و سند که مورد استفاده است، و توضیح اسمهایی که مترادف و یا متضادند، و جمع و توفیق احادیثی که در ظاهر اختلاف دارند و افرادی که در دو علم حدیث و فقه و اصول فقه ماهر نیستند چنین گمان می‌کند که با هم تعارضی دارند و در برخی اوقات به ذکر احکام عملی حدیث می‌پردازم و دلایل هر یک از آنها را بیان خواهم نمود مگر در مواقعی که نیاز به طولانی کردن مطلب می‌باشد. در بقیه موارد دیگر به ایجاز و روشن نمودن عبارات می‌پردازم.

زمانی که چیزی از اسماء رجال و لغت و توضیح مسائل مشکل و احکام و معانی و دیگر چیزهای نقل شده اگر مشهور باشد به گوینده آن نمی‌پردازم مگر در موارد نادر و در زمان مصلحت و اگر نامانوس باشد گوینده‌اش را بیان می‌کنم مگر وقتی که به خاطر اطالة کلام ذکر آنها را فراموش کنم یا در ابواب گذشته از آن سخن گفته باشم. هنگامی که به حدیثی یا اسمی یا لفظی از لغت و امثال آن برخورد کنم، ابتدا مقصود از آن را توضیح می‌دهم و اگر در بابی از آن سخن گفته شده باشد، می‌گویم در فلان قسمت سابق از آن سخن رانده شده است و آن را به طور خلاصه می‌آورم مگر اینکه فاصله‌ها زیاد باشد که در این صورت به خاطر دوری ارتباط کلام و مسائل دیگر و یا به خاطر مصلحت دوباره آن را ذکر می‌کنم.

در مقدمه کتاب به شرح مسائلی می‌پردازم - که اگر خدا بخواهد - دارای منفعت فراوانی است و طالبان تحقیق به آن نیازمند می‌باشند و آن را در فصل‌های پشت سر هم تقسیم‌بندی می‌کنم تا مطالعه آن آسانتر و از خسته‌کردن خواننده به دور باشد.^۱

شرح مسلم از تألیفات آخر اوست که آن را پس از سال ۶۷۴ هجری نوشته و دلیل آن، سخن او در صحیح مسلم است:^۲

این جزء در قسمت غنائم هنگامی که نیاز به آن می‌رفت در اول سال ۶۷۴ هجری توضیح داده‌ام؛ یعنی حداقل دو سال قبل از وفاتش می‌باشد. او شرح مسلم را نوشت و کاری را تمام نمود که در توان غیر او نیست و این کار را در حالی انجام داده که مشغول تألیف یا تکمیل کتابی دیگر بوده است و یا اینکه او در یک زمان به تألیف کتاب‌های مختلف مشغول بوده است. و این نشانه‌های فضل خدا می‌باشد که به افراد خاص خود مانند او بخشیده، و این از رازهای اطاعت خدا و خالص‌بودن برای او در نهان و آشکار می‌باشد.

الروضة (روضة الطالبین)

از کتاب‌های مهم او در فقه شافعی است. آن را از کتاب «الشرح الكبير» امام رافعی خلاصه نموده است. و بزرگان زیادی این کتاب را ستوده‌اند؛ أذرعی^۳ می‌گوید: این کتاب تکیه‌گاه مذهب شافعی در این شهرهاست بلکه اسم آن به مناطق و کشورهای دیگر نیز رسیده و آن یکی از کتاب‌های قطور مذهب شافعی گردیده و مرجع و تکیه‌گاه فقهاء و

۱- مقدمه شرح مسلم، دارالفکر، ص ۱۵۰.

۲- شرح مسلم، ۵۷/۱۲.

۳- سخاوی، ص ۲۳ و أذرعی: او احمد بن حمدان بن احمد ابوالعباس شهاب‌الدین اذرعی است وی علامه در فقه شافعی متولد أذرعات است، ص و کتاب منهاج نووی را شرح نموده و در سال ۷۸۳ هـ وفات یافته است.

علمای شافعی است و به آن اطمینان و اعتماد کرده می‌شود. و آن پناهگاه طالب هوشیار و زیرک است و حاکم در حکمش و مفتی در فتوایش به آن تکیه می‌کند. و آن جز به خاطر نیت پاک نووی و اخلاص پیچیده او نیست. شهاب‌الدین احمد بن خفاجه صفدی^۱ که از علمای عامل و بزرگ می‌باشد می‌گوید: رسول خدا را به خواب دیدم: به او گفتم: یا رسول الله در مورد نووی چه می‌گویی؟ فرمود: نووی چه نیک مردی است. باز گفتم: کتابی را تصنیف نموده که نام آن را «الروضة» نهاده است در مورد آن چه می‌گویی؟ فرمود: آن همان «الروضة» است آن طوری که آن را نامگذاری نموده است.

عماد بن کثیر می‌گوید: او آن را تصحیح و ظرایف و مطالب برگزیده و اجتهادات زیبایی را به آن اضافه نمود و او طبق آخرین نسخه‌ای که وقف مدرسه محمودیه نموده در روز یکشنبه ۱۵ ربیع‌الأول سال ۶۶۹ هجری آن را تمام نموده است. علماء زیادی به اختصار و تجرید و شرح و نقد و دفاع از آن پرداخته‌اند. از جمله کسانی که آن را مختصر نموده، قطب محمد بن عبدالصمد سنباطی^۲ و نجم عبدالرحمن بن یوسف الأصفونی^۳ و جمال محمد بن احمد شریشی^۴ و فتح‌الدین محمد بن علی بن اسماعیل بستانی^۵ و شرف

۱- سخاوی، ص ۲۷. و احمد بن خفاجه صفدی: او آمد بن موسی بن خفاجه فقیه بزرگ شافعی که از دست‌رنج خود می‌خورده و کتاب اربعین نووی را در یک جلد شرح نموده و در سال ۷۵۰ هجری وفات یافته است.

۲- سنباطی فقیه بزرگی بود. مصریها از نزد او فارغ‌التحصیل گردیدند. وی در سال ۷۲۲ هـ وفات نمود.

۳- اصفونی ماهر در فقه فرائض و قراءها بود. ابن حجر در الدرر الکامنه می‌گوید: او کسی است که الروضة را که اختصاری مفید و خوب و نفیس می‌باشد مختصر کرد و در سال ۷۵۰ هـ وفات نمود.

۴- شریشی فقیه بزرگ شافعی است و در دمشق فقط یک روز به قضاوت پرداخت و مریض شد و در سال ۷۷۹ هـ وفات نمود.

۵- در الضوء الدامع اللشائی آمده که از بزرگان فقهای شافعیه است که الحاوی را شرح و روضة را مختصر نموده است. سال وفاتش را ندانستم و شاید اندکی از ۸۰۰ سال تجاوز کند.

بن مقری یمانی و شهاب بن رسلان مقدسی و بسیاری از علمای دیگر که بزرگانشان در کتاب سخاوی از آن‌ها نام برده شده است.

و از جمله کسانی که زوائد آن را زدود، مجد سنکلونی بود^۱.

شیخ سراج‌الدین بلقینی^۲ بر آن شرح نموده و همچنین فرزندش قاضی جلال‌الدین بر آن حاشیه نوشت. و از جمله کسانی که آن را شرح نمود و یا به شرح بخشی از آن پرداخته‌اند حافظ بن حجر عسقلانی است. او از آخرین کسانی است که با شرح کبیر رافعی یعنی اصل کتاب با هم آورده است. و همچنین اُسنوی و اُذرعی و زرکشی^۳ و همچنین از متأخرین، فقیه طرابلس شمس محمد بن یحیی بن احمد بن زهره^۴ نیز به شرح آن همت گماشته‌اند.

و اما از جمله کسانی که به نقد کتاب «الروضه» پرداخته و نووی را معذور دانسته اُذرعی می‌باشد. او پس از ذکر نیکی‌های کتاب «الروضه» گفته: او رحمته کتاب الروضه را از کتاب رافعی مختصر کرده است. او از اصل کتاب، از نسخه‌آیی استفاده نموده که در آن‌ها خلل وجود داشته است و لذا در برخی از موارد کتاب الروضه خللی وجود دارد. و باز در اختصارش از نسخه امام باذرائی استفاده نموده و در آن نیز خللهایی وجود دارد که بر مبتدی مخفی می‌ماند و لی برای عالم بزرگ مشکل است ... تا آنجا که می‌گوید: و بدان

۱- در اصل زنگلونی است. و اکثریت آنچه که ما گفتیم می‌گویند: او ابوبکر بن اسماعیل بن عبدالعزیز سنکلونی یکی از فقهای شافعی و اصول شافعی است که در سال ۷۴۰ هـ وفات نموده است.

۲- او عمر بن رسلان بن نصیر بن صالح کنانی بلقینی مصری شافعی مجتهدی حافظ است که در سال ۸۰۵ هجری وفات نموده است.

۳- زرکشی؛ او محمد بن بهادر بن عبدالله زرکشی، عالم به فقه شافعی و اصول است که در سال ۷۹۴ هجری وفات یافته است.

۴- همان طور در الضوء اللامع اللشائی آمده: محمد بن یحیی بن دغرة بن زهره، او امام، عالم دینی، شیخ شافعی در شهرش می‌باشد که در سال ۸۴۸ هجری وفات یافته است.

– خداوند من و شما را در راه رضای خود موفق گرداند و ما را از متقیان و کسانی که حق تقوی را به جایی آورده قرار دهد! – من قصد اعتراض به امام نووی را ندارم که کلام او را بی ارزش دانسته و با شک و تردید به آن نگریسته شود، از چنین کاری به خدا پناه می‌برم. قصد من فقط نصیحت و خیرخواهی او و مسلمانان و نفع برای طالبان علم می‌باشد، زیرا او حریص‌ترین فرد به نصیحت بود و تمام تلاش خود را در جهت نصیحت برای خدا و دین و عامه مسلمین به کار می‌برد. دلیل اول من بر او این بوده که آنچه امام نووی از آن گذشته سهوی بوده است.

علت دوم:

با وجود اینکه او بیشتر اوقات در طاعات و أوراد و اعمال قلبی غرق بوده اگر اندکی توقف می‌نمود و تأمل شگرفی می‌کرد، مسئله برای او روشن می‌شد، اما او در میدان این کتاب همچون سواری بر اسب تیزرو بوده و به تاختش ادامه می‌داده است.

گویم: (مؤلف این کتاب) آنچه که اما اذرعی می‌گوید درست است اما معذورکردن نووی به اینکه او از نسخه‌ای که دارای ضعف بود در اختصارش استفاده کرده، یعنی نقض خلل بر نووی وارد شده است و این از نووی بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا چیزی که او اختصار کرده به ظاهر و باطن آن به طور دقیق آگاهی داشته بلکه او آراء همه علماء شافعیه را تقریباً حفظ داشته است و از این جایگاه نمی‌شود او را این گونه معذور دانست. بلکه شایسته است که گفته شود همان طور که اذرعی نیز گفته وی در میدان نوشتن کتاب همچون سوار تیزرو به تاخت می‌رفته است. سپس نسخه اول آن را باقی گذاشته که در فرصتی مناسب به آن نظر بیافکند و یا نگاهی گذرا به آنچه که از نقص یا مخفی ماندن در حالت عجله به چرک‌نویس‌هایش بیافکند ولی نووی رحمته قبل از اینکه این کتاب را تمام کند به مرگ اندیشیده بود و هنگامی که دانست نمی‌تواند دوباره خوانی کند و ترسید که قبل از آنکه آن را کامل کند پیک اجل به سراغش بیاید اندکی قبل از وفاتش تصمیم گرفت که کتاب «الروضة» را همچون هزاران تألیفات و تعلیقاتش محو و از بین

ببرد. ولی به او گفته شد که: کاروانیان آن را با خود برده‌اند و در شهر ما دست به دست گشته است. در این هنگام بود که با خود زمزمه کرد که این باب طبع من نبود. و معنی آن این است که او به فراست، این خللها و نقصها را دریافته و با خود گفته است که در هنگام تصحیح به رفع آن - اگر خدا بخواهد - خواهم پرداخت، ولی مشیت الهی به او فرصت نداد و قبل از اینکه «الروضة» و بسیاری از تألیفات دیگرش را بازخوانی کند وفات نمود.

کسانی که به نقد «الروضة» پرداخته‌اند نقدشان توهمی بیش نبوده است، زیرا امام نووی طبق آنچه که قبلاً گفتیم خود این مسائل را درک کرده بود. از جمله کسانی که حاشیه‌ای بر «الروضة» نوشته است، ابوحفص عمر بن ابو حرام ابن کنانی است که با ولع خاصی به اعتراض بر «الروضة» بر آمده است. و برخی از شاگردانش این حواشی را جدا نموده که در میان آن‌ها عالم بزرگی بجز طلبه‌هایی به چشم می‌خورد و همان طور که ابن حجر^۱ می‌گوید بلکه غالب آن حواشی اتلاف وقتی بیش نبوده است و تقی‌الدین سبکی^۲ نیز به مقابله با برخی از آن‌ها بر آمده و سخنانشان را نیز جواب داده است و همچنین پسرش، تاج‌الدین سبکی به جواب دادن مطالبی که در مورد «الروضة» نوشته شده در کتاب الطبقاتش پرداخته و گفته که: بر انسان صاحب بصیرة مخفی نمی‌ماند که خداوند متعال به نووی و تألیفاتش توجه خاصی دارد و من به فوائد او در حیاتش استدلال می‌کنم و حتی سیرة او و یا عاداتهای او خالی از فایده نمی‌باشد او در ادامه می‌افزاید: شاید تو فکر کنی که او الفاظ رافعی را تغییر داده ولی انسان زیرک هنگامی که «الروضة» را

۱- الدرر الكامنه، ۱۶۲/۳ و ابن عمر: او پسر ابن ابو الحرم بن عبدالرحمن بن یونس که گفته می‌شود در زمانه‌اش فقیه‌تر از او نبوده ولی او بسیار لجباز و بسیار جدل می‌نموده که در سال ۷۳۸ هـ وفات یافته است.

۲- او علی بن عبدالکافی سبکی انصاری شیخ الإسلام در دوران‌ش که در سال ۷۵۶ هـ وفات یافته است.

بخواند آن را درک می‌کند و گفت: شاید بگویی که در اختصار خوب عمل ننموده و هدف را بیان نکرده ولی وقتی با دقت الروضة را بخوانی خواهی دید که او کاملاً حق مطلب را بیان نموده است. و اگر نوری هم لفظی را تغییر داده باشد جای شگفتی نیست بلکه مختصرکننده چه بسا که الفاظی را تغییر می‌دهد و الفاظ هم معنای دیگری را جانشین آن می‌کند. و فقط تعجب و شگفتی عقل از آن تغییری می‌باشد که به هدف نرسد و درستی به آن خطاب گردد. سپس مثلهایی آورده که اگر خواستید می‌توانید به کتاب الطبقات^۱ الکبری مراجعه کنید.

شایان ذکر است که نوری رحمته کتاب «نکات ارزشمندی از الروضة» (دقائق الروضة) بر کتاب الروضة نوشت که نتوانست آن را تمام کند و تا کتاب الصلاة رسید که آن نیز ارزشمند^۲ می‌باشد و آن را «الإشارات لما وقع في الروضة من الأسماء واللغات» نامید. شاگردش، ابن عطار می‌گوید: با دست خط او در «الروضة» دیدم که او تألیف آن را در روز پنجشنبه ۲۵ ماه رمضان سال ۶۶۶ هجری شروع نمود و روز یکشنبه پانزدهم ماه ربیع الأول سال ۶۶۹ هجری به پایان رسید.

المنهاج

این کتاب در فقه از مهم‌ترین کتاب‌های اوست که بین علماء و طلاب دست به دست گردیده و از اقبال زیادی برخوردار گشته است. وی آن را از کتاب «المحرر» واقعی خلاصه نموده است و در آن تصحیحات و اجتهادات وی آمده است. و روز پنجشنبه ۱۹ رمضان سال ۶۶۹ هجری^۳ آن را به پایان رسانده است. ابن عطار می‌گوید: پس از مرگ

۱- جزء ۸/۳۹۸.

۲- همان طور که سخاوی گفته ص ۱۵.

۳- سخاوی، ص ۱۳.

وی افراد بسیاری این کتاب را حفظ^۱ نمودند و ابن عطار در (التحفة) آن را در شمار تألیفاتی از امام نووی آورده که آن را تکمیل نموده ولی این یک اشتباه خطی می‌باشد و صحیح آن این است که آن را تکمیل نموده است.

تقی‌الدین سبکی در صفحات نخست شرح آن^۲ می‌گوید: این کتاب در این زمان - زمانی که سبکی در آن می‌زیسته - تکیه‌گاه طلاب و بسیاری از فقها در شناخت مذهب شافعی است. و قاضی صفد می‌گوید: و «منهاج» دارای منفعت بزرگی است. ابن عطار^۳، شاگردش می‌گوید: استاد ما علامه حجة العرب شیخ نحویان أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن مالک جیانی - نحوی مشهور صاحب الفیه «ابن مالک» - درباره منهاج پس از آنکه آن را خواند گفت: «به خدا قسم اگر عمری باقی می‌بود آن را حفظ می‌نمودم»، و اختصار استادانه نووی و فصیح بودن الفاظش را تحسین نموده است عدة زیادی از شعراء «منهاج» و مؤلف آن را مدح نموده‌اند؛ از جمله آن‌ها برهان جعبری^۴ است که سروده:

لله در إمام زاهد ورع أبدی لنا من فتاوی الفقه منهاجا

«آفرین بر امام زاهد و پرهیزگار که از فتاوی فقهی راهی را برای ما آشکار ساخت.»

ألفاظه كعقود الدر ساطعة علی الریاض تزیید الحسن إبهاجا

«الفاظ منهاج همچون گردنبند مروارید درخشانی در باغی است که هر لحظه بر زیباییهای آن افزوده می‌شود».

فاسلکه تحظ بأحكام تنيف علی علم المحرر تأویباً وإدلاجاً

۱- تحفة الطالبین، ۱۱/أ.

۲- سخاوی، ص ۱۷.

۳- تحفة الطالبین، ۱۱/ب.

۴- او ابراهیم بن عمر بن ابراهیم جعبری عالم به علم قراءات از فقهاء شافعی است که دارای نظم و نثر می‌باشد و در سال ۷۳۲ هجری وفات نمود.

«در مسیر آن حرکت کن و از احکامی بهره‌مند شو که از لحاظ باب‌بندی و ترتیب از کتاب واقعی زیباترست».

أحيي لنا الدين (محييه) فألبسه بما تنوع من تصنيفه تاجا
«محيی‌الدین دین را برای ما زنده کرد و با تألیفات مختلف و متنوعش تاجی را بر سر آن گذاشت».

بواه ربك في الفردوس منزلة مع الذي نال في مسر-اه معراجا
«پروردگار در بهشت برین او را با کسی قرن کند که شبانه راه آسمان را پیمود و به معراج رفت».

و دیگری شمس نواجی^۱ است که با اشعارش این چنین او را مدح نموده:
يمم همي النووي ولذ بعلمه وأنخ بروضته تفز بحقائقه
«مرتع نووی را جستجو کن و به علومش پناه ببر و بوی باغ او را استشمام کن تا به حقایق ارزشمندش برس».

واصرف لها ساعات وقتك ترتقي درجاً إلي منهاجه ودقائقه^۲
«ساعت وقت خود را صرف حقایق آن کن تا با نردبانی به منهاجش و ظرایف آن برسی».

علماء و طالبان علم و حتی بسیاری از شارحان و تعلیق‌نویسان، به این کتاب فقهی ارزشمند پرداختند و به آن بهاء دادند. از جمله کسانی از ائمه که آن را شرح نموده، بهاء‌ابوالعباس احمد بن ابوبکر بن عوام اسکندری^۳ پدر متقی، و کمال ابوالمعالی محمد

۱- او محمد بن حسن علی نواجی ماهر در ادبیات و دارای اشعاری نیکوست که در سال ۸۵۹ هـ وفات نمود.

۲- سخاوی، ص ۱۶-۱۷.

۳- در الدرر الكامنة، او احمد بن ابوبکر از علماء شافعی، أسوانی الأصل که در سال ۷۲۰ هـ وفات نمود.

بن علی بن عبدالواحد دمشقی^۱، و برهان ابراهیم بن تاج عبدالرحمن بن ابراهیم فرکاح^۲، و شیخ نورالدین فرج بن محمد بن احمد اردبیلی^۳ که آن را در ۶ جلد نوشت، و شیخ تقی‌الدین علی بن عبدالکافی سبکی که آن را «الابتهاج» نامید و تا باب طلاق رسید و فرزندش بهاء احمد^۴ شروع به تکمیل کردن آن نمود که وی نیز قبل از اتمام کتاب وفات یافت، و شیخ جمال‌الدین أبو محمد عبدالرحیم بن حسن اسنوی که او چه زیبا نوشته!! او نیز نتوانست آن را تکمیل کند و تا مبحث المساقاة پیش رفت. و از متأخرین نیز جلال الدین محلی^۵ که آن را شرح نمود که شرح رایجی است. و غیر از شارحانی که اینجا ذکر شد شارحان و تعلیق‌نویسان بسیاری نیز وجود دارند.

هر کس می‌خواهد به شکل تقریبی به وجود آن‌ها پی ببرد باید به سیره نووی، تألیف سخاوی، صفحات ۱۷-۲۰ مراجعه کند.

و منهاج به نظم^۶ نیز توسط شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم^۱ معروف به ابن موصلی در آمده است.

۱- عالم به قراءت و مذهب شافعی است. او همچنان که ابن کنیر و ابن حجر می‌گویند واعظی ماهر و فقیه و نحوی و شاعر می‌باشد که در سال ۷۶۳ هجری وفات نمود.

۲- او ابراهیم همان پسر شیخ فرکاح تاج الدین فرکاح فرزاری کسی که میان او و بین نووی ماجرابی وجود داشت که توضیحات آن خواهد آمد و پسر نیز همچون پدر از علماء شافعیه می‌باشد که در سال ۷۲۹ هجری وفات نمود.

۳- او فقیه مشهوری بود. ابن حجر می‌گوید: او شرحی باشکوه در ۶ جلد بر منهاج نوشت که در تحقیق نظیر ندارد و در سال ۷۴۹ هجری وفات نمود.

۴- او احمد بن علی بن عبدالکافی بهاء‌الدین از علماء شافعیه است که در سال ۷۶۳ هجری وفات نمود.

۵- او محمد بن احمد بن محمد، عالم بزرگ، اصولی، مفسر، هیبت عظیمی داشت به حقیقت اعتراف می‌نمود در سال ۸۶۶ هجری وفات نمود.

۶- الدارس ۹۴، الأعلام ۲۶۹/۷.

ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین

در زمینه حدیث نبوی کتاب‌های بسیاری در وعظ و ارشاد و عبرت نوشته ولی هیچ یک از آنها از لحاظ رایج بودن و اعتبار و اعتماد به آن درجه‌ای که ریاض الصالحین رسیده نرسیده‌اند. آن کتابی ارزشمند و دارای برکات فراوانی است همان نفع و برکتی که مؤلفش در مقدمه آن از آن نام برده آنگاه که می‌گوید: از این رو مناسب دیدم که مختصری از احادیث رسول اکرم ﷺ را گرد آورم که حاوی اموری است که راهنمای صاحبش به سوی آخرت و به وجود آورنده آداب ظاهری و باطنی آن بوده و ترکیبی از بیم و نوید و دیگر انواع از آداب سالکان راه حقیقت باشد از احادیث زهد و ریاضتهای درونی و تهذیب اخلاق و پاکی و مداوای دلها و حفظ و استقامت اعضاء از کجی و انحراف و موارد دیگری که از مقاصد عارفان می‌باشد و در آن از کتاب‌های صحاح معروف نسبت بدهم و باباهای آن را با آیات قرآن کریم آغاز نمایم و آنچه را که به توضیح و شرح و معنای خفی نیاز داشته باشد با اشاراتی زیبا مزین سازم [و^۲ هر گاه در آخر حدیث بگویم متفق علیه، معنایش آن است که بخاری و مسلم آن حدیث را روایت کرده‌اند. امیدوارم اگر چنانچه کتاب به اتمام رسد مؤلف را به سوی امور خیر راهنمایی نموده و او را از انواع بدی‌ها و مهلکات باز دارد. و من از افرادی که اندک سودی از آن ببرند خواهشمندم که برای من و والدینم، و اساتید و دایگر دوستانم و همه مسلمین دعا کنند. *حسبی الله ونعم الوکیل ولا حول ولا قوة إلا بالله العزیز الحکیم*].

۱- ابن موصلی ادیب، عالم فقه، او در بعلبک متولد و در دمشق تحصیل کرد و در طرابلس سال ۷۷۴ هجری وفات نمود.

۲- آنچه که در این گروه: [] آمد. ادامه سخن نوی است که مترجم آن را ذکر نموده و مؤلف کتاب از آن صرف نظر نموده است.

این کتاب پس از نووی کسی به شرح آن نپرداخته جز عالم بزرگ و صاحب فضل، علامه محمد ابن علی ابن محمد علان صدیقی شافعی^۱ که در اواخر قرن دهم متولد شده است و شرح او شرح بسیار نکویی در چهار جلد می‌باشد که دارای مطالب مهم بسیاری است و وی شرح خود را «دلیل الفالحین لطرق ریاض الصالحین» نام نهاده است. او در مقدمه شرح ریاض آورده است:

حاجت و نیاز باعث شد که من به شرحی دقیق با روشی ارزشمند بر کتاب ریاض الصالحین پردازم ... تا جایی که گفت: و من شرحی بر این کتاب نیافتم تا راهی هموار برای سالک جهت رفتن به سوی آن و فهم آن پیدا شود و من اولین شارح این کتاب می‌باشم. الخ

الأذکار المنتخبة من كلام سيد الأبرار^۲

کتابی در اذکار نزد عامه مردم و خاصه آنها با چنین اقبالی که کتاب الأذکار نووی روبرو شد سراع نداریم. آن، کتابی نفیس و ارزشمند می‌باشد که مؤلف در آن اذکار مأثوره شبانه‌روزی یک مسلمان و اذکار مربوط به مناسبت‌های مختلف را درج نموده و به بیان احکام آنها نیز پرداخته است. نووی رحمته در مقدمه آن می‌گوید: علماء در مورد اذکار مأثوره شبانه‌روزی و دعاها کتاب‌های بسیاری که نزد عارفین و سالکین شناخته شده‌اند، نوشته‌اند ولی آنان در نوشتن کتاب‌هایشان بسیار درازگویی و اطالة کلام نموده‌اند به گونه‌ای که خوانندگان عزیز را دچار ملال ساخته‌اند لذا تصمیم گرفته‌ام که این امر را برای علاقه‌مندان آن آسان سازم و بدین خاطر شروع به جمع‌آوری این کتاب مختصر به

۱- در خلاصة الأثر آمده:

او محمد علی بن محمد علان، عالم دوران و مجدد قرنش است که در سال ۱۰۵۷ هجری وفات یافته است.

۲- این کتاب توسط (خالدی) ترجمه شده، انتشارات ایلاف (شیراز) (مترجم).

منظور آن اهداف و مقاصدی که ذکر شد برای علاقه‌مندان آن نمودم ... تا آنجا که می‌گوید: اگر خدا بخواهد به جای ذکر سند به مطالب مهم‌تر دیگری از جمله صحیح یا ضعیف و حسن و منکر احادیث خواهیم پرداخت که آن‌ها چیزهایی هستند که تمام مردم حتی محدثین که جزو نواد روزگارانند به آن نیازمند خواهند بود. این مطالب از مهم‌ترین چیزهاییست که توجه به آن واجب می‌باشد ... تا آنجا که می‌گوید: اگر خدا بخواهد جملات ارزشمند دیگری همچون علوم حدیث و ظرافتهای فقهی و قواعد مهم، و ریاضت نفس و آدابی که شناخت آن بر سالکان واجب است در آن درج می‌کنم و تمان آن چیزهایی که گفتم با سخنی ساده بیان می‌کنم به گونه‌ای که فهم آن، هم برای بزرگان و فقهاء و هم برای عوام آسان باشد ... الخ. او «الأذکار» را در محرم سال ۶۶۷ هجری به پایان رسانید، و گفته بجز مطالب اندکی که بعدها اضافه می‌کنم. و باز گفته که اجازه روایت و نقل آن را به تمام مسلمانان داده‌ام^۱. و من نشیده‌ام که کسی جز علامه ابن علان همان کسی که ریاض الصالحین را شرح نمود بر کتاب الأذکار شرحی بنویسد.

التبیان فی آداب حملة القرآن

آن کتاب کوچکی است که خواننده را از کتاب‌های قطور در این زمینه بی‌نیاز می‌کند و نووی رحمته آن را برای اهل دمشق همان‌گونه که خود می‌گوید به خاطر توجه خاص آن‌ها به قرآن این کتاب را برایشان تألیف نمود. سخاوی می‌گوید^۲: آن کتابی نفیس و ارزشمند می‌باشد که هیچ کس خصوصاً قاریان و تالیان قرآن از آن بی‌نیاز نمی‌باشند. و همچنان که نووی در مقدمه آن می‌گوید:

«و مردم شهرمان، دمشق - که خداوند حامی و پشتیبان آن و از آن و سایر مناطق اسلامی پاسداری کند! - توجه خاصی به تلاوت قرآن و یادگیری و آموزش و ارائه و

۱- سخاوی، ص ۱۲.

۲- سیره نووی، ص ۱۲.

پژوهش در آن به صورت جمعی و فردی و شب و روز در تلاش‌اند - که خداوند بر ایشان این حرص و ولع نسبت قرآن و در تمام طاعتها به خاطر رضای خدا و اکرام به آن بیافزاید - مرا بر آن داشت که به جمع مختصری در آداب حمل قرآن و اوصاف حافظان و طالبان آن بپردازم، زیرا خداوند نصیحت را برای کتابش واجب نموده است و نصیحت برای کتاب خدا یعنی بیان آداب حمل آن و طالبان آن و راهنمایی آن‌ها به آن آداب و آگاه کردنشان بر آن. و در آن اختصار را ترجیح داده و از درازگویی در آن پرهیز نموده‌ام و در هر باب به ذکر چند مسأله کفایت می‌کنم و به بعضی از اصناف آداب به صورت رمزی اشاره می‌کنم ... تا آنجا که می‌گوید:

سپس اسماء و لغات غریب در بابها با شرح و توضیح مختصر و واضح بر اساس ترتیب وقوع آن در بابی جداگانه در آخر کتاب بیان می‌کنم تا هدف مؤلف تکمیل گردد و شک و شبهه از طالبان آن زدوده گردد و در ضمن آن و در خلال آن بابها، جملاتی از قواعد و ظرایف مهم و پر فایده را بیان می‌کنم ...

التحریر فی ألفاظ التنبيه

مهمترین کتاب لغتی است که آنچه در کتاب «التنبيه» بغوی از الفاظ لغوی یا مصطلحات فقهی آمده شرح می‌دهد؛ این کتاب شبیه مصباح المنیر فیومی است که در همین کتاب در باب «نوی و لغت» از آن سخن گفته شد. ابن ملقن می‌گوید: چه منفعت شگرفی دارد! و قاضی صفدر نیز می‌گوید:

عجب فائده‌ای دارد که نفع آن عمومی است و طالب علم از آن بی‌نیاز نمی‌باشد.

العمدة فی تصحيح التنبيه

این کتاب از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی است که تألیف نمود و آن حاوی ملاحظاتی است که او در باب کتاب «التنبيه» ابواسحاق شیرازی داشته است. ابن ملقن می‌گوید: عجب

نیکوست!! ولی در حق آن کوتاهی شده است. و کسانی غیر از ابن ملقن^۱ نیز گفته‌اند: آن از قدیمی‌ترین تألیفاتش می‌باشد و بر چیزهایی که در این کتاب مخالف مطالب کتاب‌های جدیدش می‌باشد اعتماد نمی‌شود.

الإيضاح فی المناسک

نووی رحمته در مورد مناسک حج کتاب‌های بسیاری در حدود ۶ کتاب دارد که از جمله آن‌ها مناسک خاص زنان می‌باشد که از میان آن‌ها ایضاح از همه آن‌ها کامل‌تر است و هر حاجی نیاز دارد که از فوائد ارزشمند آن بهره‌مند گردد. او رحمته در قسمتی از مقدمه کتابش می‌گوید: از مهم‌ترین امور آن بیان احکام و روشن نمودن مناسک و اقسام آن و بیان چیزهای صحیح و باطل‌کننده آن و واجبات و آداب و سنت‌ها و اعمال قبل و بعد و ظاهر و دقیق آن و شرح حرم و مکه و مسجد و کعبه و آنچه که متعلق به این دو است از احکام و آنچه که مکه را از سایر بلاد اسلامی ممتاز می‌کند، می‌باشد. و این کتاب را که در بردارنده تمام مقاصد آن مناسک می‌باشد جمع‌آوری نمودم و در بردارنده تمام آنچه که به آن نیاز می‌رود از اصول و فروع و پیچیدگی‌های آن و حاوی نکات ظریفی و ارزشمندی است که در خور طالب حج نیست که با آن آشنایی نداشته باشد ...

علی بن عبدالله بن احمد الحسنی متوفی سال ۹۱۱ هجری آن کتاب را شرح نمود و شهاب احمد بن حجر مکی هیتمی^۲ حاشیه بزرگ و مفیدی را بر آن نوشت.

۱- او عمر بن علی بن احمد انصاری شافعی، سراج الدین معروف به ابن ملقن، از بزرگان علمای حدیث و فقه و تاریخ رجال است که در سال ۸۰۴ هجری وفات یافته است.

۲- او احمد بن محمد بن علی بن حجر هیتمی سعدی انصاری از بزرگان فقهای شافعی در دوران او است و نسبت هیتمی او به این معناست که او به محله ابوهیتم از مناطق غربی مصر منصوب می‌باشد. وی در سال ۹۷۴ هجری وفات نمود.

الإرشاد و التقريب

هر دو در زمینه اصطلاحات حدیثی سخن می‌گویند. اعرشاد را از کتاب «علوم الحدیث» ابن صلاح شهروزی خلاصه نموده که بعداً این کتاب را نیز خلاصه کرده و نام آن را «التقريب والتيسير في معرفة سنن البشير النذير» نام نهاده است. مؤلف رحمته در مقدمه آن می‌گوید:

این کتاب را «التقريب والتيسير» از کتاب اعرشاد که آن را از «علوم الحدیث» شیخ، امام، حافظ پژوهشگر دقیق ابو عمر و عثمان بن عبدالرحمن معروف به ابن صلاح رحمته مختصر کرده‌ام، خلاصه نموده‌ام و در خلاصه نمودن آن بسیار مبالغه نموده‌ام اما به گونه‌ای که بر هدف و مقصود هیچ خللی وارد نشده باشد.. الخ

از دوران مؤلف تا امروز استفاده‌های سودمند فراوانی از این کتاب برده شده است.

امام سیوطی^۱ رحمته به شرح و تبیین و توضیح مقاصد آن تحت عنوان کتاب «تدریب الراوی» پرداخته و در مقدمه آن می‌گوید:

«کتاب التقريب والتيسير تألیف شیخ اسلام و حافظ - دوستدار خدای متعال - ابوزکریا نووی، کتابی است که دارای ارزش فراوانی و مقام والایی می‌باشد که فایده‌های آن بسیار زیاد می‌باشد و برای علاقه‌مندان خود هدیه‌های گرانبهائی دارد^۲.

الأربعین النووية

کتاب کوچکی است که مؤلف در آن چهل یا چهل و دو حدیث که هر مسلمانی به آن نیازمند می‌باشد گردآوری نموده است. و این کتاب او بیشتر از کتاب‌های فقهی و وعظ و زهد او دست به دست گشته است و مردم منفعت زیادی از این کتاب برده‌اند و همواره

۱- او عبدالرحمن بن ابوبکر بن محمد جلال‌الدین سیوطی امام حافظ مؤرخ و نحوی است که در سال ۹۱۱ هجری وفات نمود. او دارای تألیفات بیشمار است.

۲- این کتاب توسط برادر مترجم، داوود نارویی ترجمه شده است.

در آینده خواهند برد و همیشه علماء به طلابشان گوشزد می‌کنند که آن را حفظ و فهم کنند. این کتاب اولین گام برای اطلاع از احادیث رسول خدا ﷺ می‌باشد.

بستان العارفين

کتاب سلوک درونی و قلبی است که با وجود کوچکی آن دارای خیر و برکت و فوائد فراوان و مطالب زیادی است که صورت کاملی از مؤلف آن می‌باشد. این کتاب به بحث درباره زهد و اخلاق و وصف حقارت دنیا می‌پردازد. اسلوب نووی در این کتاب شیوة مبارکی از صوفیه همراه با صدق در گفتار و عمل می‌باشد.

مناقب الشافعی

این کتاب مختصر کتاب بیهقی می‌باشد که آن را از دو جلد به یک جلد در آورده است.

مختصر أسد الغابة

در التقریب از آن سخن گفته است.

المسائل المنثورة

فتاوی اوست که توسط شاگردش «ابن عطار» گردآوری شده و دارای ارزش فراوان و علوم مفید بسیاری است. امام نووی فتاوی دیگری نیز دارد که در این کتاب نمی‌باشد اما با دستخط او در جاهای دیگری آمده است.

أدب المفتی والمستفتی

همچنان که سخاوی^۱ می‌گوید آن کتاب ارزشمندی است. و در این موضوع قبل از او ابوعمر و بن صلاح و قبل از آن ابوالقاسم صیمری^۲ به تألیف پرداخته‌اند.

مسائل تخمیس الغنائم

این کتاب حاوی اختلاف نظرهای او با استادش فرکاح در موضوع تخمیس جاریه‌ها می‌باشد.

مختصر التذنیب

التذنیب تألیف رافعی که آن را المنتخب نامیده می‌باشد. در آخر فصل شانزدهم ورقه‌هایی از آن افتاده که بیشتر از یک رساله می‌باشد و آن خلاصه نشده است.

دقائق الروضة

این کتاب نیز کتاب الصلاة رسید و آن بسیار ارزشمند می‌باشد که آن را [الإشارات لما وقع في الروضة من الأسماء واللغات] نامیده است و این کتاب همان طور که سخاوی می‌گوید کتاب ارزشمندی می‌باشد.

تحفة طلاب الفضائل

در بر گیرنده مباحثی در زمینه تفسیر، حدیث، فقه، لغت و زبان عربی و چیزهای دیگر می‌باشد. و آن در معنایش بسیار ارجمند می‌باشد. مؤلف، آن را از کتاب شرح المهذب منشعب نموده است.

۱- سخاوی، صص ۱۵-۱۶.

۲- او عبدالرحمن بن حسین ابوالقاسم صیمری یکی از امامان مذهب شافعی است که در سال ۳۳۶ هجری

وفات یافته است. - سخاوی، صص ۸-۹ و ۱۳.

الترخیص فی الإكرام والقيام

این کتاب، رساله‌ای ظریف در مورد احترام و ادب و شکل و احکام مربوط به آن است.

مختصر آداب الاستسقاء ورؤوس المسائل

دو کتاب کوچک و مفید می‌باشد.

این از جمله تألیفاتی بود که مؤلفش به طور قطع آن را تمام نموده که برخی از آن‌ها هم بر ظن غالب تکمیل نموده است.

اکنون وقت آن رسیده که از تألیفات نووی، آن‌هایی که در حیاتش نتوانست آن را تکمیل کند، سخن گفت. ابن عطار هنگام نگارش سیره نووی در کتاب تحفة الطالبین از آن‌ها یاد نموده است. و آن‌ها به شرح ذیل می‌باشند.

۱- المجموع، ۲- تهذیب الأسماء واللغات، ۳- بخشی از شرح الوسیط، ۴- قسمتی از شرح بخاری، ۵- قسمت کوتاهی از شرح سنن ابوداود، ۶- بخشی در املاء بر حدیث الأعمال بالنیات، ۷- کتاب الأمالی، ۸- الخلاصة فی أحادیث الأحکام، ۹- بخشی چرک‌نویس طبقات الفقهاء، ۱۰- بخشی از التحقيق فی الفقه که این کتاب تا کتاب صلاة المسافر رسیده است و پیش‌نویسهای زیاد دیگری. تا اینجا ابن عطار گفته است^۱.

و سخاوی آنچه که در پایین ذکر می‌شود به آن اضافه نموده است:

دقائق المنهاج و دقائق الروضة، تحفة الطالب النبیه، جامع السنة، مهمات الأحکام، الأصول والضوابط.

اینک از همه آن‌ها به صورت جداگانه سخن می‌گوییم:

۱- تحفة الطالبین، ۱۱/أ.

المجموع شرح المذهب

شایسته می‌بود که در ابتدای سخن گفتن از تألیفات نووی از این کتاب بزرگ سخن بگوییم اما متأسفانه در جمع کتاب‌هایی قرار داشت که شیخ فرصت تکمیل آن را نداشته است. اگر بخواهیم بعضی از حق این کتاب را ادا کنیم کمترین مدح آن این است که بگوییم: آن بزرگ‌ترین کتاب در مذهب شافعی می‌باشد. و اگر مؤلف آن فرصت می‌یافت که آن را تکمیل کند بدون تردید بجز کتاب‌هایی که پیشوایان مذاهب آن را نوشته‌اند بزرگ‌ترین کتاب فقهی به حساب می‌آمد.

هر گاه عالمی بخواهد حکم مسأله‌ای را بداند و بخواهد چیزی را که مؤلف از تحقیق و پژوهش و دلایل آن و اثبات دلایل یا ضعف آن و آنچه که بعضی از مذاهب در مورد آن مسأله گفته‌اند و ادلة آن‌ها و مناقشاتشان در آن مسأله می‌باشد بداند، به طور قطع با خواندن المجموع به نتیجه دلخواهش می‌رسد، و آن فرد عالم از لحاظ فکری و عقیدتی دلش آرام می‌گیرد. این فوائد غیر از فوائد نادر دیگری است که در لغت و حدیث و اصول و موارد دیگر نصیب خواننده می‌گرداند.

هر کس بخواهد به طور وسیع از کتاب شناخت حاصل نماید باید مقدمه نووی بر کتاب را بخواند. اکنون به شهادت برخی از علماء در مورد کتاب می‌پردازیم:

امام ذهبی می‌گوید: «این کتاب در کمال زیبایی و نیکی است». و عماد ابن کثیر در طبقات الشافعیه درباره او می‌گوید: شیوه‌ای را که نووی در «المجموع» پیشه خود ساخته شیوه‌ای معتدل، نیکو، شیرین و پاک، آسان، مجموعه‌ای از فضائل مختلف و سرچشمه مسائل، مجامع گذشتگان، و مذاهب علماء و مفردات فقهاء و نوشتن الفاظ، و شیوه امامان حافظ، و بیان صحت حدیث از ناقص آن و مشهورش برعکس می‌باشد. و به طور کلی کتابی است که ما به این شیوه نزد متقدمین چنین کتابی را سراغ نداریم و از متأخرین نیز کسی بر این اسلوب حرکت ننموده است.

عثمانی قاضی صفد می‌گوید: رقیبی ندارد و مثل و مانند آن تألیف نشده است ولی متأسفانه (مؤلفش نتوانست آن را) تکمیل کند ولا حول ولا قوة إلا بالله. و اگر آن تکمیل می‌گشت نیازی به کتابای دیگر نبود و به وسیله آن قدرت‌نمایی عجیب نووی در میدان علوم شریعت بیش از پیش نمایان می‌گشت.

می‌گوید: جسارت من به تألیف این کتاب با وجود اینکه در این جایگاه نبودم ترسیدم که مبادا این یک بی‌ادبی از جانب من نسبت به او باشد و من باید در این راه منهج او در شرح کتاب می‌پیمودم ولی تأیید و توفیق الهی شامل حال شد و قضا و قدر الهی با این شرح همراه گردید و من هر نکته دور از ذهن را به اذهان و افکار نزدیک نمودم و هیچ شکی در آن نیست که پس از بدست آوردن شایستگی آن برای ادامه راه او در شرح المذهب به سه چیز دیگر نیز نیاز است: اول آسودگی خاطر و زمان زیاد که او رحمته بیشترین برگ برنده را در دست داشت؛ زیرا او از خود بریده و مشغولیت خانواده نیز نداشت. دوم، نوشتن چنین کتابی نیاز به کمک علماء و اطلاع از کلام آن‌ها می‌باشد، که او رحمته بیشترین شانس را داشته، زیرا در آن زمان در شهرش، دسترسی به آن آسان بود. سوم، نیت پاک و تقوای زیاد و زهد و اعمال صالحه‌ای که نورهای آن بدرخشید، که او رحمته در حدّ اعلاّی آن صفات بود. پس او کسی است که همه این صفات را به طور کامل داراست و منی که یکی از آن صفات را ندارم چگونه می‌توانم گام در مسیر او بردارم؟ پس از خداوند خواهانم که نیاتمان را نیک و ما را از مدد و کمک خود بهره‌مند گرداند.^۱

تهذیب الأسماء واللغات

در قسمت [توان نووی در لغت] در همین کتاب از آن سخن گفتیم. این کتاب همان طور که از نامش پیداست، در شرح و تحقیق و جستجو برای فهم لغات ممتاز می‌باشد.

۱- سبکی گرچه در حد و اندازه او نبود ولی باز این سخنان او حکایت از تواضع و فروتنی او نسبت به استاد می‌باشد (مترجم).

در این کتاب اسما همراه با شرح آن و سیره اصحاب لغت و لغات صحیح از ضعیف، و ذکر گردیده که امام نووی به خاطر مرگ فرصت تکمیل آن را پیدا نکرد، ولی بخش بزرگی از آن را به اتمام رسانده و آن پیش‌نویس‌هایی که بر جایی گذاشته، شاگردش، مزی آن را دوباره‌نویسی و مکمل کرده است. و نووی در المجموع^۱ می‌گوید: در کتاب تهذیب الأسماء واللغات «مثلاً از فلان کلمه» شرحی کامل داده شده و آن کتابی ارزشمند است که طالب علم از علوم امثال آن بی‌نیاز نیست. قاضی صفد می‌گوید: عجب فایده شگرفی و نفع فراگیری دارد که طالب علم از آن بی‌نیاز نمی‌باشد.

شرح الوسیط

الوسیط تألیف امام محمد غزالی و از جمله کتاب‌های معتبر مذهب شافعی می‌باشد که امام نووی رحمته به شرح مفید از آن پرداخته است.

شرح البخاری

در مقدمه صحیح بخاری پس از حمد و ثنای خدا می‌فرماید: و امام صحیح بخاری، من تصمیم به جمع‌آوری کتابی در شرح صحیح بخاری گرفته‌ام که اعتدال را بین اختصار و مبسوط نه از آن اختصارهایی که مخل معنی و هدف و نه از آن مبسوطاتی که ملال‌آور گردد رعایت کنم و اگر ضعف همت و کمی رغبت در مبسوطات نبود این شرح را بالغ بر صد جلد آن هم با پرهیز از تکرار و درازگویی بلکه با فایده زیاد و بیان مطالب مخفی و آشکار می‌رساندم.

ولی من اعتدال در اختصار را پیشه خود ساخته و بر ترک درازگویی حریص بوده و در بسیاری از اوقات اختصار را ترجیح داده‌ام و اگر خدا بخواهد در آن از جملاتی از علوم شکوفا از احکام و اصول و فروع و آداب و اشارات زاهدانه و بیان اصول قواعد

۱- المجموع، ۱/۱۱۲.

شرعی و روشن نمودن معانی الفاظ لغوی و أسماء رجال حدیث و توشیح موارد مشکل و أسماء دارای کنیه و أسماء کسانی که دارای پدرانی هستند و پدرانشان مبهم می‌باشد و آگاهی بر نکات ظریفی از حال بعضی روایان و دیگرانشان تا آخر بیان خواهم نمود. ولی او رحمته قبل از اینکه به آرزوهایش در عمل پوشاندن به گفته‌هایش برسد مرگ به سراغش آمد و فقط ابتدای صحیح بخاری را تا باب «الدین النصیحة» رسیده که شامل دو حدیث و شرح آن می‌باشد و بقیه را به خدا واگذار نموده و دعوتش را لبیک گفته است.

شرح سنن ابوداود

بخشی از آن را شرح نموده و تا اثنای وضوء رسیده و آن را «اے‌یجاز» نامگذاری کرده است. سخاوی می‌گوید: شنیده‌ام که یکی از زاهدان عصرش شهاب ابن رسلان در شرحی که بر کتاب ابوداود نوشته از همه شرح امام نووی استفاده کرده است.^۱

الإملاء علی حدیث الأعمال بالنیات

بخشی از املاء بر حدیث الأعمال بالنیات می‌باشد.

کتاب الأمالی

برخی از فقهاء در تألیفات خود کتاب الأمالی را کتابی در حدیث نامیده‌اند که آن در اوراقی می‌باشد و گفته‌اند: همانا آن کتابی مهم و ارزشمند می‌باشد که آن را در

۱- سیره نووی، ص ۱۲.

این سخن مشکوک می‌باشد، زیرا ندیده‌ام که کسی شرح سنن ابوداود را به او نسبت دهد.

نزدیکی‌های وفاتش تألیف نموده است. سخاوی می‌گوید: نمی‌دانم آیا او املاء^۱ نموده یا غیر او^۲.

الخلاصة في أحاديث الأحكام

در این کتاب تا اثنای کتاب الزکاة رسیده است. ابن ملقن^۳ می‌گوید: آن را با دست خط خودش دیدم که اگر کامل می‌شد بی‌نظیر می‌بود. و دیگری گفته: محدث و خصوصاً فقیه از آن بی‌نیاز می‌باشد. این خلاصه‌ای بود که از کتاب‌هایی که وقف [جمالیه] شده به دست آمده است.

طبقات الفقهاء

به شرح حال علمای منسوب به امام شافعی پرداخته و این کتاب را از کتاب ابن صلاح خلاصه نموده و اسم‌هایی به صورت پاورقی خود به کتاب اضافه نموده و شایسته می‌بود که این کتاب در جمع کتاب‌هایی آورده می‌شد که شیخ آن را تکمیل نموده است. این گفتار قول راجح می‌باشد، زیرا سخاوی گفته: و اسم‌هایی به صورت پاورقی به کتاب اضافه نموده است و مؤلف به حاشیه نمی‌رسد مگر اینکه کتاب را کامل بنویسد بعد چیزی را در حاشیه آن بنویسد ولی ابن عطار آن را در جمع کتاب‌هایی آورده که تکمیل نشده است. و امام نووی رحمته از دنیا رفته و این کتابش را به عنوان پیش‌نویس بر جای گذاشته که جمال مزی یکی از شاگردانش آن را پاک‌نویس نموده است.

۱- املاء: کسی بگوید و دیگری بنویسد؛ یعنی من نمی‌دانم که آیا نووی گفته و دیگری نوشته و یا غیر او گفته و کسی نوشته.

۲- سخاوی، ص ۱۲.

۳- در صفحات قبلی درباره آن سخن گفته شده است.

التحقیق

این کتاب در زمینه فقه می‌باشد که وی رحمته به اثنای باب صلاة المسافر رسیده است. سخاوی می‌گوید: او - همچنان که ابن ملقن گفته - کتاب ارزشمندی می‌باشد. و ابن ملقن گفته: گویا این کتاب مختصر «المهذب» می‌باشد. و دیگری گفته که: همانا نووی در آن مسائل محض بسیاری و قواعد و ضوابطی که در کتاب الروضة ذکر نکرده آورده است.

تحفة الطالب النبیه

سخاوی می‌گوید: این غیر از آن چند صفحه‌ای است که من آن را در یک جلد دیده‌ام. نووی در این کتاب به شرح بابهایی از ابواب کتاب «التنبیه» تألیف ابو اسحاق شیرازی پرداخته و آن را تمام نکرده است و تا اثنای باب حیض رسیده و این کتاب از جمله کتاب‌هایی است که در اوایل دوران طلبگی اش نوشته است.^۱

جامع السنة

این کتاب را در ابتدای تحصیلش نوشته که کمتر از یک رساله می‌باشد.

مهمات الأحكام

بعضی از فقها گفته‌اند که آن کتابی تحقیقی در بسیاری از احکام می‌باشد ولی موارد اختلافی در آن بحث نشده است و وی تا اثنای [باب طهارة البدن والثوب] رسیده است.

الأصول والضوابط

این کتاب، صفحات ارزشمندی است که مشتمل بر چیزهایی از قواعد فقه و ضوابطی برای ذکر عقده‌های لازم و جایز و چیزهایی نزدیک به آن^۲ می‌باشد.

۱- تحفة الطالبین، ۱۱/أ.

۲- سخاوی، ص ۱۵.

مؤلف «هدية العارفين في أسماء المؤلفين وآثار المصنّفين» علاوه بر آنچه که از تألیفات نووی ذکر شده به برخی دیگر نیز اشاره نموده است که در ذیل می‌آید:

۱- اشارات فی بیان الأسماء المهمات فی متون الأسانید ۲- تحفة الوالد ورغبة الرائد
 ۳- خلاصة الأحكام فی مهمات السنن وقواعد اسلام ۴- روح المسائل فی الفروع ۵-
 عیون المسائل المهمة ۶- غیث النفع فی القراءات السبع ۷- المبهم من حروف المعجم ۸-
 مرآة الزمان فی تاریخ الأعیان.

این در حد توان ما بود که تألیفات ناقص یا کامل و یا تألیفاتی که تنها بخشی از آن را انجام داده است، ذکر نماییم. اما از تألیفاتی که تنها چند صفحه اندک نوشته گذشته‌ایم، زیرا وی رحمته بسیاری از تألیفاتش را محو نموده بجز یکی که در مورد آن گفته شد که کاروانیان آن را با خود برده‌اند و قصد محو آن به خاطر ترس از عدم اخلاص در تألیف آن بود و بعضی از نوشته‌های دیگر که به صورت پیش‌نویس باقی مانده و فرصت پیدا نکرده که دوباره خوانی نماید. شاگردش ابن عطار^۱ می‌گوید: یک بار به من دستور داد که حدود هزار (۱۰۰۰) رساله با دست‌خطش بفروشم ولی دوباره به من دستور داد که آن را در مغازه کاغذفروشی محو کنم مرا تحدید کرد که مبادا مخالف دستور او انجام دهم و من جز اطاعت از او نتوانستم و از آن روز تاکنون حسرت آن‌ها در دلم باقی مانده است.

شاگردان امام نووی:

شاگردش، ابن عطار می‌گوید^۲: افراد زیادی از علماء و حفاظ و رهبران و فرماندهان و رؤسا نزد او تلمذ نمودند و تعداد فراوانی از علماء از محضر او فارغ‌التحصیل گردیدند و علم و فتاوی‌ای او در اکناف و اطراف پیچید ... الخ.
 اکنون به معرفی برخی از شاگردانش می‌پردازم:

۱- تحفة الطالبین، ۱۱/ب.

۲- تحفة الطالبین، ۹/أ.

از جمله آنها، علامه علاءالدین ابوالحسن علی بن ابراهیم بن داود دمشقی معروف به ابن عطار است که او را به خاطر همراهی شدیدش با او و اعتماد نووی به او به آن مختصر نووی گفته‌اند.

ابن عطار می‌گوید^۱: نووی رحمته الله رفیقی شفیق برای من بود، به احدی غیر از من اجازه خدمت‌کردنش را نمی‌داد و من نیز به این امر راغب بودم. او تمام حرکات و سکنات مرا زیر نظر داشت و لطفش در تمام آن لحظات و تواضعش در تمام حالات نصیب من می‌شد و مرا در تمام چیزها حتی در مورد چگونگی به استقبال خطرات رفتن ادب می‌نمود و این قدر حق بر گردن من دارد که از نوشتن و بندکشیدن آن‌ها ناتوانم.

و بسیاری از تألیفاتش را نزد او به طور دقیق و ماهرانه خواندم و به من رخصت اصلاح آنچه از تألیفاتش که برایم نامعلوم بود داد و چیزهایی را در حضورش اصلاح نمودم و او آن را با خط خودش نوشت و مرا تأیید نمود، و به من ورقه‌ای که اسامی تعدادی کتاب که آن‌ها را می‌نوشت و با خط خودش تألیف می‌نمود داد و گفت: هنگامی که از دنیا رفتم شرح المذهب را از این کتاب‌ها تکمیل کن که برایم مقدور نشد. مدت همنشینی خصوصی من با او از سال ۶۶۰ هجری و اندکی قبل از آن تا هنگام وفاتش حدود ۶ سال می‌باشد.

یکی دیگر از شاگردانش، صدر الرئیس فاضل ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن مصعب که از او بخشی از منهاج فرا گرفت. و شمس محمد بن ابوبکر بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن نقیب که او از آخرین برجستگان اصحاب نووی بوده است.

از دیگر شاگردانش می‌توان افراد زیر را نام برد: بدر محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعة، شهاب محمد بن عبدالخالق بن عثمان بن مزهر انصاری دمشقی مقری، شهاب‌الدین احمد بن محمد بن عباس بن جعوان، ابوالعباس احمد ضریر واسطی ملقب به خلال، نجم اسماعیل بن ابراهیم بن سالم بن خباز، شیخ زاهد جبریل کردی، امین‌الدین

۱- مرجع سابق، ۵/ب.

سالم بن ابو بدر، قاضی جمال‌الدین سلیمان بن عمر بن سالم زرعی، قاضی صدرالدین سلیمان بن هلال جعفری، خطیب داریا، و ابوالفرج عبدالرحمن بن محمد بن عبدالحمید بن عبدالهادی مقدسی، علاء علی بن ایوب بن منصور مقدسی کسی که منهاج را با دست خط خودش نوشت و ویرایش و منقح نمود و آن با دست خط او در مدرسه محمودیه موجود می‌باشد، محیی‌الدین ابوزکریا یحیی بن فاضل جمال‌الدین اسحاق بن خلیل، عبدالرحیم بن محمد بن یوسف السمهودی در شهرش فقیه گردید و به دمشق آمد و علوم را از نووی فرا گرفت، قاضی ضیاء‌الدین علی بن سلیم، شمس‌الدین بيطار المعبر، شهاب‌الدین اربدی، عبدالله بن محمد بن علی، که نووی درباره او می‌گوید: او از فضلاء و یاران متأخرین ماست، و شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن کثیر پدر محدث و مؤرخ، مشهور به ابن کثیر^۱.

کسانی که از نووی اجازه دریافت نمودند:

بسیاری از علماء از او اجازه دریافت نموده‌اند. اجازه از تلقی بی‌نیاز نمی‌باشد و کسانی به آن عمل می‌کنند که از تلقی به دور باشند و اجازه نزد بسیاری از علماء به آن اعتماد نمی‌شود. سخاوی می‌گوید: من مقلد شیخم (ابن حجر) نیستم اما عمل به اجازه را دوست دارم و به لطف خدا آنچه که از تحمل حدیث به ما داده شده ما را از بسط به آن اجازه بی‌نیاز می‌کند^۲.

۱- اسامی شاگردانش را از سیره او تألیف سخاوی، الدرر الکامنة، التذكرة، طبقات الشافعية، و تحفة الطالبین خلاصه نموده‌ایم و ما سیره شیوخ نووی و غیره را ذکر نکردیم و قصد آن بود که رجال سند شیوخ و شاگردانش را ذکر نکنیم. سیره اکثر آنها در الطبقات الکبری جزء ۹ چاپ جدید یا الدرر الکامنة موجود می‌باشد.

۲- سیره نووی، تألیف سخاوی، ص ۳۳.

از جمله کسانی که از او اجازه نامه دریافت نمودند، شرف محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عطاء الله الخزامی اسکندری برادر تاج ابن عطاء الله (صاحب الحکیم) و ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم ابو عبدالله المخیلی است که هر دو از نووی اجازه نامه عمومی^۱ دریافت نمودند. همچنین به جمال الدین بن عطار و ابو نعیم احمد بن تقی عبیدالأسعردی و ابو العباس احمد کشتغدی بن عبدالله و ابوبکر بن قاسم ابن ابوبکر الرحبی و سیف ابوبکر بن محمد بن یحیی بن سنقد المعالی و شمس ابو عبدالله محمد بن یحیی بن سنقد المعالی و شمس ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابراهیم بن حیدر بن قماح و ابو عبدالله محمد بن ابوبکر بن ابو البرکات نعمانی و ناصرالدین محمد بن کشتغدی برادر (احد بن کشتغدی) و صدر ابوالفتح محمد بن محمد بن ابراهیم میدومی نیز اجازه نامه داده است.^۲

البته او اجازه روایت شرح صحیح مسلم را به همه مسلمانان داده است.^۳

افسانه آموزش دیدن جنیان نزد نووی^۴:

علامه فقیه شرف ابو زکریا مناوی رحمته الله از والی ابوزرع^۱ عراقی خاطراتی نقل نموده که او برایش تعریف نموده که: جنیان نزد نووی مشغول درس خواندن بوده اند و برخی از

۱- اجازه نامه بر درجاتی بوده: اجازه نامه عام و خاص که عام امتیاز خاص را نداشته است. به کتاب سیره نووی، تألیف علی طنطاوی، ص ۱۴ مراجعه شود. (مترجم)

۲- سیره نووی، ۳۰-۳۱-۳۲.

۳- مفتاح السعادة، ۱/۳۹۸.

۴- این از آن گونه افسانه ها و داستانهایی است که عوام ره به حقیقت نمی برند و رو به سوی اسطوره و افسانه ها می آورند. متأسفانه شخصیت پرستی وقتی جای خداپرستی را گرفت شخصیت پرستان چشمهایشان بر روی نیکیهای آن شخصیت بسته می شود و رو به خرافات برای بالابردن او می آورند که نووی نیز با آن همه صفات پسندیده و خصال نیکو از این ماجرا بی نصیب نمانده است. (مترجم)

شاگردانش هنگامی که نزد او در تنهایی بوده‌اند ناگهان مار بزرگی وارد اتاق وی می‌شده طالب می‌ترسیده و نووی وی را آرام می‌نموده و به او فهمانده که این طلبه‌ای از جنیان می‌باشد که نزد او درس می‌خواند و امام نووی به آن طلبه جن می‌گفته که مگر نگفته‌ام به این شکل وارد نشو. و میان ایشان دوستی و محبت بوده است و هنگامی که آن جن خواسته که به محله‌ای از محله‌های بغداد یا عراق برود یکی از شاگردان انشس از شیخ اجازه خواسته که با او برای گردش برود و شیخ به او اجازه داده و سفارشی نیز به او نموده است و جن خود را به صورت حیوانی در آورده و به او دستور داده که بر او سوار شود و شاگرد انس به او گفته که احساس سرمای شدیدی می‌کنم، چون جن او را به بالاترین نقطه برده است. سپس او را به محل مورد نظر می‌برد. و این حوادث در زمانی کوتاه رخ داده است. سپس بر می‌گردد و سفارش شیخ را که آوردن میوه آنجا بوده با خود می‌آورد.

سخاوی می‌گوید: این داستان، بی‌اساس است و هیچ اطمینانی به صحت آن نمی‌رود. گویم (مؤلف کتاب): هیچ کس از میان افرادی که سیره نووی را نوشته‌اند این افسانه را نگفته‌اند.

حتی شاگردش ابن‌عطار که در لحظات بسیاری با او بوده و مطالب زیادی از او نقل نموده و امام ذهبی نیز که در تمام کتاب‌های سیرت از نووی یاد نموده، این خرافه و افسانه را نقل ننموده و کسی جز سخاوی از آن ذکری به میان نیاورده است. که او نیز گفته: این داستان اساسی ندارد و منقطع می‌باشد. نووی که از خوردن میوه‌های شام با آن همه مشهوریت به خاطر ورع و زهدش امتناع می‌ورزید، آیا به شاگردش سفارش می‌کند که میوه فلان منطقه از عراق را برایم بیاور؟ علاوه بر آن بین وفات راوی ابوزرعه و بین

۱- او احمد بن حافظ کبیر عبدالرحیم بن حسین حافظ، امام فقیه، اصولی، أبو زرعه که در سال ۸۲۶ هـ وفات یافته است.

وفات نووی یکصد و پنجاه سال فاصله وجود دارد! پس به نظر من هیچ شکی وجود ندارد که این داستان افسانه‌ای بیش نیست و من فقط به خاطر آگاهی آن را نقل نموده‌ام.

وفات نووی و اخبار وارده در این زمینه:

در شب چهارشنبه ۲۴^۱ رجب سال ۶۷۶ هجری ماه علم و دین و زهد و عبادت (نووی) رحمته افول نمود.

تاج‌الدین سبکی می‌گوید: با اعلام وفات نووی دمشق و اطراف آن غرق در اندوه و ماتم گردید و مسلمانان بسیار متأسف و ناراحت گردیدند و شب‌های زیادی به یاد او بیدار ماندند.^۲

اکنون داستان وفاتش همان طوری که شاگردش علاء‌الدین بن عطار بیان^۳ می‌کند، بیان می‌شود:

دو ماه یا چیزی در همین حد و اندازه قبل از وفاتش نزد او نشسته بودم که ناگهان فقیری بر او وارد شد و گفت: شیخ فدانی از بلاد صرخد به شما سلام رسانده و این شمشیر درخشان را برای شما فرستاده است. شیخ آن را قبول کرد و به من دستور داد که آن را در انباری بگذارم. من که از پذیرفتن او تعجب کرده بودم وی شگفتی مرا دریافت و گفت: برای بعضی از فقراء کفش پاشنه بلند می‌فرستند و این یک شمشیر و وسیله سفر می‌باشد.

پس بعد از ایام کوتاهی دوباره نزد او نشسته بودم به من گفت: مرا به سفر خوانده‌اند، گفتم: چگونه؟ گفت: اینجا نشسته بودم - یعنی در خانه‌اش در مدرسه رواجیه، پنجره‌اش

۱- کسانی هستند همچون سخاوی که گفته وی در ۱۴ رجب وفات نموده ولی همان طوری که ما ذکر کرده‌ایم اکثراً معتقدند که در ۲۴ رجب وفات یافته است.

۲- تحفة الطالبین، ۲/ب.

۳- مرجع سابق.

مشرف بر مدرسه و روبروی قبله بود - که ناگهان شخصی در هوا از اینجا - اشاره می‌کرد از غرب به شرق مدرسه - بر من گذر کرد و گفت: برخیز و برای زیارت بیت المقدس برو، و من از کلام شیخ سفر، برداشت معمولی کرده بودم در حالی که سفر، سفر حقیقی بود. سپس به من گفت: برخیز تا با دوستان و یارانمان وداع کنیم و من با او به گورستانی که بعضی از اساتیدش در آن دفن شده بودند رفتم. او آن‌ها را زیارت کرد و چیزی خواند و گریه کرد. سپس دوستان زنده‌اش، یعنی شیخ یوسف فقاعی و شیخ محمد إخمیمی و شیخ شمس‌الدین بن ابوعمر شیخ حنبله را زیارت نمود. سپس صبح همان روز مسافرت کرد، و من از همنشینی با او عجایب و چیزهایی را دیدم که اگر به نگارش در آید بالغ بر چندین جلد کتاب می‌شود. او به نوا رفت و به زیارت قدس و الخلیل رفت و دوباره به نوا برگشت و به دنبال آن در خانه پدرش مرخص شد. با خبر شدم که مرخص شده است به زیارت او رفتم و از این زیارت خوشحال شد و به من گفت: به سوی خانواده‌ات برگرد و من با او روز شنبه ۲۰ رجب سال ۶۷۶ هجری در حالی که در شرف سلامتی بود خداحافظی نمودم و وی رحمته در شب چهارشنبه ۲۴ رجب رحلت فرمودند.

آن شب من خواب دیدم که سروش غیبی بر دروازه مسجد جامع دمشق در روز جمعه ندا می‌دهد که [الصلاة على الشيخ ركن الدين الموقع]، که مردم به دنبال آن صدا فریاد کشیدند از خواب بیدار شدم و گفتم: إنا لله وإنا إليه راجعون. و شب جمعه غروب پنجشنبه ناگهان خبر وفات او به من رسید و ما روز جمعه بعد از نماز خبر وفات او را اعلام نمودیم و مسجد جامع دمشق بر او نماز غایب خواندند و مسلمانان خاص و عام، مداحان و مذمت‌کنندگان همه و همه از مرگ وی گریان و متأسف گردیدند.

او در قریه نوا به خاک سپرده شد و قبرش آشکار می‌باشد. که او را زیارت می‌کنند. نووی رحمته خواست که قبرش براساس سنت باشد و علامتی نیازش به خدا و زهدی که در دنیا با آن زندگی کرد بر آن نیز نمایان باشد ولی مرگ فرصت وصیت کردن را به او نداد و اهل و اقوامش خواستند که او را رفیع الشان گردانند و همه کسانی که او را

نمی‌شناختند و یا تجاهل می‌نمودند تصمیم به آیین‌بندی قبرش و یا دیوارکشیدن یا بنانهادن مسجد بر آن گرفتند که شاعر مقدس همه این‌ها را منع نموده و مقابر وقف مسلمین می‌باشد و دستور داده که قبر باید به اندازه‌ای که جسد مدفون شود، باشد. و این همان چیزی است که نووی رحمته در شرح مسلم به فریاد آن را بیان می‌کند. من گفتم که او رحمته می‌خواست که قبرش براساس سنت باشد، ولی اهل و اقوامش می‌خواستند که قبه‌ای بر آن بنا کنند ولی خداوند به خواست او جامه عمل پوشانید و هنگامی که او وفات نمود و دفن گردید^۱، اهل و نزدیکان و همسایگانش تصمیم گرفتند بر قبر او ضریحی قبه‌دار بنا کنند و بر آن متفق شدند. و او رحمته به خواب یکی از زنان بزرگ فامیلش می‌آید - گمان می‌کنم عمه‌اش باشد - و به او می‌گوید: به برادرم و جماعتم بگو از تصمیم خود منصرف شوید اگر بنیانی و یا قبه‌ای بر قبر من بنا شود فرو می‌ریزد، او سراسیمه از خواب بیدار می‌شود و ما را بر ایشان تعریف می‌کند. آن‌ها از ساختن بناء منصرف شده و تصمیم می‌گیرند که دیواری معمولی برای جلوگیری از ورود حیوانات و غیره دور آن بکشند. صدق این رؤیا در اواخر قرن دهم هنگامی که امیر بزرگوار ساعدی بر قبر شیخ بارها قبه ساخت که بدون خراب کردن فرو می‌ریخت، نمایان گردید^۲. این عقیده که نمی‌شود بر قبر او ضریحی ساخت بین اهل نوا، باقی ماند. از علایمی که وی خیر مرگش را به فراست دریافته بود، این بود که هنگامی که اجلش نزدیک گردید و خداوند او را به سوی خود فرا خواند تمام کتاب‌های عاریتی و موقوفه را برگرداند^۳.

لخمی^۴ در سیره‌اش [المفردة] از تعداد زیادی از علمای دمشق نقل نموده که همانا او وقتی به سوی نوا حرکت کرد جماعتی از علماء و مردم تا دروازه دمشق با او رفتند و از

۱- همچنان که شاگردش، ابن عطار در کتاب تحفة الطالبین، ص ۴۲ بیان نموده است.

۲- سخاوی، ص ۷۵.

۳- الطبقات الکبری، ۳۹۸/۸.

۴- سخاوی، ص ۷۵.

او پرسیده‌اند که چه وقت به جمع ایشان بر می‌گردد؟ او گفت که: بعد از ۲۰۰ سال. آن‌ها دریافتند که منظورش قیامت است و به نزد پدر و مادرش بر می‌گردد و مریض می‌شود. قطب یونینی می‌گوید^۱: هنگامی که خبر وفات او به دمشق رسید، قاضی القضاة عزالدین محمد بن صائغ^۲ و جماعتی از یارانش به سوی نوا برای اقامه نماز بر قبرش به راه افتادند.

او می‌گوید: او همواره می‌خواست که در سرزمین فلسطین بمیرد و خداوند دعای او را اجابت نمود.

همچنین ابن عطار می‌گوید^۳: من به همراهی قاضی القضاة محمد بن عبدالقادر انصاری برای تعزیت پدرش و نزدیکانش به نوا رفتم و چند روزی نزد آن‌ها ماندم.

رثاء نووی رحمته

امام ذهبی رحمته می‌گوید: نه یک نفر بلکه بالغ بر بیست نفر بیشتر از ۶۰۰ بیت در رثاء نووی سروده‌اند.

ابن عطار می‌گوید^۴: بسیاری در رثاء او اشک ریخته‌اند؛ از جمله شیخ أدب ابو عبدالله محمد به احمد بن عمر بن احمد بن ابوشاکر حنفی اربلی که دو قصیده در رثاء او سروده است که یکی در پایین این بخش به طور کامل می‌آوریم.

دیگری، صدر الرئیس الفاضل ابوالعباس احمد بن ابراهیم ابن مصعب که اول قصیده‌اش این گونه آغاز می‌کند:

۱- سخاوی، ص ۷۵.

۲- او محمد بن عبدالقادر بن عبدالخالق متوفای سال ۶۸۳ هجری می‌باشد.

۳- سخاوی، ص ۷۵.

۴- مرجع سابق.

أکتّم حزني و المدامع تبدیه
 لفقد امريء کل البریة تبکیه^۱
 «اندوهم را کتمان می‌کنم حال آنکه اشک‌هایم آن را رسوا می‌سازد و همه مردم به خاطر فقدان بزرگ مردی گریانند».

و دیگری، ادیب نجم‌الدین ابوالعباس احمد بن عماد‌الدین محمد بن امین‌الدین تغلی که اول مرثیه‌اش را با این آغاز می‌کند:

أعیني جودا بالدموع الهوامل وجودا بها کالساریات الهواطل
 «ای دو چشم من، با اشک‌های ریزان بخشش کنید و اشک‌هایی ببارید مانند بارانهای ابرهای بهاری».

مرثیه بعضی از بزرگان حنفی که مطلع مرثیه آن‌ها این گونه است:

مصاب أصاب القلب والجفن أرقا وخطب أتى بالحزن والصبر فرقا
 «مصیبتی به قلب اصابت کرد و چشم‌ها را گریان ساخت و فاجعه‌ای روی داد که حزن و اندوه با خود آورد و صبر را فراری داد».

و مرثیه فقیه فاضل ابو عبدالله محمد منیحی، یکی از فقهای مدرسه ناصریه که اول مرثیه آن چنین آغاز می‌شود:

سبل العلوم تقطعت أسبابها وتعطلت من حلبها طلابها
 «اسباب راه‌های رسیدن به علم و دانش از هم گسیخت و طالبین آن از زیورآلات آن محروم گردیدند».

و مرثیه ابوالفضل یوسف بن محمد بن عبدالله نویسنده و ادیب مصری. سپس دمشقی که اول مرثیه آن چنین است:

الحمد لله العظیم الهادی جلت محامده من التعداد

۱- قصیده کامل آن در مقدمه شرح مسلم صفحه ۸۴ آمده است. (مترجم)

«ستایش مخصوص خداوند بزرگ و هدایتگر است، که تعداد نعمت‌هایش از شمار به در است».

و دیگری ادیب، محدث، ابوالحسن علی بن ابراهیم بن المظفر الکندی است که مرثیه‌اش چنین آغاز می‌گردد:

لهفي عليه سيداً وحصوراً سناً لأعلام الهدي وظهيرا

«آه و ناله من بر کسی است که سید و اعذب بود و برای پرچمهای هدایت (بزرگان) پشتیبانی بود».

و مرثیه شیخ ابومحمد اسماعیل بسطی با قصیده ۳۱ بیتی که این گونه آغاز می‌گردد:

رزية محيي الدين قد عمت الوري فلس تری إلا جزینا مفکرا

«مصیبت از دست دادن محیی‌الدین همه جا را در بر گرفته عام گشته و کسی را نمی‌بینم که اندوهگین نباشد و در فکر فرو نرفته باشد».

و مرثیه شاگردش، فقیه و قاری، ابوالعباس احمد ضریر واسی ملقب به خلال که بالغ بر ده بیت است و این گونه آغاز می‌گردد:

لقد ذهب الحمر الجليل الموفق وعدنا حيارى والدموع تدفق

«استاد بزرگوار توفیق یافته درگاه الهی از میان ما رفت و ما به صحرای آشفتگی خود در حالی که اشک‌های مان ریزان است برگشته‌ایم».

و رثاء بعضی از برادران - همان طوری که ابن عطار می‌گوید - با قصیده‌ای بالغ بر ۴۱ بیت که اول آن این گونه آغاز می‌شود:

شؤون دمعي ليس الصبر من شأني سحي أسي لا تشحى بالدم القاني

«ای اشک‌های چشم من، بدانی که صبر پیشه من نیست به خاطر حزن و اندوه ببارید و به باریدن خون بخل نورزید».

و مرثیه بعضی از دوستان - همان طوری که ابن عطار می گوید : قصیده‌ای بالغ بر ۴۰ بیت می‌باشد که بیت اول آن این است:

وجدت عليك شرائع الإسلام أسفاً يلازمها مدى الأيام
«احکام اسلامی با حزن و اندوهی هم آغوش شده که تا روزگاریها از آن جداشدنی نیست».

و مرثیه مهذب عمر بن علی زرعی با قصیده ۲۱ بیتی که بیت اول آن چنین است:
أي عذر لقلعة غير عبرا بعد يحيى ومهجة غير حراً
«چه عذری برای چشم غیرگریان و قلب غیرسوزان بعد از یحیی باقی می‌ماند».
و مرثیه حسین بن صدقة موصلی با قصیده‌ای ۱۰ ده بیتی که این گونه آغاز می‌گردد:
خطب ألم وهت له الأصلاد وتفطرت بهجومه الأطواد
«مصیبتی دردناک رسیده که کمرها را خم کرده و به خاطر هجومش کوه‌ها متلاشی شده‌اند».

و مرثیه بعضی از دوستانش همان طوری که ابن عطار می‌گوید و از آن‌ها نام نبرده با قصیده‌ای ۲۴ بیتی که این گونه آغاز می‌گردد:

.... فقلبه مقروح وبكى عليك فدمعه مسفوح^۱

«قلبش مجروح و بر تو می‌گرید حال آنکه اشک‌هایش ریزان است».
و رثا بعضی از برداران همان طوری که ابن عطار با قصیده‌ای ۲۶ بیتی می‌گوید که اول آن این گونه آغاز می‌شود:

سيف الحام على البرية منتضا صبراً وتسليماً بما حكم القضا

«شمشیر مرگ برای مردم از نیام بر کشیده شده و در مقابل قضا قدر چاره‌ای جز صبر و تسلیم نیست».

۱- اول بیت آن در مصورة المجمع ابن عطار نتوانستم مشخص کنم.

و مرثیه فاضل ابو محمد عبدالله اندلسی با قصیده‌ای ۴۰ بیتی که این گونه آغاز می‌گردد:

سل ربع دار قد خلت أن أخبرا عن أهلها وبأهلها ما قد جرى

«سؤال کن از خانه‌ای که خالی از سکنه شده است تا به تو خبر دهد از ساکنانش و حوادثی که بر آن‌ها گذشته است.»

و مرثیه برخی از مدرسین مدرسه البادرائیه دمشق با قصیده‌ای بالغ بر ۵ بیت که اول آن با این بیت آغاز می‌گردد:

سقي قبر یحیی فی نوی کل مسبل من الغیث عراض البوارق هتان

«قبر نووی در روستای نواهر ابریزانی با بارانی که از ابرهای رعد و برق‌دار و ریزان سرازیر می‌شود سیراب کند.»

و مرثیه برخی از دوستان ایمانی و دینی همانطوری که ابن عطار می‌گوید با قصیده‌ای که تعداد ابیات آن ۷ بیت می‌باشد و آغاز آن این گونه است:

بکی العلم حیناً بعد حین علی یحیی وآلی یمینا بعده لم یکن یحیا

«علم همواره بر یحیی سوگوار است و سوگند می‌خورد که پس از او دیگر یحیایی وجود نخواهد داشت.»

و مرثیه بعضی از فقهاء که به خاطر خدا او را دوست می‌داشتند با قصیده‌ای ۳۷ بیتی که آغازی این چنینی دارد:

بانت مسر-اتنا مذبان إخوان فأین معتبر فالدهر خوان

«مسیر حرکت ما از هم جدات شد با جداشدن برادرانمان پس کجاست آن پنده گیرنده در حالی که روزگار سفره پندهاست.»

تمام این مرثیه‌ها به طور کامل در تحفة الطالبین ابن عطار در سیره نووی موجود می‌باشد و ما ناچاریم از ذکرکردن قصیده به طور کامل در رثاء نووی تا مقدار تأثر و

تأسف خاص و عام از وفات است نووی بر همگان آشکار گردد. این مرثیه مربوط به محمدبن احمد بن عمر بن احمد بن ابوشاکر حنفی اربلی است؛ کسی که قبلاً از آن سخن به میان آمد. اکنون قصیده کامل آن آورده می‌شود:

عزّ العزاء وعم الحادث الجلل وخاب بالموت في تعميرك الأمل

«عزا و مصیبت سخت شد و حادثه بزرگ فراگیر گشت و آرزوی تو در دنیا با مرگ عقیم شد.»

واستوحشت بعد ما كنت الأنيس لها وساءها فقدك الأسحار والأصل

«عزا و مصیبت سخت شد و حادثه بزرگ فراگیر گشت و آرزوی تو در دنیا با مرگ عقیم شد.»

قد كنت للدين نوراً يستضاء به مسدداً منك فيه القول والعمل

«تو برای دین همچون نوری بودی که از آن طلب روشنایی می‌شد و قول و عمل با خون و گوشت تو آمیخته شده بود.»

وكنت تتلو كتاب الله معتبراً لا يعتریک علی تکراره ملل

«تو کتاب خدا را به منظور پندگرفتن می‌خواندی و تکرار خواندن آن موجب خستگی و ملال تو نمی‌گردید.»

وكنت في سنة المختار مجتهداً وأنت باليمن والتوفيق مشتمل

«تو در احیای سنت پیامبر مجاهد نستوه بودی و توفیق و برکت خدا با تو یار بود.»

وكنت زيناً لأهل العلم مفتخراً علی جدید کساهم توبك السمل

«و تو مایه افتخار علماء و اهل علم بودی و لباس ژولیده ظاهر تو عبای تازه بر آنها پوشاند»

وكنت أسبغهم ظلاً إذا استغرت هواجر الجهل والإضلال ينتقل

«و تو سایه علم خود را بر آن‌ها افکندی آن هنگام که آتش جهل و نادانی زبانه کشیده بود و سایه‌ها باقی نمانده بودند».

كسالك ربك أوصافاً مجمله يضيق عن حصرها التفصيل الجمل
 «پروردگارت خصلت‌های زیبایی به تو پوشاند که کلمات و جمله‌ها از حصر و شمردن آن ناتوانند».

أسلى كمالك عن قوم مضوا بدلاً وعن كمالك لا مثل ولا بدل
 «کمال و بزرگی تو جانشین کمال گذشتگان شد و حال آنکه این کمال تو هیچ مانند و مثل و جانشینی ندارد».

فمثل فقدك ترتاع العقول به وفقد مثلك جرح ليس يندمل
 «از فقدان و دوری چون تویی است که خرده‌ها را پریشان می‌سازد و غیبت تو به مثال زخم چرکینی در بدن است که هیچ گاه التیام نیابد».

زهدت في هذه الدنيا وزخرفها عزمًا وحزمًا ومضروب بك المثل
 «در این دنیا به واسطه عزم و اراده و دوراندیشی که داشتی زهدی پیشه نمودی که به وسیله آن ضرب‌المثل دوران گردیدی».

أعرضت عنها احتقاراً غير محتفل وأنت بالسعي في أخراك محتفل
 «با نگاهی حقیرآمیز به دنیا از آن روی برگردانی و توجهی به آن نکردی حال آنکه تمام اهتمام و سعی تو به آخرت معطوف گشته بود...».

عزفت عن شهوات مالعزم فتى بها سواك إذا عنت له قبل
 «از شهواتی خود را دور ساختی که دورشدن از آن در توان هیچ جوانی جز تو نبود که هر گاه بر او سخت شود تسلیم آن نشود».

أشهرت في العلم عيناً لم تذق سنة إلا وأنت به في الحلم مشغول

«به خاطر علم چشمان خود را از ذلت یک خواب کوتاه محروم ساختی و تو همواره خود را مشغول حل قضایای آن ساختی».

يا لهف حفل عظیم كنت بهجة و حلیه فعراه بعدك العطل

«ای مهبط حفل عظیم، که تو نگین بخش آن بودی، بعد از توبه سقوط نزدیک شد».

وطالبوا العلم من دان ومغترب نالوا بیمنم منه فوق ما أملوا

«طالبان علم از دور و نزدیک به یمن تو به فوق آرزوهایشان دست یافتند».

حاروا الغیة هادیم وضاق بهم لفرط حزن علیه السهل والجبل

«از غیبت مرشدشان حیران گشتند و کوه‌ها و دشت‌ها از فرط حزن و اندوه بر آن‌ها تنگ آمد».

تري دري تربة من عیوه به أو نعشه من علی أعواده حملوا

«چگونه شایسته است که تو را زیر خاک پنهان کنند و چگونه شایسته است که نعش تو بر تابوت حمل شود».

عناه شغلهم دهراً وعاذلم وخاب بالموت في تعميرك الأمل

«فقدان او آن‌ها را تا روزگاری مشغول خود ساخته و سوزش‌های درون آن‌ها را از کار دیگر بازداشته است».

يا «محيي الدين» كم غادرت من كبد حر عليك وعین دمعها هطل

«ای محیی‌الدین چه بسیار از جگرهای سوخته را بعد از خود رها نمودی و چشم‌هایی که اشک‌های ریزان از آن جاری می‌شد».

وكم مقام كحد السيف لا جلد يقوي علی هولاه فيه ولا جلد

«و چه بسیار از مقام و جایگاه که مانند تیزی شمشیر خلاف و جایگاهی نداشت که این جایگاه به خاطر آن تیزی شمشیر نیروی می‌گیرد و این سخن شگرفی نیست».

أمرت فيه بأمر الله منتضياً سيفاً من العزم لم يصنع له خلل
 «اما تو در برابر آن جایگاه با توکل به خدا شمشیری از عظم و اراده را بر کشیدی که
 هیچ خللی به آن راه نداشت».

وكم تواضعت عن فضل وعن شرف وهمة هامة الجوزاء تتعل
 «چقدر بخاطر فضل و شرف فروتنی کردی که به خاطر آن سرکشان که از بالا
 می‌نگریستند در آستان تو بودند».

عاجلت نفسك والأدواء شاملة حتى استقامت وحتى زالت العلل
 «نفس خود را مداوا نمودی حال آنکه دواها بی‌شمار بود تا اینکه نفس تو استوار
 گشت و در دعاهایش از میان رفت».

بلغت بالتعب الفاني رضى ملك ثوابه في جنان الخلد متصل
 «با رنج و خستگی فانی رضایت پروردگارت را به دست آوردی که ثواب آن در
 بهشت جاویدان متصل است».

ضيف الكريم جدير أن يضاف له إلى الكرامة من أطفاه نزل
 «میهمان فرد کریم شایسته است که علاوه بر احترام و تکریم با الطافی دیگر میهمان
 گردد».

بررت أهليك في داريك محتسبا فقد تكافا فيك الحزن والجدل
 «پدر و مادر تو در مقابل حزن و اندوهی که از فقدان تو متحمل گردیدند مستوجب
 اجر و ثواب گردیدند».

فجت بالأنس ليلاً كنت ساهرة لله والنوم قد خيبت به المقل
 «شب انیس و یاور خود را از دست داد چون تو همنشین او بودی. شگفتا که خواب
 با چشم‌ها آمیخته شده است «وقتی تو بودی خواب با چشم‌ها بیگانه بود».

لا زال مٹواك مٹوی كل عارفة وروضه النظر من سحب الرضا خضل
 «همواره جایگاه تو جایگاه هر عالم و دانشمندی است و مقبره زیبای تو از باران‌های
 رضایت خرم است.»

إلى متى بغرور نطمئن ولا الملوك ردالردى عنهم ولا الرسل
 «تا کی به زندگی دنیا تیکه کنیم حال آنکه مرگ از هیچ پادشاهی و پیامبری نگذشته
 است.»

ولا حمى من حمام جحفل لجب ولا حصون مینعات ولا قلل
 «و هیچ مانعی مرگ را از تصمیم خود باز نداشته است.»
 يا لاهياً لاهياً عن هول مصرعه وضاحك السن منه يضحك الأجل
 «ای کسی که به فکر مرگ و هول و هراس نیستی و وقتی دندان‌های مرگ را می‌بینی
 می‌پنداری که گویی می‌خندد.»

لا تحل نفسك من زاد فإنك من حين الولاد مع الأنفاس مرتحل
 «نفس خود را از زاد و توشه تهی مگردان، زیرا تو از زمان ولادت در کاروان مرگ
 ثبت‌نام می‌شوی.»

وما مقام يديم السير يبتعه إلى محل تلاه سائق عجل
 «و دنیا جایگاه بادوامی نیست که انسان پیرو آن باشد بلکه جایگاهی است که رونده
 در آن شتابان است.»

پایان

خاتمه

در آغاز و پایان حمد و ستایش بی‌شمار بر آن ذات لایزال لایتناهی و سلام و صلوات بر خاتم الأنبياء بهترین مردمان باد!
اما بعد:

کلمات این کتاب خلاصه‌ای از حیات علمی و روحی و معنوی امام نووی است. گرچه کمی بی‌انصافی است که سیره امامی به این عظمت از امامان قرن هفتم در کتابچه‌ای کوچک نگاشته شود و این در حالیست که شاگردش، ابن‌عطار می‌گوید: اموراتی را از او دیده‌ام که اگر نگاشته شود هزار من کاغذ نیاز است اما عذر ما را بپذیرید، زیرا این چیزهایی بود که من از سینه کتاب‌های سیرت وی و دو کتاب ابن‌عطار و سخاوی استخراج نموده‌ام و از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌ام.

و صفاتی که جمع‌کننده خصال او می‌باشد همه‌اش این بود که او هیچ تلاشی برای آبادی دنیا پیش ننمود مگر به اندازه‌ای که از هلاکت نفسش جهت جمع‌آوری زاد و توشه آخرت استفاده کند و تمام مدرکات و عقل و توانش را برای نجات از هول و هراس روز بزرگ بکار گرفت و دید آن گونه که حق می‌دید. و راه رسیدن به علوم شرعی و اسباب آن را به طور کامل طی نمود، زیرا کسب علم اگر برای رضای خدا باشد ذاتاً عبادت است که ما در این کتاب به گفتار او در این زمینه اشاره کرده‌ایم. و غزالی - خدایش رحمت کند! آنگاه که در مقدمه کتاب المستصفی می‌گوید: طاعت بر دو نوع است: علم و عمل. و علم بهتر و برتر می‌باشد، چون علم خود نوعی عمل است. اما علم، عمل به قلب عزیزترین اعضاء می‌باشد. اجتهاد عقل است که اشرف اشیاء می‌باشد، برای اینکه علم مرکب دیانت و حامل امانت است و هنگامی که امانت بر زمین و کوهها و آسمان عرضه گردید از حمل آن ترسیدند و از قبول آن به شدت ابا و ورزیدند. غزالی می‌گوید: به این

خاطر است که نباید جاهلان و علمای مبتدی، به تعلیم و ارشاد مردم بپردازند، زیرا آنها، هم خود گمراه می‌شوند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند. و صد سال عبادت جاهلانه بدون هدایت و علم و کتابی روشن به انسان نفع نمی‌دهد. و امام نووی رحمته با عملش از خدا ترسی و با علمش خداپرستی نمود و باور عشق تقوی و با پرهیز از محرّمات اطاعت از او را پیشه خود ساخت و با امر به معروف و نهی از منکر خواهان رضایت او گردید و با عبادت زیاد تقرب به او را جست و برای آخرتش و رضای خدا به اندازة زهدش در دنیا عمل نمود.

این کتاب

امام نووی رحمته یکی از ستارگان مشهور پیشوایان اسلام می‌باشد. مردم حال و گذشته در دوست داشتن و بزرگداشت او اتفاق نظر دارند و همواره او را گرمی و یادش را بزرگ دانسته و تاکنون هفت قرن از یاد و ذکر خصال حمیده و پسندیده او می‌گذرد. علماء و اهل علم ثنای مشکباری در مورد او گفته‌اند که اکنون مختصر کلماتی از ابن کثیر که آن نمونه‌ای از صدها جملاتی است که در مورد او گفته شده بیان می‌کنیم. او می‌گوید:

(نووی) شیخ، امام، علامه، حافظ، فقیهی شایسته، یکی از عابدین و علماء زاهد و در سطح وسیعی عامل به علم و عمل و زهد و پارسایی و ریاضت و اعتدال در زندگی و صبر بر سختی در زندگی و ورعی که احدی نه در زمانش و نه قبل از او تا سالهای طولانی سراغ نداریم، بود.

او دارای فضائلی انبوه و خصائلی فراوان و محاسنی زیاد بود تا جایی که امام تقی‌الدین سبکی درباره او می‌گوید: پس از تابعین مجموع خصوصیات که در نووی جمع شده و ساده زیستی‌ای که برای او میسر شده است.

محمد علی دولة

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾﴾

[آل عمران: 102].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنان که شایسته ترس خداست، از او بترسید و به جز در حالت مسلمانی نمیرید.»